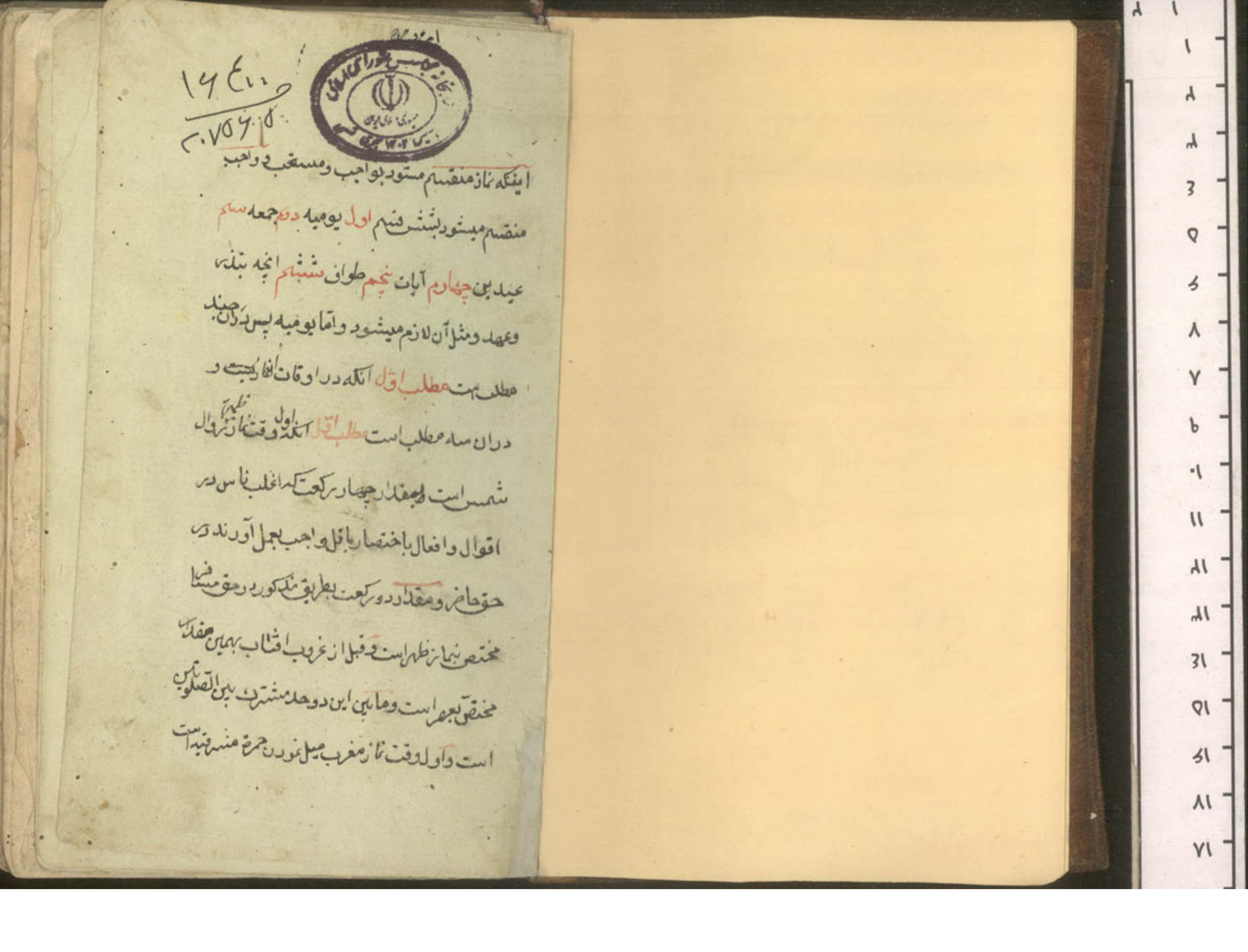






اینکه نماز منقسم میشود بواجب و مستحب و واجب
منقسم میشود بشش قسم اول یومیه دوم جمعه سیم
عیدین چهارم آیات پنجم طواف ششم انچه بنذر
وعهد ومثل آن لازم میشود و اما یومیه پس در آن چند
مطلب است مطلب اول آنکه در اوقات انها کیست و
دران سه مطلب است مطلب اول آنکه اول وقت نماز ظهر زوال
شمس است بمقدار چهار رکعت که اغلب ناس در
اقوال و افعال باختصار با قل واجب بعمل آورند در
حق حاضر و مقدار دو رکعت بطریق مذکور در حق مسافر
مختص بنماز ظهر است و قبل از غروب افتاب بهمین مقدار
مختص بعصر است و ما بین این دو حد مشترک بین الصلوتین
است و اول وقت نماز مغرب میل نمودن حمرة مشرقیه است

از سمت راس بجانب مغرب چنانچه آخر وقت عشا نصف
شب است و مقدار کفایت هر یک یعنی که مذکور شد
مختص باوست و بین الحدین مشترک بین دو نماز است و
اول وقت نماز صبح ظهور سفیده است فوق الافق مشرقی
متصل بان در جانبی که مشرق است در جانب ارض و آخر
آن طلوع شمس است **مطلب دوم** آنکه هرگاه حیض
یا نفاس یا جنون یا اغما بهم رساند بعد از دخول وقت
نماز اگر بعد از عروض آن نماز را بعمل نیاورده و از اول وقت
منقضی شده است مقداری که کفایت نماز بالشرایط
مفقوده نماید قضای آن نماز لازم است و الا فلا و هرگاه این
عذرها رفع شد و از آخر وقت درک نمود مقداری را
که کفایت شرایط مفقوده و یک رکعت از نماز نماید آن نماز

واجب است

واجب است و همچنین هرگاه طفل بالغ شده و بعد از آن
بلوغ درک نمود مقداری را که کفایت وضو و یک رکعت
از نماز نماید ظاهر این است که نماز ادا بوده باشد
پس نیت ادا میتوان نمود بلکه ظاهر این است که اگر
زمان کفایت غسل و یک رکعت نماز را ننماید لکن
کفایت تیمم و یک رکعت نماید باز نماز واجب بوده باشد
و ظاهر این است که وسعت زمان بجهت رفع خبث معتبر
نبوده باشد و در جمیع صور مذکوره هرگاه اخلال
بنماز در همان وقت نماید آثم است و قضای آن واجب است
و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که اگر قبل از
غروب درک نماید مقداری را که کفایت پنج رکعت
نماید نماز ظهر و عصر هر دو بر آن شخص لازم خواهد بود

وهمچنین هرگاه قبل از نصف شب درک کند مقدار
پنج رکعت را از نماز مغرب وعشا هر دو لازم خواهد بود

مطلب سیم آنکه لازم است قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل
علم بدخول وقت نماز با امکان علم ودر صورت عدم
امکان اکتفا بظن دخول جایز است مگر آنکه کل اجزاء
صلوة واقع شود در خارج وقت که در این وقت نماز
باطل است یا آنکه در اثناء نماز فساد اعتقاد او قبل از
دخول وقت مشخص شود اما بحدیکه اگر نماز را تمام
نماید در پایان نماز وقت داخل میشود وبعض اجزاء نماز بعد از
دخول وقت میشود نماز پس قطع نماز در این وقت
که مشخص شد که هنوز وقت داخل نشده متعین
است یا آنکه هرگاه کسی مشغول بنماز عصر یا عشا باشد

باعتقاد

باعتقاد آنکه ظهر یا مغرب را بجا آورده است وبعد از
خلاف آن بر او ظاهر شد پس ظهور خلاف یا در اثناء
نماز است یا بعد از فراغ اگر در اثنای نماز است پس اگر
ظهور شروع بنماز وظهور خلاف هر دو در وقت مختص
بنماز سابق بجا یا هر دو در وقت مشترک بوده یا شروع
در وقت مختص بنماز سابق وظهور خلاف در وقت
مشترک بوده لازم است که عدول بنماز سابق نماید
واگر هر دو در وقت مختص بنماز لاحق بوده عدول
جایز نیست وهمچنین ظاهر این است که اگر شروع در
وقت مشترک وظهور خلاف در وقت مختص بوده
عدول نمیتواند نمود واگر ظهور خلاف بعد از فراغ
از نماز است پس اگر در زمان فراغ از نماز لاحق زمان

یا زمان شروع مختص بنماز سابق بوده

شروع هر دو مختص بنماز سابق و زمان فراغ مشترک
بوده ظاهر این است که این نماز باطل است و اگر هر دو زمان
مشترک است ظاهر این است که نماز لاحق صحیح است پس
اتیان مینماید بنماز سابق بتنهائی و اگر شروع مشترک

زمان ۳

و زمان فراغ مختص بنماز لاحق بوده یا هر دو زمان
مختص بلاحق بوده باشد در این دو صورت نیز
نماز لاحق صحیح است و نماز سابق قضا خواهد
بود پس مشخص شد که جواز عدول مختص بتذکر
در اثناء نماز است بشرط بقاء محل عدول اعم از اینکه
هر دو نماز ادای بوده باشد یا هر دو قضائی یا مختلف
باینمعنی که معدول منه ادا بوده باشد و معدول الیه
قضاء و تصویر عکس آن اگر چه ممکن است لکن خالی از

اشکال

اشکال نیست و فوات محل عدول موقوف نیست
بزیادتی رکن بنسبت بمعدول الیه بلکه بمطلق
زیادتی است پس اگر ایستاده در رکعت چهارم نماز
عشا مثلا عدول بنماز مغرب نمیتوان نمود اگر چه
شروع بقرائت یا تسبیح ننموده باشد مطلب پنجم در بیان
قبله است بدانکه قبله عبارت است از فضائی که
کعبه معظمه شاغل آن فضا است از فوق تا سموات
و از تحت تا تحت الارض در حق کسانیکه متمکنند از
استقبال بآن و جهة همین فضا است در حق کسانیکه
متمکن نیستند و جهة فضای جانبی است که تحقق کعبه
در آن معلوم یا مظنون باشد و همین که ظن بهم رسید
اعتماد بآن مظنه میتواند نمود و انتظار ظن اقوی لازم نیست

و علم بجهة در صورت امکان لازم است و با علم امکان اکتفا بظن نمیتوان نمود

ولازم است اجتهاد در تشخیص سمت قبله لکن در بلاد

مسلمین اعتماد بمحاریب ومقابر ایشان میتوان نمود

مگر در صورت علم یا ظن بخلاف بلکه در صورت

شک نیز چنین است واگر جمیع جهات در صورت عدم

تمکن از ظن در نظر مکلف مساوی باشند لازم است

بعمل آوردن نماز در چهار سمت واگر مساوی نبوده

باشند بلکه امر قبله منحصر در سه جهة باشد لازم

است اتیان سه نماز در سه سمت واگر منحصر باشد

در دو جهة اکتفا نماید بدو نماز در دو سمت واگر

دو نماز مشتبه القبله باشد مثل ظهر وعصر یا مغرب و

عشا در دو سمت اول چهار نماز ظهر بچهار جانب مینماید

وبعد از ان چهار نماز عصر لکن لازم نیست که ابتدا نماید بنماز

عصر در آن سمتی که اول شروع بنماز ظهر نموده بلکه

جایز است که اول دفعه بعمل آورد نماز عصر را بسمتی که

نماز ظهر چهارم را بان سمت نموده و باید دانست

که نماز بچهار سمت در صورت سعة وقت است

اما در حالت ضیق وقت اکتفا مینماید بانچه وقت

کفایت نماید پس هرگاه وقت کفایت نکند مگر بیک

نماز اقتصار بجا آوردن یک نماز مینماید و تعدد لازم نیست

و در تعیین جهة در این صورت مختار است و

واجب نیست که متحیر تاخیر نماز نماید تا وقت مضیق

شود بلکه ظاهر این است که جایز است در اول وقت

مشغول بنماز شود مگر عالم باشد برفع مانع در

آخر وقت در اینصورت دور نیست که کسی بگوید

لازم است تاخیر و اگر از اول زوال مثلا مقدار چهار از
رکعت وقت منقضی شده و متحیره قبل بعد از
مصحوب بعض مقادیر مسقط تکلیف شد مثل
آنکه ضعیفه حایض شد پس اگر بعد از رفع عذر
باقی بر تحیر است لازم است رعایت نمودن حال اوا در حال القضا
پس لازم است که چهار نماز ظهر را قضا نماید و عصر بر او لازم نیست بلکه ممکن است اکتفا به یک نماز ظهر
نمود و اگر مقدار هشت رکعت از اول زوال منقضی
شد بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شد
ظاهر آن نیست که قضا نماز عصر در چنین صورت لا
زم بوده باشد بلکه اگر مقدار هفت نماز چهار
رکعتی مثلا گذشته عذر عارض شود قضای نماز عصر
لازم

[illegible]

لازم نیست چنانچه اگر مقدار سه نماز چهار
رکعتی گذشته عذر روی دهد قضای نماز
ظهر واجب نیست و آنچه مذکور شد در صورتی
استکه در اول وقت متحیره باشد والا قضا واجب
است با نقضای مقدار چهار رکعت یا هشت رکعت
با انقضای زمان طهارت اگر چه ما بین زمان
تحیر و عروض مقدار چهار نماز یکی
متخلل نشده باشد و اگر عذر رفع شد در حالیکه
باقی مانده باشد از آخر وقت بمقدار چهار نماز با
طهارت ظاهر این استکه این مقدار مختص بنماز عصر
بوده باشد و قضای نماز ظهر هم واجب نخواهد بود
و هرگاه مقدار پنج نماز از آخر وقت را ادراک نماید واجب

است یکنماز ظهر بهر سمتی که خواهد و چهار نماز عصر
بچهار سمت و اگر بقدر شش یا هفت نماز باقی
مانده باشد دو نماز باید نماز ظهر بدو سمت یا بسه سمت
و چهار نماز عصر بچهار سمت بنماید و باید دانست
که کسیکه مکلف است بنماز بچهار سمت و بعد از
فراغ از یکنماز تحیر او رفع شد پس اگر آن نماز بخلاف
جهت قبله شده است اعاده آن بسمت قبله واجب
است و الا لحوط اعاده است بلکه دور نیست که
واجب بوده باشد اگر رفع تحیر در اثنای نماز شود
قطع آن نماز لازم است اعم از آنکه موافق جهت قبله باشد
یا مخالف و اما نماز میت پس ظاهر این استکه التفات
بیکنماز هر جانبیکه بوده باشد میتواند نمود و اما غیر آن

[illegible]

آن مثل

و اما نماز

و اما نماز نافله پس ظاهر این است که هیچیک از افعال
مذکوره باعث بطلان نشود اگرچه التفات بکل
بدن بوده باشد بخلاف جهت قبله متعمدا و بدانکه
اگر خطا در قبله ظاهر شود و بعد از فراغ نماز یعنی
اگر نماز او یعنی بعضی یا نفس بتمامه یا خلاف قبله
واقع شده اگر وقت باقیست اعاده او لازم است
اگر وقت خارج شده قضای آن لازم نیست اگرچه
در قسم آخر احوط اتیان بقضا است و اگر ما بین
یمین و یسار شده نماز او صحیح است و اگر خطائی ظاهر
شود در اثنای نماز پس اگر ما بین یمین و یسار
بوده لازم است که میل نماید بجانب قبله و ظاهر این
استکه در حال میل نمودن مشغول واجبی از واجبات

سنکیدم لایرکه

نماز آنست و در باقی صور استینا فلازم است و جاهل
مثل عامد است پس هرگاه کسی عمداً نماز را بغیر جهة
قبله نموده باشد نماز او باطل است و جاهل نیز مثل
اوست و اما ناسی پس اگر نسیان او در حکم است
باینمعنی که اول میدانست که واجب است استقبال قبله
در نماز فراموش نموده پس اگر مقصر است ظاهر این است
که حکم او حکم جاهل است پس نمازش باطل است اگرچه
در بین مشرق و مغرب واقع شده باشد بلکه حکم
بصحت مشکل است هرچند بسمت قبله شده باشد
و اگر غیر مقصر است پس دور نیست که ابهم چنین
بوده باشد و اگر نسیان او در موضوع باشد باینمعنی
که اولا سمت تشخیص داده لکن فراموش کرده پس ظاهر
آنست که قبله حکم آن حکم مخطی است پس اگر تما بین بین

ولیسار

ولیسار واقع شده صحیح است و اگر بنفس احدهما
یا بخلاف قبله شده باطل است بلکه دور نیست
که بخارج وقت هم لازم باشد قضاء آن و اگر
خطا ظاهر شود در اثناء نماز پس اگر تما بین بین بوده باشد
ویسار باشد لازم است که میل نماید بسمت قبله
و اگر بنفس احدهما یا خلاف جهت قبله بوده باشد نماز
قطع نماز و استیناف آن لازم است
باطل است بدانکه نماز واجبی در جوف خانه کعبه
در حال ضرورت جایز است ظاهر این است که جایز است
بوده باشد ظاهر این است که جایز است در حال اختیار
لکن با کراهة و اما نماز در سطح کعبه پس بجا می آورد
و ایستاده با رکوع و سجود مثل سایر مواضع بهر
سمتیکه خواهد لکن لازم است بنحوی بایستد که در جمیع

در صورتیکه تنگی بعد از فراغ نماز باشد اما اگر آگاه شد که در آن

احوال چیزی از فضای خانه پیش روی او باقی بوده
باشد بدانکه کیفیت استقبال در حال قیام در
نماز آنست که رو و سایر مقادیم بدن را بسمت قبله
نگهدارد و احتیاط در آنکه سر انگشتان پاها نیز چنین
و در حال جلوس قریب باین است و در حال سجود
معلوم است که این طریق نیست مطلب سیم در لباس مصلی
است و در آن چند مطلب است مطلب اول آنست که
جایز نیست نماز در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم بالذات
یا بالعرض صاحب خون جهنده باشد غیر انسان
مثل خز و سنجاب و حواصل و نماز فاسد است خواه
جزء لباس باشد یا محمول بلکه موهای چیده همچنین
است و اگر چنین نباشد مثل بودن او در جوف قلنسه

درجیب

در جیب پس نماز باطل نیست مگر مطلع نشود که همراه بوده
و اما اجزاء انسان پس در اجزاء غیر مجسمه خود نماز
باطل نیست اگر چه دندان در بغل بوده باشد و اگر آن مثلا
جزء گوشت داشته باشد حکم ببطلان مشکل است
و احوط اجتناب است و در اجزاء غیر ظاهر این است
که در مثل مو و ناخن و عرق و آب دهن و آب دماغ
نماز باطل نیست و اما در مثل دندان و انگشت و نحوها
ظاهر این است که باطل است و اما مثل شیر اگر چه شیر
بسر بوده پس حکم خالی از اشکال نیست احوط اجتناب است
و اگر خون جهنده نداشته باشد پس اگر گوشت نداشته
باشد مثل شپش و کیک و پشه و مگس اشکالی در عدم
لزوم اجتناب نیست و همچنین زنبور خصوصا مثل موم و عسل

و از این باب است ابریشم پس اجتناب لازم نیست و کرم
صاحب گوشت باشد مثل بعض ماهی که ماکول نیست
پس دور نیست که اجتناب از اجزاء آن لازم باشد بخلاف
صدف که ظاهر این است که اجتناب لازم نباشد سیما مروارید
که در جوف صدف است و اگر چیزی مشتبه باشد میان الماکول و
غیر ماکول اگر جزء لباس است ظاهر اجتناب لازم است
و اگر جسبیک باشد مثل مو ظاهر این است که اجتناب لازم
نیست و همچنین است استخوان مشتبه هر چند احتمال
برود که از نجس العین باشد باز اجتناب لازم نیست
و اما خز پس اجتناب از جامه که از کرک و موی آن بوده باشد
لازم نیست و هم چنین است جلد آن و اما سایر اجزاء آن مثل
استخوان و غیره پس ظاهر لزوم اجتناب است و اما سنجاب و

حواصل

و حواصل پس نماز در جامه درست شده از جلد یا غیر آنها جایز
است اگر چه اجتناب احوط است و در اجزاء دیگر این دو حیوان
جایز نیست **مطلب دوم** در اجزاء میته است بدانکه اگر
از ماکول اللحم است پس اگر جزئی است که حیات در
او حلول ننموده ظاهر این است که استعمال در آن در حال نماز
و غیره جایز است مگر در صورتیکه مانعی بوده باشد
مثل بول و خون و شیر و نحو اینها مثل رطوبت خارجه
از میته و اگر اجزائی بوده باشد که حیات در آنها
حلول کرده پس نماز در آن بلکه با آن جایز نیست اگر چه
ما لایتم به الصلوة بوده باشد بلکه استعمال با نهاد در مقام
انتفاع در خارج نماز نیز جایز [illegible] معلوم شد از
آنچه مذکور شد حکم اجزاء غیر میته ماکول اللحم که ظاهر

نیست

العین بوده باشد بلکه حکمش در صورت موت اشد میباشد و
همچنین حکم اجزاء میته از نجس العین و فرق بنسبه با آنچه
مذکور شد میان اینکه اجزاء ملبوس باشد یا اجزاء ملبوس‌ها یا محمول ام
یتم به الصلوة باشد یا نه مما تحل به الحیوة بود یا نباشد یا نه مکرر
تفصیل داده شده که در اجزاء میته از ماکول اللحم مذکور شد
پس در جمیع این صور اجتناب لازم و با عدم اجتناب نماز باطل است
بدانکه حکم در صورت عدم ثبوت بتذکیه مثل صورت علم بمیته
بودن است پس استعمال جلد مردد میان اینکه از میته باشد
یا از مذکی در او نماز جایز نیست و ثابت میشود تذکیه
بمشاهده و اخبار عدلین بلکه عدل واحد و به بودن
جلد در بازار مسلمین اعم از اینکه ذو الید معلوم الاسلام
باشد یا مجهول و اگر معلوم الکفر باشد استعمال آن جایز نیست

مگر اینکه

مگر اینکه تذکیه ثابت شود بمشاهده یا باخبار عدلین
یا عدل واحد و اما جلودی که مطرح و در بلاد مسلمین بی
اگر آنها تصرف ایشان بوده ظاهر جواز استعمال است
و الا پس استعمال جایز نیست مگر با ثبوت تذکیه بیکی از وجوه مذکوره
یا مظنون التذکیه باشد از هر راه که ظن حاصل شود و اما جلود
در بلاد مسلمین غیر بازار پس با آثار استعمال جایز الا
الاستعمال است و با عدم آثار پس اگر مظنه بتذکیه
هم رسد جایز است استعمال و الا فلا و اگر مردد شود میان
نماز عریانا و یا بالباس معمول از حیوان غیر ماکول اللحم او متعین
است و اگر مردد شود میان لباس از میته غیر ماکول
اللحم و میته ماکول اللحم ظاهر ترجیح ثانی است و اگر مردد شود
میان لباس از میته ماکول اللحم و از مذکی غیر ماکول اللحم اشکال

در ترجیح هست و دور نیست که ترجیح میتنها اکول
اللحم اولی باشد از عکس یا تخییر مطلب سیم در حکم حریر است
بدانکه جایز نیست در حق مرد پوشیدن لباس حریر
محض چه در نماز و چه در غیر نماز مبطل نماز است مگر در
حال حرج که راجع باشد در شریعت و حال ضرورت و
جایز است در حق زنان و عدم جواز نیست بردان
در صورتیکه مخلوط به چیزی نباشد که نماز در آن جایز
باشد پس هرگاه لباس مرکب باشد از ابریشم و ریسمان
پوشیدن و نماز کردن در آن جایز است هر چند ابریشم آن
علاوه باشد مادامیکه صدق حریر محض بر او ننماید و اگر کسی
ممزوج باشد به چیزی که نماز در آن جایز نباشد امتزاج ثمری
ندارد و حکم کج در نماز حکم ابریشم است و اگر کسی در جامه

نماز

نماز کند و نداند که حریر است ظاهر این است که صحیح
است و اگر بداند که حریر است و نماز کند و بعد از فراغ
مشخص شود که حریر نبود ظاهر این است که نمازش
باطل است و فرقی نیست در حریر میان ما یتم به الصلوة
و غیره پس نماز بر بند زیر جامه حریری یا کمربند از حریر
باطل است و همچنین کلاه اگر ابره و آستر یا یکی از اینها
حریر باشد و اگر بعضی از این یا بعضی از آن حریر
باشد پس اگر حریر قلیل بوده باشد اشکال در جواز
آن نیست و اگر بسیار بوده باشد حکم بجواز اظهر
است اگرچه اجتناب اقرب بطریق نجات و فوق بطریق احتیاط
است خصوصا در صورتیکه کلاه و مسدار باشد و کلاه مه
حر اگر با هم شد و اما اگر مغز کلاه حریر باشد و دمه غیر حریر

اشکال در آن کمتر است و کلاه حریر در غیر نماز هم
جایز نیست بر سر گذاردن آن و امّا بستن کمربند حریر
در کمر و داخل کردن بند زیر جامه حریر در لیفه زیر
جامه و پوشیدن آن در حال نماز جایز خواهد بود
اگرچه اجتناب اقرب بسداد است و حکم خنثی مشکل
در این مقام حکم رجال است و اگر مکلف مردد شود
میان لباس حریر و عریان از لباس اختیار نماز متعین است
و اگر مردد شود میان متنجس و حریر اول متعین است
و اگر مشتبه شود بر او حریر بغیر حریر اگر متمکن از تشخیص
نباشد اجتناب لازم است و همچنین در صورت شک
با متزاج بجنس دیگر نماز در آن مباح است بلی و امّا راه رفتن
بر فرش حریر یا نشستن یا خواب کردن یا تکیه کردن بودن

حرمت هیچیک ثابت نیست و همچنین جایز است
سوار شدن بجاد و آنکه روی پالان او حریر باشد
و همچنین هرگاه روی زین انداخته شود امّا حریر
بخود پیچیدن اگرچه ظاهر این است که حکم بحرمت نتوان
نمود لکن احوط اجتناب است و امّا در حال نماز بطلان
نماز نشود امّا جامه که سجاف او از حریر باشد یا قیطان
از ابریشم در او دوخته باشند یا دکمه ابریشم یا بند
حریر که بقبا بدوزند پس نماز در او صحیح است

مطلب چهارم در حکم نماز در طلا است بدانکه
نماز در جامه طلا باطل است خواه طلا محض باشد یا ممزوج
باشد بجنس دیگر که نماز در آن جایز است مثل مفتول نقره
و ریسمان و نحو اینها و اگر لباس طلا یا ممروج بطلا امّا که ...

[illegible]

۴۲

به الصلوة بوده باشد پس فرق مثل بند زیر جامه
وکمربند وعرقچین نماز باطل است واما انگشتر طلا
پس جایز نیست در دست نمودن مردان وظاهر این
است که نماز با اینها باطلست واما مثل دکمه طلا در قبا
یا غیر قبا ودوختن یا پارچه منسوج از مفتول طلا را
سجاف لباس نمودن پس مثل این استعمال نیز جایز
نیست ودور نیست که موجب بطلان نماز نیز بشود
واما افراش طلا وجلوس بر فرش طلا دور نیست
که اینها نیز حرام باشد وانچه مذکور شد در صورتی
طلا خالص است وطلای اگر خالص نبوده باشد
باین نحو که طلا روکش آن نموده باشند پس احتیاط
شدید در اجتناب از آن هست خواه در نماز یا در خارج

از نماز واما طلا با خود داشتن ظاهر اینست که
موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه مسکوک باشد
یا غیر مسکوک بلکه پارچه که منسوج از مفتول
طلا بوده باشد هرگاه با مصلی باشد موجب بطلان
نماز نمیشود پس منع در صورتیست که طلا ملبوس
باشد پس طلای محمول مثل حریر محمول است وانچه مذ
کور شد نسبت بمردان است واما زنان پس
مطلق نقصی ندارد در پوشیدن لباس طلا ونه نماز
کردن در آن ونه جلوس ونه خوابیدن بروی آن
ونه بر و انداختن مطلب پنجم اگر چیزی در حال
نماز در پای خود داشته باشد بطوریکه ساتر پشت
قدم باشد لکن ساتر چیزی از ساق نباشد مختار

موجب بطلان نماز نیست

این است که نماز باطل نیست لکن احوط در اجتناب
است و در صورت علم اجتناب احتیاط در اعاده
نماز است مگر در صورتیکه فراموش نموده باشد
بعد از نماز متذکر شود مطلب ششم در لباس مغصوب
است بدانکه هرگاه لباسی که شخصی مالک منفعت
آن نبوده باشد یا ماذون در تصرف در آن از
جانب مالک نباشد مغصوب خواهد بود و نماز
در آن باطل است و اذن بر سه قسم است اول
صریح و آن یا مختص بنماز است یا مشتمل بر نماز و غیر نماز
هر دو طور است مثل اینکه گوید هر تصرفی که خواسته
باشی ماذون هستی و اگر با وجود اذن علم بعدم دارد
رضای مالک تصرف جایز نیست و نماز در آن باطل است

واگر ظن

واگر ظن دارد بعدم رضای از مالک یا شک دارد
در رضا و عدم رضا ظاهر این است که تصرف جایز نیست و
نماز در آن باطل است واگر اذن مفید ظن برضا است ظاهر
این است که تصرف جایز است پس نماز صحیح خواهد بود
دویم فحوی و آن استفاده رضای مالک است در
تصرف اعلی باعتبار رسیدن اذن از مالک در تصرف ادنی
مثل اینکه میگوید بشخصی که من راضیم که تو این لباس را
استعمال کنی در وقت تنهائی مثلا پس استفاده رضای
او در حال نماز میشود و مثل اینکه بدشمن خود میگوید
که راضیم استعمال این لباس را نمائی در حال نماز پس مستفاد
میشود رضای او نسبت بدوست خود یا اینکه بفاسقی
گوید که راضیم این جامه را بپوشی در حال نماز پس استفاده میشود

رضای او میشود نسبت بشخص صالح مقدس سیم
شاهد حال وآن اذنی است که حاصل میشود بجهة
متصرف بملاحظه حال مالک با خود وظاهر این است
که معتبر در آن شاهد حال علم برضاء مالک است
ظن کفایت نمیکند مگر در صحاری متسعه که ظاهر فقها
این است که ظن برضای مالک را کافی میدانند واگر
تعارض هم رسد میان اقسام مذکوره عمل بمقتضای حال است
واگر کسی فراموش نماید موضوع را مثل اینکه نمیدانست
که این ثوب مملوک او نیست وهمچنین مأذون
از جانب مالک او نیست ودر آن نماز بعمل آورد
لکن در وقت پوشیدن ونماز کردن در آن فراموش
کرد وبعد از نماز متذکر شد ظاهر این است که نماز

صحیح

صحیح است واگر حکم را فراموش کرد بعد از نماز
مثل اینکه فراموش کرد که نماز در لباس مغصوب حرام صحیح نیست
پس اگر نسیان از تقصیر اوست مثل اینکه از راه
بی مبالاتی ومسامحه مسائل فراموش شده ظاهر این
است که نماز او باطل است واگر مستند بتقصیر
نبوده ظاهر این است که نماز او صحیح است اگرچه
اعاده اقرب باحتیاط است واگر جاهل بموضوع است
مثل اینکه نماز در لباس بعمل آورد باعتقاد اینکه لباس
از خود اوست یا مأذون بوده یا عاریه است در تصرف
در آن یا اینکه ذو الید او را مأذون نمود یا ادعاء
آنکه جامه از او است یا اکتفاء بهمان ذو الید بودن
نمود نماز در آن لباس بعمل آورد ظاهر این که نماز صحیح است

که نماز در لباس [illegible]

مطلب چهارم در ستر عورت است بدانکه واجب
است بر مرد ستر ذکر و خصیتین و محل خروج غایط
در حال نماز و غیر حالت نماز با حضور ناظر محترم و شرط
صحت نماز است پس اگر نماز کند با کشف عورتین
یا احدهما عمداً نماز او باطلست و همچنین اگر فراموش
نمود موضوع را یعنی نمیدانست که عورت او منکشف
است لکن در حال نماز فراموش نمود یا فراموش نمود حکم
را در هر دو صورت نماز او باطلست و اگر جاهل بمو
ضوع بود یعنی نمیدانست که عورت او مستور نبوده
بلکه معتقد مستوریت بوده ظاهر این است که نماز
او در این صورت صحیح است و اما زن پس اگر آزاد
است واجب است که ستر نماید جمیع بدن خود را

در حال نماز مگر رو و دو کف و دو قدم و مراد
از رو مقداریست که شستن او در وضو واجب
است پس بعضی از آن مقدار را واجب است که
من باب المقدمة بپوشد و اما کف پس ظاهر
این است که مراد از آن از زند بوده باشد تا
سر انگشتها و مراد از زند محل اجتماع استخوان
ساعد و کف است بنا بر این باید چیزی از پایین
تر را بپوشاند من باب المقدمة بلکه اسلم این
است که پشت کف نیز پوشانیده شود و اما
قدمان پس ظاهر این است که مراد از قدمان
از سر انگشتان دو پا است تا محل اجتماع استخوان
ساق و قدم لکن قلیلی پایین تر از مفصل را بپوشاند

تا مطمئن شود که مقدار لازم را پوشانیده و فرقی
در وجوب و عدم آن ما بین ناظر نیست اگرچه فرض شود در شب
تاریک قطع داشته باشد به نبودن احدی در آن مکان
پس لازم است که بپوشاند آن مقدار که مذکور شد و نماز
کند و در صورت اخلال کلا او بعضا نماز باطل خواهد
بود و اگر زن کنیز است پس صحت نماز او موقوف
بستر راس و رقبه او نیست و فرقی میان مرد و زن
در عمد و نسیان نیست پس در صورت نسیان نماز
هر دو باطل است و در صورت جهل بوضوع نماز هر دو
صحیح است و اینها در صورتی است که مطلع گردد یا عالم شود
بعد از فراغ از نماز پس اگر در اثناء نماز مطلع شود اگر
بعد از اطلاع بدون فاصله ستر عورت نمود و نماز را اتمام

نمود

نمود بلا اشکال نماز او صحیح است و دور نیست که
با تخلل قطع فصل اگر مباشر فعلی از افعال نماز صحیح
بوده باشد و اگر قبل از ستر مباشر فعلی از افعاله
واجبه شده نماز باطل است و اگر متمکن از تحصیل ساتر
بدون فعل منافی نیست و وقت مضیق است بنوعی
که اگر نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر نماید متمکن از
درک رکعت از نماز در وقت با ستر عورت نخواهد
بود لازم است نماز را اتمام نماید با عدم ستر عورت
لکن اکتفاء مینماید در رکوع و سجود با ایما بدل
هر یک از اینها و اگر وقت موسع بوده باشد
لازم است قطع نماز و بعد از ستر عورت نماز را از سر
میگیرد و اگر با قطع نماز متمکن از تحصیل ساتر نیست

واجب نشده باشد م

لازم است همان حالت نماز را تمام نماید لکن رکوع و
سجود اکتفا نماید با یما بسر بدل هر یک و فرق در این
حال ما بین ضیق وقت و وسعت آن نمی باشد و
در صورت امن از ناظر محترم نماز را ایستاده میکند
و با علم امن نشسته نماز میکند و علی ای تقدیر
احتیاط مقتضی این است که دست را بر عورت بگذارد
و هرگاه قبل از شروع در نماز عالم نبود بکشف عورت
و در حال شروع فراموش نمود و در اثنای نماز متذکر
شد پس اگر متمکن از تحصیل ساتر بوده باشد
و وقت وسعت داشته باشد لازم است قطع
نماز و استیناف مع الستر و ظاهر این است که قطع نماز
لازم است اگر چه متمکن باشد از ستر در اثنای نماز با عدم

فعل

فعل منافی و اگر متمکن از تحصیل ساتر نباشد قطع
نماز جایز نیست لکن نماز را اتمام مینماید ایستاده در صورت
امن از ناظر با ایما بدل رکوع و سجود و اتمام مینماید نشسته
در صورت عدم امن از ناظر و اگر وقت مضیق باشد
پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر عورت بوده بنحوی که
مستلزم فعل منافی نشود لازم است ستر عورت و اتمام
نماز اگر متمکن باین طریق نباشد نماز را اتمام نماید ایستاده
با امن از ناظر و نشسته با عدم امن با وضع دست بر عورت
و ایما بسر بجهت رکوع و سجود بدانکه شرطیت ستر عورت
مختص نیست بفرایض بلکه در نافله هم چنین و ظاهر این است
که مختص نیست بفرایض یومیه بلکه ثابت است در جمیع
صلوة مفروضه مثل جمعه و عیدین و نماز آیات بلکه هر که

در نماز میت است مختار اینست که ستر عورت لازم نیست
واگر ناظر موجود بوده باشد پس اگر متمکن از ساتر بوده
ومع ذلک باکشف عورت نماز کند ظاهر اینست که نماز
او صحیح است واگر متمکن نبوده باشد اگرچه بوضع دست
بر قبل باشد ونماز را ایستاده میکند ظاهر اینست که نماز
او باطل است ومتعین است که نماز میت را نشسته
بعمل آورد لکن در این حالت اگر کسی باشد که متمکن
از نماز ایستاده باشد اکتفا بنماز او جایز نیست وبدانکه
ستر عورت واجب است در اجزای منسیه از نماز
وسجده سهو ظاهر اینست که لازم نیست وهمچنین
سجده شکر وسجود تلاوت قران بدانکه مراد از ستر که
واجب است در نماز باین نحو متحقق میشود که اگر فرض
شو

شود ناظری در آنمکان بوده باشد وموانع رؤیت
منتفی بوده باشد ونظر نماید بطریق متعارف رویت
عورت متحقق نشود واین متحقق میشود بستر عورت
از پس وپیش اما جانب راست وچپ پس مستوی
بر آن است پس ستر عورت از تحت لازم نیست بنا بر این
هرگاه این معنی متحقق ستر عورتیکه شرط صحت نماز است
متحقق شده اگرچه در بعض بنسبت بخود مصلی ممکن
بوده باشد مثل اینکه نماز در پیراهن تنها بعمل آورد
در این صورت در حال میل برکوع گاهست دیده عورت
بنسبت بخود متحقق میشود ظاهر اینست که مثل این
مضر بصحت نماز نبوده باشد بجهة ستر عورت از تحت
لازم نیست مگر در صورتیکه فرض شود که نماز کند در

بالای سقف و آن سقف سوراخی داشته باشد
بتحت و این شخص پاهای خود را بدو طرف سوراخ بگذارد
و در تحت شخصی بوده باشد که هم نظر بآن نماید عورت او را
ببیند در این صورت دور نیست ستر در تحت نیز واجب
بوده باشد و بدانکه لازم است ترتیب میان جامه
و گیاه و گل پس در صورت امکان لباس جایز نیست
ستر بگل گیاه و برگ درخت و در صورت عدم تمکن
از لباس جایز است که ستر نماید بگیاه بلکه با امکان
ستر بگیاه رعایت آن لازم است و عدول از آن بنماز
عاری جایز نیست و لازم است تقدیم گیاه بر گل و در
صورتیکه متمکن از گیاه و برگ درخت نبوده باشد
در این وقت متعین است با امکان ستر عورت بگل و حلیم

اینستکه

اینستکه این قدر بالا که حجم عورت مستور شود
و در صورت عدم تمکن نماز را برهنه میتوان بعمل
آورد بلکه نماز عاری در صورت مفروضه متعین است
و جایز نیست تاخیر در نماز تا متمکن از ساتر شود
بلکه لازم است رعایت وقت نماز و ظاهر این است که
نماز را ایستاده بعمل آورد در صورت امن از ناظر محترم
و بنشیند در صورت عدم امن از ناظر و علی التقدیرین
جایز نیست رکوع و سجود را بطریق متعارف بلکه
متعین است ایماء بسر بدل هر یک از رکوع و سجود و در
ایماء بجهة سجود سر را بیشتر پایین میآورد و ظاهر
این است که در صورت ایماء بجهة سجود لازم نبو باشد
که بلند نماید چیزی را که سجده بر آن جایز باشد تا بپیشانی

بر مایصح السجود علیه گذارده شود خواه بدست خود
بلند نماید یا بنحو دیگر و بدانکه ظاهر اینستکه لازم نیست
بر عاری در حال نماز دست خود را بر عورت گذاشتن خواه
ایستاده باشد و خواه نشسته اگرچه رعایت آن اقرب باحتیاط
است و آنچه مذکور شد که وضع دست بر عورت لازم
نیست بنسبت بصحت نماز و اما هرگاه ناظری بوده باشد
گذاشتن دست بر عورت بجهة ستر از ناظر ظاهر این
استکه لازم بود باشد پس هر قدر از عورت که ظاهر
بوده باشد در صورت نشسته اگرچه باعتبار صحت
صلوة وضع ید لازم نیست لکن بجهة ستر از ناظر لازم است
و بدانکه واجب نیست بر فاقد ساتر که تاخیر نماید مگر در
صورتیکه علم داشته باشد که بتاخیر متمکن از ساتر خواهد
شد

شد و در صورت ظن بتمکن احوط تاخیر است اگرچه
ظاهر عدم لزوم تاخیر است و بدانکه ماموم عاری
مثل امام عاری است در ایما بدل رکوع و سجود لکن امام
مینشیند در وسط ماموین بنحوی که زانوی امام مقدم
بر زانوی ماموین بوده باشد و ظاهر اینستکه لازم
بوده باشد که قاطبه ماموین در یک صف بایستند
و تعدد صفوف جایز نبوده باشد و اما کسی که عورت
او مستور بوده باشد و متمکن از قیام و رکوع و سجود
بنحو متعارف نبوده باشد اقتداء بچنین نماز میتواند
نمود و اگر متمکن از رکوع و سجود بوده باشد دور نیست
که با اقتداء جایز بوده باشد اما رکوع و سجود امام
بطریق ایماء بوده باشد و رکوع و سجود این بطریق متعارف

واکر مصلی متمکن باشد از چیزی که ساتر لحد العوره نمی
باشد ظاهر این است که در بر همستور نماید و نماز را با
رکوع و سجود نماید و اکر مردد شود میان نماز در لباس
نجس و نماز عاریا یا با بدل رکوع و سجود مختار ثانی است
بلی اکر ضرورتی داعی شده مثل برودة هوا نماز در لباس
نجس بی عیب است و اکر کسی ساتری نداشته باشد
تحصیل آن مهما امکن لازم است خواه بخرید یا استیجاره
یا استعاره و اکر در این صورة لباس کسی بار و هیبه
نماید دور نیست که قبول هیبه لازم بوده باشد بلکه
اکر کنیزی آزاد شود مطلع بر آزاد شدن خود نشده
باشد مکر بعد از فراغ از نماز نمازش صحیح است و اکر در
اثنای نماز مطلع شد پس اکر در اثنای نماز متمکن از ستر راس

ورقبه

و رقبه خود بوده باشد بنحوی که مستلزم منافی از منافیات
نماز نشود ستر نماید و بعد از اطلاع و قبل از ستر نمودن
مباشر فعلی از افعال نماز نشود و اکر متمکن نبوده
باشد در اثنای نماز مکر بارتکاب فعلی منافی اکر در ضیق
وقت بوده باشد نماز را بهمان حالت تمام نماید و اکر
در سعه وقت بوده باشد در این صورت خالی از اشکال
نیست لکن ظاهر این است که اتمام نماز بهمان حالت مع
حق او جایز باشد و اکتفا بهمان تواند نمود لکن احتیاط
اعاده نماز است بعد از اتمام و اما هر کاه بعد از دخول
وقت و قبل از نماز عالم شود که آقاء او او را در اثنای وقت
آزاد خواهد کرد ظاهر این است که میتواند نماز را بلا
ستر راس و رقبه کند و اما هر کاه بداند که در اثنای نماز

او را آزاد خواهد نمود با حکم بلزوم ستر راس و رقبه
قبل از شروع در نماز ممکن نیست لکن احتیاط در چنین
صورت مقتضی این است که ناهیین شروع نمودن
در نماز ستر راس و رقبه خود را نماید یا ساتری
نزد خود موجود نماید که بعد از تحقق آزادی ستر نماید
این در صورتی است که وقت آزاد شدن مشخص
او باشد و اما اگر مشخص نباشد اگر نداند در اثناء
نماز آزاد خواهد شد حکم بعدم وجوب ظاهر است
و اگر بداند که در اثنای نماز آزاد میشود لکن نداند
که چه وقت آزاد خواهد شد اگر چه حکم بلزوم ستر در سر
نکردن مشکل است لکن احتیاط در این صورت مقتضی
این است که قبل از شروع در نماز ستر نماید و اما صبیه

که علم

که علم بهم رساند ببلوغ خود را در اثنای وقت پس اگر
میداند که بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز را یا یک
رکعت از آن دارد پس در چنین حالتی صبر خواهد
نمود و اگر بداند که در اثنای نماز ببلوغ خواهد رسید
پس اگر داند که بعد از بلوغ درک خواهد نمود مقدار
ی اگر کفایت یک رکعت نماید پس صبر نماید بعد از
بلوغ نماز را بقصد وجوب نماید با ستر راس و رقبه
و اما هرگاه اتفاق افتد بلوغ در اثنای نماز با علم
قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ بچیزی باشد که مبطل
طهارت بوده باشد و مسقط تکلیف بنماز مثل حیض
اشکالی در آن نیست پس نماز را قطع خواهد نمود و
تکلیف نخواهد بود و اگر مبطل طهارت نبوده باشد لکن

مسقط تکلیف نباشد مثل انزال منی پس اگر وقت کفایت
طهارت اگرچه تیمم باشد یا یک رکعت از نماز نماید لازم
است که بعد از طهارت استیناف نماز نماید با ستر راس
و رقبه و اگر بلوغ بجز نبوده باشد که مبطل نبوده
باشد پس اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت یک رکعت
نماز فصاعدا نماید بجهت اشکال نماز را تمام میتواند نمود
اگرچه با عدم ستر راس و رقبه بوده باشد و قضا
بر او نخواهد بود و اگر باقی از وقت وسعت از ادا نداشته
باشد خالی از این نیست که اتمام همان نماز مقداری از
وقت باقی خواهد بود مانده که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت
ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهد
نمود و در صورت اولی حکم بجواز تمام خالی از اشکال نیست

ظاهر

ظاهر این است که باز قطع نماز و استیناف صلوة بعد از
ستر راس و رقبه لازم بوده باشد **مطلب پنجم** در مکان
مصلی است و در آن چند مبحث است **مبحث اول** در تعریف
مکان است بدانکه مکان مصلی عبارت است از محل و
فوق مصلی اگرچه بواسطه بوده باشد یا فضائیکه
پر میکند او را بدن مصلی در حالتی از احوال نماز که
بوده باشد اگرچه بگوشه از جامه او بوده باشد
بسبب فعلی از افعال نماز بنا بر این هرگاه کسی صد فرش
بر روی هم میگذارد و بر روی آن که فوق همه هست بایستد
اگر این فرش یا قطعه زمینی که این فرش بر روی
او واقع شده همه مملوک مصلی عینا و منفعة یا منفعة
تنها یا ماذون بوده باشد در نماز اباحه مکان متحقق است

پس اگر هزار فرش بر روی هم انداخته و فرض کنیم که
کل این فروش مباح است مگر آن یکی که در روی زمین واقع
شده نمازش باطل است و همچنین اگر همه فروش و قطعه
زمین مباح باشد ولکن فضائیکه بدن مصلی آنرا
پر میکند در حال قیام یا قعود غیر مباح باشد نماز او
باطل است و همچنین اگر همه اینها مباح بوده باشد مگر
موضع سجود و موضع دستها همه یا بعض نماز باطل است
و همچنین اگر همه مباح بوده باشد مگر فضائیکه بعضی
از بدن آنرا پر میکند در حال سجود یا اینکه همه مباح
بوده لکن آستین مصلی مثلا در حینیکه در سجده است
واقع میشود بر محل مغصوب نماز او باطلست پس مکان مصلی
عبارت است از محل وقوف و قعود آن با محل وقوع

اعضای

اعضای سبعه در حال سجود و محل وقوع لباس آن
بسبب اتیان بافعال نماز یا فضائیکه بدن و لباس مصلی
آنرا پر میکند در حال قیام و قعود و رکوع و سجود اگرچه
همه اینها مباح است البته مکان متحقق است و الا فلا
بدانکه صحت نماز مشروط نیست بخلو مکان از نجاست مطلقا
بلکه اتفاقی بلکه مسلم آنست که محل جبهه خالی بوده
باشد از مطلق نجاست اگرچه متعدی بمصلی نبوده
باشد لکن خلو مواضع دیگر که ملاقی با اعضای مصلی
یا لباس مصلی میشود از مطلق نجاسات معتبر نیست
بلکه معتبر آنست که خالی از نجاسات مسریه بوده باشد
مبحث دویم معتبر در صحت نماز مالکیت مصلی است
منفعت مکان نماز را و مالکیت عین بدون منفعت کافی نیست

نمیکند پس میباید یا منفعت مملوک مصلی باشد یا ما
ذون از جانب مالک بوده باشد باذن صریح یا فحوی
یا شاهد حال و معانی اینها در بحث لباس گذشت
پس اگر کسی در مکانی نماز بعمل آورد که مالک منفعت
او نبوده باشد و ماذون از جانب مالک نیز نبوده
باشد پس اگر عالم بوده که این مغصوب میباشد
نمازش باطل است خواه عالم باشد که در مکان مغصوب
نماز صحیح نیست یا نه و اگر جاهل بغصبیت آن مکان بوده
باشد مثل اینکه کسی او را بخانه برد و ماذونش نمود که نماز
در آنجا بعمل آورده باشد بعد از نماز مطلع شد که
آنخانه مغصوب بوده ظاهر این است که نماز او صحیح بوده
باشد و اگر میدانست که مکان غصبی نمازجای نیست

و بعد فراموشی

و بعد فراموش نمود و نماز در آن مکان با علم بغصبیت
بعمل آورد پس اگر نسیان او مستند بتقصیر است
نماز او باطل است و اگر مستند بتقصیر نباشد
ظاهر اینست که نماز او صحیح است **مبحث سیم**
هرگاه کسی داخل در نماز شد مکان
مغصوب بشد لازمست که فورا بیرون
رفته باشد از مکان پس اگر وقت نماز
مضیق است و متمکن از درک رکعت
نماز در مکان مباح بعد از خروج باشد
ظاهر این است که تاخیر نماز لازم بوده
پس لازمست که تعجیل در خروج نمود بعد
از دخول در مکان مباح یک رکعت از نماز

او در وقت و بقیه در خارج وقت بعمل آورد لهذا اگر ضیق
وقت بحدی بوده باشد که بعد از خروج از مکان مغصوب
متمکن از درک یکرکعت نماز در وقت بعد از دخول در
مکان مباح نبوده باشد ظاهر این است که احتیاط در ترک رکوع
و سجود بنحو معهود نماید بلکه رکوع و سجود بحرکت دادن
سر بنحوی که بجهت سجود پائینتر بوده باشد مشکل
است لکن ظاهر این است که حرکة سر فی الجملة بجهت رکوع
و انحنای زیاده بر آن بجهت سجود مضر نبوده و اگر امتداد
داشته باشد که دو نماز بعمل آورد یکی با ایما بسر بجهت
رکوع و سجود و نماز دیگر با ایما بچشم بجهت احتیاط
خواهد بود و اگر امر دایر مالک بخروج از مکان ماذون
فیه در اثنای نماز متشخص شود اگر مراد مالک این است

که نماز

که نماز را قطع نموده بیرون رود دور نیست که قطع
نماز جایز نیست بلکه اتمام نماز نماید مستقرا بعد
از فراغ بیرون رود لکن احتیاطا مقتضی اینست
که در این وقت اقتصار نماید بواجبات نماز و ترک
امور مستحبه نموده نماز را تمام کند و اگر کسی مضطر
بوده باشد در بودن مغصوب پس هرگاه مجبور
در نماز کردن در آن مکان بوده باشد نماز او صحیح است
و اگر مجبور در مکان است و لکن مجبور در نماز در
آن مکان نیست مثل آنکه محبوس در مکان نیست
لکن اذن شاهد حال برضای مالک در نماز کردن
نداشته باشد ظاهر این است که لازم باشد در اینصورت
اقتصار نماید در تصرف بآنچه کون در آن مکان منفک

از آن نمیشود پس رکوع و سجود بطریق متعارف
نمیتوان نمود بلکه بجهت رکوع و سجود ایماء و اشاره
مینماید مبحث چهارم هرگاه مردی در مکانی مشغول نماز باشد
و زن در محاذی آن مرد یا پیش روی آن مشغول نماز شود و همچنین
هرگاه زنی مشغول نماز بوده و مردی در برابر یا پیش روی او مشغول
نماز شده ظاهر این است که در هر دو صورت نماز جایز
بوده باشد مبحث پنجم لازم است در مکان مصلی سوای جبهه از خالی
بودن از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس اگر مکان نجس بوده
و سرایت هم بکند لکن بقدریکه معفو عنه است نماز درست است
اما جبهه پس معتبر در طهارت محل آن قدر است که قدر آن کفایت
مینماید در تحقق سجده مطلب ششم در بیان چیزی است که سجده
بر او صحیح است و در آن چند مبحث است مبحث اول جایز نیست سجده مگر

بر زمین

بر زمین یا چیزی که از زمین روییده باشد بشرط
آنکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد و سجده بر مثل
آجر و کوزه و سنگ و آجر اینها جایز خواهد بود و
همچنین سجده بر گچ و سنگ ریزه و اما سجود بر
گچ ظاهر اینست که جایز بوده باشد لکن در صورت
تمکن از غیر او فقط بطریق احتیاط است مبحث دویم هرگاه
چیزی در بلدی ماکول باشد که غیر ماکول است و اگر
نباتی ماکول باشد در ابتدا و نه در انتها مثل برگ
مو و پوست بادام و پوست بادام خربزه ظاهر این
است که حکم هر حالتی تابع آن حالت است پس سجده
بر برگ مو در اوایل احوال جایز نخواهد بود بخلاف
در آخر که جایز است و اما مثل خربزه و بادام و پسته

و در بلدی دیگر ماکول نباشد الظاهر انه یجوز السجده علیه
نبوده باشد هر چند در بلدی باشد

وفندق که پوست اینها ماکول است در اوایل امر
پس سجده بر آنها در اوایل جایز نیست و همچنین
است در آخر لکن مادامیکه متصل است باصل پس ما
دامیکه شکسته نشده سجده بر پوست آن جایز نیست
و همچنین است در آخر لکن مادامیکه متصل باصل است
و فندق و گردکان و بعد از آنکه شکسته شده و
مغز آن اخراج شد در اینوقت سجده بر پوست اینها
در اینحال که منفصل از مغز شده جایز خواهد بود
و همچنین است خربزه و هندوانه مادامیکه متصل
باصل است خواه پاره کرده باشد یا نه سجده بر آن جایز نیست
و اما بعد از پاره کردن و جدا کردن ماکول از آن از پوست
ظاهر این است که سجده بر آن پوست جایز بوده باشد

واگر

و اگر آن نبات ماکول نباشد در ابتدا و ماکول
باشد در انتها مثل خرما و زیتون و به و نحو اینها
پس ظاهر این است که سجده بر آن جایز نیست در
جمیع احوال و اما گندم و جو و شلتوک پس سجود
بر آنها جایز نیست خواه قبل از آزاد کردن بوده
باشد یا بعد بلکه سجده بر اینها جایز نیست اگرچه
از پوست در نیاورده باشد و اما پوست اینها
پس ظاهر این است که سجده بر اینها جایز نیست
در حال اتصال باصل و جایز است بعد از انفصال
از اصل و مراد از ملبوس بودن نبات آنست که
استعداد ملبوس شدن داشته باشد پس
سجده بر قطن و کتان جایز نخواهد بود خواه قبل

از غزل بوده باشد یا بعد او قبل از بافتن بوده
باشد یا بعد و هر گاه چیزی بافته شده باشد
از معتاد اللبس و غیر معتاد اللبس مثل لیف خرما
پس اگر جبهه در حال سجود واقع شود بر غیر
معتاد اللبس سجده صحیح خواهد و اگر واقع شود
بر معتاد اللبس صحیح نخواهد بود و از این قبیل است
حصیر پس هر گاه قدر مجزی از جبهه واقع شود
بر آن گیاه که حصیر بافته شده صحیح است و اگر
واقع بر ریسمان تنها یا ریسمان و آن گیاه باهم
صحیح نخواهد بود مبحث ششم جایز است سجود
بر کاغذ جایز بوده باشد اگر چه ماخوذ از حریر
بوده باشد لکن اجتناب از این با تمکن از غیر مقرون

باحتیاط

باحتیاط است و اگر بر کاغذی چیزی نوشته باشند
پس اگر ما به الکتابة چیزی است که سجده بر آن جایز
است شبهه در جواز سجده بر آن نیست و اگر ما به
الکتابة چیزی است که سجده بر آن جایز نیست لکن
موضعی از کاغذ خالی از کتابت است که وضع جبهه
بر آن کفایت میکند در سجده باز جایز است در
صورتیکه جبهه واقع شود بر موضع خالی از کتابت
و اگر کتابت مستوعب سطح کاغذ است ظاهر این
است که سجده صحیح نبوده باشد مبحث چهارم بدانکه هر گاه
کسی وضع جبهه نمود بچیزی باعتقاد آنکه چیزیست که
سجده بر آن صحیح است بعد از آن فساد اعتقاد او ظاهر
شد و مشخص شد که سجده بر آن جایز نبوده پس

اگر عالم شد بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب
ممکن است از رسانیدن جبهه بچیزی که سجده بر آن
صحیح بوده ظاهر اینست که لازم است پیشانی خود را بکشد
تا برساند بچیزیکه سجده بر آن صحیح بود باشد بعد از ر
سانیدن بآن اتیان بذکر واجب نماید و هرگاه در
اینصورت این شخص متمکن بوده باشد از رسانیدن
چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد بجبهه آیا این جایز
خواهد بود بنا بر این شخص مخیر خواهد میان رسانیدن
جبهه را بآن چیز یا رسانیدن او را بجبهه
ممکن است تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که
اگر آن موضعیکه جبهه بر آن واقع شده یا پائین تر است
یا بلندتر اگر مساوی بوده باشد ولی اینست که پیشانی

را بکشد

را بکشد تا برساند بآن موضع مساوی که سجده بر آن
جایز است و همچنین است اگر موضعیکه پیشانی او است
آن میکشد اخفض از آن موضع اول بوده باشد بلی
اگر حکم بتعیین کشانیدن پیشانی کنیم یقینا اولی خواهد
بود از رسانیدن چیزی که سجده بر آن صحیح است
به پیشانی و اما هرگاه بلندتر از آن موضع اول بوده
باشد خالی از آن نیست که علو یا قائم است یا بطریق
سراشیب اگر اول است ظاهر اینست که رسانیدن کم
چیزی را که سجده بر آن صحیح است بجبهه اولی است از کشانیدن
جبهه را بسوی آن موضع مرتفع و آن تفصیل در صورت
اخفضیت نیز محتمل است و از آنچه مذکور شد مشخص
میشود که اگر پیشانی را در اول دفعه بر مثل تریاک دان

بر بجی مثلا گذارده باشد و بعد از آن که مشخص شد
مهر را حرکت میدهد دادن تا موضع پاک آن قرار گیرد
اولی از اینکه سر را از آنجا حرکت بمهر برساند و اگر عالم
شد بحقیقة حال بعد از رفع راس از سجود بی اشکال صحیح
خواهد بود و اگر عالم شود قبل از اتیان بذکر واجب
لکن متمکن نیست از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بر آن
صحیح بوده باشد و نه از رسانیدن چیزیکه سجده بر آن
صحیح بوده باشد بجبهه با عدم فعل منافی نفس که تفصیل داده
شود در اینمقام ما بین اینکه در سجده آخر است و با رفع راس
متمکن از تحصیل ما یصح السجود علیه نیست در اینصورت
دور نیست که بگوئیم سجده بر آن صحیح بوده باشد لکن بسی
لازم است که اتیان بذکر سجود نماید در همان حالت و اگر
علم بحقیقة حال در سجده آخر شد قبل از ذکر و در آن حالت
متمکن

متمکن نیست از چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد
لکن با رفع راس متمکن از آن خواهد بود در اینصورت
ظاهر این است که اتیان ذکر همان حالت در حق او متعین است
و اگر غیر اتیان سجده آخر است لکن اگرچه در آن حالت
متمکن از تحصیل چیزیکه سجده بر آن جایز بوده باشد نیست
اما بعد از رفع راس متمکن از آن خواهد شد در این
صورت نیز مثل مذکوره اتیان بذکر واجب در همان حالت
نماید بعد از آن رفع راس نموده بعد از تحصیل ما یصح السجود
علیه اتیان بما بقی از سجود نماید در این سه صورت اگر
چه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اهتمام در امور دین مقتضی
رعایت احتیاط است باعاده نماز و اگر مثل صورت سیم است
لکن میداند که با رفع راس متمکن از تحصیل چیزیکه سجده بر آن

صحیح بوده باشد نیست با علم فعل منافی در این صورت
نماز باطل خواهد بود و آنچه مذکور شد در جمیع اقسام
در سجده بر نجس نیز جایز نیست پس هرگاه سجده نمود پس
اطلاع بر آن یا بعد از رفع راس از سجود کند یا قبل اگر اولی است
سجود صحیح است و اگر ثانی است یعنی علم بحقیقت حال
قبل از رفع راس از سجود است پس یا قبل از اتیان بذکر
واجب است یا بعد از اتیان بآن اگر بعد از اتیان بذکر
واجب بوده باشد ظاهر این است که سجده صحیح بوده
و اگر قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد اگر در این حالت
متمکن است از رسانیدن جبهه را بچیز پاکی که سجده بر آن صحیح
بوده باشد یا رسانیدن از آن جبهه چنان نموده بعد از اتیان بذکر
اتمام نماز نماید و اگر در آن حالت متمکن از آن نبوده باشد یا برفع

راس



راس متمکن از این خواهد بود با عدم فعل منافی و علی
التقدیرین این باید سجده آخر است یا در غیر آن تفصیل
آن بنحویست که بیان شد **مبحث نهم** هرگاه مصلی
شروع در نماز نماید در اثنای نماز عذری بهم رسید که
متمکن نیست از وضع جبهه بما یصح السجود علیه مثل اینکه
بروی فرش وسیعی ایستاده مهر را در وسط آن گذارده
و مشغول نماز شده در اثنای نماز طفل آمد و آن مهر را بر
داشته و وقت پس اگر وقت مضیق است بحدیکه اگر نماز را
قطع نماید تا تحصیل نماید چیزی را که سجده بر آن صحیح است
در تمام نماز در وقت نخواهد نمود ظاهر این است که قطع
جایز نبوده باشد بلکه متعین است که اتمام نماز نماید
و در حین سجده سجده کند بر کف یا ثوب بتفصیلیکه بیان خواهد شد

نماید و اگر وقت موسع است معین که قطع نماز نماید بعد از
تحصیل چیزی که سجده بر ان صحیح است استیناف نماز نماید

مبحث ششم بدانکه اگر مصلی متمکن است سجود بر ارض
و نبات و کاغذ نبوده باشد جایز است که سجده بر لباس
خود نماید لکن لباسیکه معمول از قطن و کتان بوده باشد و
همچنین جایز است در این صورت سجده بر خود قطن و کتان
نماید یا بر قطعه کرباس اگرچه جزو ثوب نبوده باشد و اما ثوب
معمول از حریر ظاهر این است که جایز نبوده باشد اگرچه
در حق زنان بوده باشد و اما ثوب مصنوع از ابریشم
و بخوان دور نیست که سجده بر آن نیز جایز نبوده باشد
اگرچه در فصل شدت هوا بوده باشد و لکن با تمکن از
سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان چنانچه بیاید خواهد شد
ظاهر

ظاهر اینست که لازم نبوده باشد که ثوب از مصلی بوده باشد
بلکه اگرچه ملبوس او نیز نبوده باشد و در صورت تمکن
غیر جواز سجود مختص است بصورت اذن او و با عدم
تمکن از سجده بر ثوب بتفصیلیکه مذکور شد همچنین
عدم تمکن از سجده بر قطن و کتان جایز است که سجده
بر کف خود نماید ظاهر این است که سجده بر ظهر کف متعین
است پس سجده بر بطن کف جایز نخواهد بود بلکه لازم
است که بطن کف را بر زمین بگذارد و بر ظهر ان سجده
نماید و مخیر است مابین سجده بر کف دست راست یا دست
چپ و در صورت مستوریت کف اگر مستور بوده
بر قطن و کتان سجده بر ان ساتر نماید بلکه احتیاط این است
که نزع آن ساتر نموده بعد از ان سجده بر ان ساتر نماید نه

بر کف و اگر انسان تو از غیر قطن و کتان بوده باشد حکم
بجواز سجده بر روی آن مشکل است با تمکن از سجود
بر قطن یا کتان یا ثوب منسوج از آنها بلکه جایز نیست
ظاهر این است که همین که متمکن از سجود بر ارض مثلاً نیست
سجده بر ثوب و با عدم تمکن ثوب بر کف میتواند
نمود خواه مانع از سجود بر ارض حرارت هوا بوده باشد
یا برودت آن و آیا مناط در جواز سجود بر ثوب یا بر کف
جبهه عدم تمکن است از سجود بر ارض مثلاً در جمیع
وقت نماز باشد یا نه بلکه در اول زوال متمکن از
وضع جبهه بر ارض نیست همان وقت میتواند سجده بر
ثوب نموده اگر چه معتقد این بوده باشد که در
آخر وقت متمکن از وضع جبهه بر ارض خواهد شد

ظاهر ثانی

ظاهر ثانی است اگر چه احتیاط تأخیر است و همچنین
است در تبدیل مکان بانمعنی که فرض میکنیم در مسجد متمکن
از سجود بر ارض نیست بجهت حرارت هوا لکن در سرداب
متمکن خواهد بود با وجود این میتواند سجده بر ثوب نماید
یا نه بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده بر ارض
نماید اگر چه ظاهر از ظهور نصوص اولی است
لکن البته احتیاط در ثانی است حاصل آنست
که اگر متمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر ماکول
و ملبوس بوده باشد یا کاغذ سجده بر غیر اینها
جایز نیست و در صورت تمکن از هر سه نوع
مخیر است میان هر یک که خواهد اگر چه بعضی
افضل از دیگری بوده باشد و اگر متمکن از هیچ یک

از این انواع ثلثه نبوده باشد جایز است سجده بر قطن و کتان
یا ثوبی که منسوج از اینها نبوده باشد و در صورت عدم
تمکن از اینها جایز است سجده بر معدنیات نماید مثل آهن
و فیروزج و امثال اینها در صورت عدم تمکن جایز است
سجده نماید بر چیزی که نه ارض بوده باشد و نه نبات و نه
متحصل از اینها مثل ابریشم و ثوب معمول از آن و برف و امثال
اینها و در صورتیکه متمکن از هیچ یک نبوده باشد جایز
است سجده بر ظهر کف نماید پس جواز سجده بر پشت کف
بعد از عجز از جمیع خواهد بود مبحث هفتم واجب نیست
که محل سجده بنوعی بوده باشد که جبهه بر آن قرار
گیرد پس سجده هرگاه بر پشته ریگ و پنبه و گل رقیق و امثال
اینها که جبهه بر آن مستقر نمیشود جایز نیست و اما

هرگاه

هرگاه مضطر بوده باشد در چنین محلی اسان بنماز نماید
لازم است که ترک سجده نماید و اکتفا نماید باشاره بسر
بدل از سجده و ظاهر این است که اتیان بایماء در حال ایستاده
جایز نبوده باشد پس لازم است که بنشیند بجهت ایماء
پس عدول از سجود بایماء در صورتی است که رقت
گل بحدی بوده باشد که جبهه قرار نگیرد و اما هرگاه
آن بسیار بحدی نبوده باشد مثل زمینی که از باران تر شده
باشد لکن نه بان حد در اینصورت نماز در آنجا جایز
خواهد بود و سجده را بطریق معهود بعمل آورد مبحث
هشتم انجمله که مذکور شد که میباید سجده بر ارض یا
نبات از ارض بوده باشد مختص بمحل جبهه است اما
سایر اعضاء چنین نیست بلکه آنها اگرچه در حال اختیار

بوده بر هر چه واقع شود اگر چه بروی فرش حریر
و نحو اینها بوده باشد جایز خواهد بود اگر چه نجس
هم بوده باشد لکن مشروط بر آنکه رطوبتی نداشته
که تعدی نماید به بدن یا لباس مصلی **مبحث نهم**
ظاهر این استکه بقدر درهم از جبهه لابد منه در سجده
گذاردن بر ما یصح السجود علیه نباشد بلکه بحدیکه
صادق بوده باشد که جبهه را بر آن چیز گذارده است
و صدق در اقل از آن نیز مشخص است پس اگر که جبهه
بر آن واقع میشود نجس بوده باشد مگر قدریکه
از جبهه بوضع آن قدر صادق است که جبهه را بر ارض
مثلا گذارده سجده بر طرح صحیح خواهد بود پس معتبر در صحة
نماز طهارت محل قدر معتبر از جبهه است نه محل کل جبهه
لکن

لکن بشرط آنکه نجاست علاوه بانقدر تعدی به مصلی نکند
مگر آنکه بعد از تعدیه معفو عنها بوده باشد مثل خون
کمتر از درهم و اما اگر متنجس باشد بنجاستیکه تعدی
نماید و معفو عنها نباشد بی تشکیک نماز باطل است و اما
غیر جبهه از اعضای سته پس طهارت محال اینها معتبر
نیست بلکه معتبر خلو محال اینها است بنجاست متعدیه غیر
معفو عنها پس اگر نجس باشد بنجاست متعدیه غیر
معفو عنها نماز باطل خواهد بود بجهة رسیدن نجاست
غیر معفو عنها بمصلی **مبحث دهم** در بیان ترجیح چیزها
ایستکه در حال اختیار سجده بر آن جایز نیست مگر
هر گاه اضطرار شود میان سجود بر ثوب طاهر و بر
ثوب نجس اولی متعین است بی اشکال هر گاه هر دو از

یکصنف بوده باشند مثل آنکه هر دو از قطن بوده باشند
یا هر دو از کتان یا ابریشم بوده باشند و هرگاه مختلف در صنف
بوده باشند مثل اینکه یکی از قطن و دیگری از ابریشم
باشد لکن لباس ابریشمی مباح بوده باشد پس سجده بر کتان
قطن متعین است و اگر نجس لباس قطن بوده باشد و
طاهر لباس ابریشم ظاهر این است که سجده بر اولی متعین است
پس لازم است که سجده بر لباس ابریشم نماید و اگر مردد
شود میان سجود بر نجس ما یصح السجود علیه و طاهر
ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و ثوب
طاهر پس ظاهر این است که سجده بر طاهر متعین است
و همچنین است سجده بر نبات نجس یا کاغذ نجس و ثوب
طاهر اگرچه از ابریشم بوده باشد و اگر امر مردد شود میان

سجود

سجود بر نجس ما یصح السجود علیه و نجس ما لا
یصح السجود علیه ظاهر این است که اول
متعین است و اگر مردد شود میان سجود بر نجس
ما لا یصح السجود علیه مثل ثوب نجس و سجود بر عین
نجاست ظاهر این است که اول متعین است و اگر مردد
شود ما بین سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه
و بر عین نجاست البته اول متعین است و از اینجا معلوم
شد که با وجود تمکن از سجود بر متنجس عدول از سجود
با او جایز نیست و اگر ممکن از سجود نباشد مگر بر نجس العین
ظاهر این که ایما بدل سجود متعین بوده باشد و اما سجده
که بر متنجس جایز است در صورتی که نجاست تعدی بمصلی
نکند لکن اگر تعدی کند لازم است عدول از سجود با او

یا اینکه سجود بر متنجس جایز است اگرچه تعدّی نماید بجبهه ممکن است
تفصیل میان نجسی که معفو عنها بوده باشد بعد از تعدّی
بجبهه و غیر آن اگر اول باشد لازم باشد سجود و اگر
ثانی باشد فرق شود میان کسیکه جبهه او نجس بوده
باشد قبل از شروع بنماز و متمکن از تطهیر نبوده باشد
و کسیکه جبهه او طاهر باشد اگر اول است سجود متعین
است و اگر ثانی است محل اشکال است اگرچه حکم ممکن است
بتعیین سجود و اگر در اینصورت دو نماز بجا آورد یکی
با سجود و دیگری بی آن یا بدل سجود شاید احوط بوده باشد
و نماز با ایما را مقدم میدارد بر نماز با سجود و در صورتیکه
متمکن از تطهیر جبهه نبوده باشد و اگر متمکن از تطهیر جبهه
بوده باشد نماز با سجده را مقدم میدارد بر نماز با ایماء

مبحث یازدهم

مبحث یازدهم

هرگاه ما یصح السجود علیه مشتبه شود
بما لا یصح السجود علیه بجهت وصف مثل اینکه موضعی از زمین
نجس شد و موضع نجس مشتبه شد بغیر آن یا غیر مغصوب
مشتبه شد بمغصوب در این صورت یا مضطر است در زمان
در امکان یا نه اگر مضطر است باین معنی که متمکن از سجود
بر موضع دیگر نیست بی اشکال سجده بر آن موضع مشتبه
بنجس جایز است بلکه لازم است و هرگاه متمکن بوده از
سجود بر ثوب طاهر پس حکم خالی از اشکال نیست نظر بآنچه
بیان شد در تقدیم سجود ثوب طاهر و ارض نجس که
معین بود سجده بر ثوب طاهر و بر ارض نجس جایز نبود
و مشتبه بنجس نیز در موضع محصور حکم نجس دارد
و اما در مشتبه بغصبی پس حکم بجواز سجود بر آن مشکل است

بلکه دور نیست که در این صورت بنا متعین است
و هرگاه متمکن از سجود در موضع دیگر بوده باشد
خالی از آن نیست یا آن اشتباه در موضع محصور است
یا غیر محصور اما در موضع محصور مثل آنکه یک از اطاق
نجس شده باشد و متمکن از نماز در اطاق دیگر بود باشد
یا یک اطاق در میان پنج اطاق نجس بوده باشد و اطاق
نجس مشتبه شده باشد بغیر آن پس در امثال این دو صورت
سجده در این موضع جایز نیست پس لازم است که نماز را در
موضع دیگر بکند و اما هرگاه موضع غیر محصور بوده باشد
ظاهر اینست که اجتناب از سجود مشقتی نبوده باشد پس
مراد بغیر محصور در اینمقام آنست که در اجتناب از آن مشقتی
بوده باشد و معیار در تحقق مشقت و عدم آن حال اغلب

ناس است

ناس است مطلب هفتم در اذان و اقامه است
بدانکه مشهور بین فقها و مختار بین الاقوال آنست
که اذان و اقامه هر دو مستحب است مطلقا خواه در نماز جماعت
بوده باشد یا فرادا جهریه باشد یا اخفاتیه جماعت واجبه
بوده باشد مثل جمعه یا اینکه قضا بوده باشد یا ادا مطلب
هشتم در بیان افعال نماز است بدانکه افعال واجبه نماز
هشت است اول نیت است و مراد از نیت در اینمقام آن
استکه مصلی در حین شروع بنماز قصد نماید که این نماز
معین را بعمل می‌آورم بجهت امتثال امر خداوند عالم
جل شانه ظاهر این است همین قدر کفایت مینماید در
صحة صلوة خواه واجب بوده باشد یا مستحب ادا باشد
یا قضا تمام باشد یا قصر و فرقی نیست مابین نماز و غیر

نماز از عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و زکوة و خمس
و صوم و حج در اینکه نیت در جمیع اینها همان امر قلبی
است که متعلق است بهر یک از عبادات مذکوره
بکیفیتی که مذکور شد بالاضافه بحال هر یک از عبا
دات مثل مذکوره بکیفیتی و اتیان بلفظ بقصد آنکه
ملفوظ عین نیت است مثل تشریع خواهد بود لکن
ظاهر اینست که موجب فساد اصل عبادت نخواهد بود
مگر در صورتیکه فرض شود انفکاک ملفوظ از آن امر
قلبی که شرط صحت عبادت است لکن این بسیار بعید است
در حالتیکه متلفظ با شعور و اراده باشد بلکه در حالت
انفکاک ممکن نیست و ظاهر این است که تعیین قصر و اتمام
لازم نیست اگر چه در اماکن اربعه باشد و رعایت آن

احوط

احوط است و هرگاه تکلیف نسبت بتمام و قصر هر دو ثابت
بوده باشد مثل اینکه یکی قضاء و دیگری ادا بوده باشد
تعیین اتمام یا قصر در حالت نیت لازم است چنانچه
هرگاه این فرض نسبت بدو تمام باید و قصر متحقق
شود تعیین لازم است و همچنین هرگاه اشتراک
میان واجب و مستحب بوده باشد مثل نماز نافله صبح و
فریضه بعد از طلوع فجر در حق کسیکه نافله گذارده
باشد تعیین واجب یا ندب لازم است و گاه هست
که لازم میشود بر مکلف در حال نیت تعرض وصف
دیگر مثل اینکه بر امام لازم است در جماعت واجبه
قصد امامت نماید خواه وجوب آن بالذات باشد مثل
نماز جمعه و عیدین در حال تحقق شرایط یا بالعرض بوده

باشد مثل آنکه در حق خود ولعب نموده است بنذر و
نحو آن که نماز معین را بجماعت کرده باشد بامامت و
اما در صورت استحباب جماعت پس لازم نیست که قصد
امامت نماید بلکه با قصد انفراد امام جماعت در حق
مأمومین منعقد است ولکن در حق مأمومین لازم است
در صورتیکه قصد اقتداء داشته نیت اقتداء
نموده باشد و مختار آنستکه نیت شرط نماز است
نه جزء نماز باین معنی که حقیقة و هیئة نماز مرکب از
نیت و سایر اجزاء معهوده آن نیست بلکه نیت
خارج از حقیقة آنست و شرط صحت و حصول امتثال
است و چون نیت صلوة عبارة است از قصد باتیان
۸ صلوة و این قصد با بقای اضطرار نمیشود مگر بجهة غایت

وفائده

وفائده این غایت یا امتثال در طاعت خداوند عالم یا مثل
بتعلیم و سمعة و نحو اینها اگر اول است صحیح است و داعی
بر امتثال مختلف است مثل خوف عقوبت بر ترک یا ترتب
امتثال و وصول بثواب با هر دو یا ورود یا فرار
از مذلت یا تحصیل عزت نزد مردم یا هر دو یا توصل بجهة
دنیویه بلکه دور نیست که حکم بصحة شود اگر چه منظور
عزت نزد مردم بوده باشد لکن بالتبع نه بالذات پس
مکلف در حین نیت ناوی این است که اتیان نماز مینمایم
بجهة آنکه خلاق عالم امر بان فرموده است یا آنکه رضای
الهی جل جلاله در عمل آوردن بان است یا آنکه این طاعت
محبوب خداوند عالم است و نحو اینها پس هرگاه کل این
مراتب منتفی شود خواه هیچ نیت نبوده یا مثل اینکه

محض متابعت و عادت بودن صورت نماز را بعمل آورد
یا اینکه نعوذ بالله در این قصد ریا نماید در هر دو صورت
نماز باطل خواهد بود مقصود در صورت ریا و ریا عبادت
از آنست که مدعی باقدام بعبادت قصد تقرب بمخلوقین
باشد خواه بجهت اینکه او را خوب دانند یا بجهت اینکه
تعظیم او را منظور داشته باشند یا اینکه او را
جزا دهند یا اینکه او اطاعت نمایند و هکذا باین معنی موجب
بطلان عبادت او میشود خواه داعی بر عبادت محض
این باشد لا غیر یا آنکه این را جزو داعی قرار دهند مثل اینکه
منظور هم طاعت الهی جل شانه و هم تقرب جستن
بمخلوقین بوده باشد و اما هرگاه مقصود بالذات
نبوده باشد مگر اطاعت خدا و طلب عزت بدرگاه احدیت
عز جلاله

عز جلاله و این اغراض دنیویه مقصود با
لتبع بوده باشد ظاهر این است که حکم ببطلان
نتوان نمود بدانکه اخیر مذکور شد در بیان
نیت مشکلی در اعتبار آن در حین شروع
نمودن بنماز نیست لکن ابقای آن و استمرار
علی آن تا آخر نماز لازم نیست بلکه همان قدر
که اتمام صلوة نماید بمقتضای این نیت کافیست
در صحت صلوة و مراد از استمرار علی نیت
تا آخر صلوة اینست که در جمیع احوال صلوة
شاعر و متذکر بوده باشد که اتیان ماین نماز
معین مینمایم بجهت امتثال و اطاعت
خلاق عالم جل شانه و استمرار باین معنی لازم نیست

بلکه استمرار بکلی لازم است و معتبر در صحت صلوة
آنست که نیتی که در اول صلوة متحقق شد جمیع
اجزای نماز بمقتضای آن اتیان تعبیر این
مینماید باستمرار حکمی پس هرگاه نحوی شود که
اخلال باین نحو از استمرار شود نماز باطل
خواهد بود بعد از این مطلب باید دانست
که آنچه مذکور شد از قصد ریا نمودن
در حالت نیت بود اما اگر نیت کند که
فعلی از افعال نماز نماید بدین که قصد ریا
نماید در فعل واجب از واجبات
نماز مثل قرائت یا رکوع یا سجود و نحو
اینها پس اینجا اخلال باستمرار حکمی خواهد
بود لهذا نماز باطل میشود خواه اعاده
نماید

نماید آن فعل را بعد از ترک آن نیت فاسده و عود بمقتضای
نیت اول نماید یا نه هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال مستحبه نماز نماید
مثل قنوت ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نمیشود و
اما هرگاه قصد ریا نماید در اثنای صلوة لکن نه در اجزای
واجبه و نه در اجزای مستحبه مثل اینکه قصد ریا نماید در
قیامیکه بعد از فراغ از قرائت و قبل از رکوع بوده باشد میل کردن
بعد از ان ترک آن نموده و منحنی شود بقصد رکوع بعد از
عود بمقتضی نیت سابقه ظاهر این است که موجب بطلان
نشود و پس نماز صحیح است اگرچه احتیاط در دین مقتضی
اعاده نماز است بعد از اتمام نماز و اما قصد قطع نماز پس اگر
در حین نیت این قصد متحقق شده باشد شبهه در بطلان
نماز نیست و همچنین است هرگاه در حین نیت تردید و

وتشکیک در قطع آن داشته باشد در رکعت ثانیه
واما نیت قطع در اثناء نماز پس اگر در حین نیت قطع مشغول شد
فعلی از افعال واجبه نماز شود ظاهر اینست که نماز باطل
شود خواه اعاده آن فعل نماید بعد از ترک آن نیت
وعود بمقتضای نماید یا نه بلکه دور نیست که چنین
بوده باشد اگر چه آن فعل از افعال مستحبه نماز بوده باشد
اگر چه احتیاط در این صورت مقتضی اتمام نماز است
بعد از آن اعاده واما هرگاه نیت قطع نماز نماید و[illegible]
مباشر فعلی از افعال نشده بعد از ترک آن نیت وعود
بنیت نماز شروع در افعال نماز نموده ظاهر اینست که
نماز صحیح بوده اگر چه احتیاط مقتضی اعاده نماز است
بعد از اتمام واما قصد منافی از منافیات شرعیه مثل
حدث

حدث ونحو آن بسته بان است که نیت بوده باشد یا در اثنای نماز اگر کسی
علم بمنافات واجبه داشته تفرقه ما بین قصد انها و نیت قطع که مذکور شد نخواهد بود
واگر با جهت به باشد تفرقه میتوان نمود باین نحو که با نیت فعل منافی از منافیات
خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة در صورت تکبیر جهل
شرعی وعدم وقوع آن منافی صلوة محکوم شود بصحت بخلاف
صورت علم بدانکه چون معلوم شد که نیت صلوة از جمله شرایط
است نه اجزاء صلوة مثل سایر عبادات مثل وضو وغسل وتیمم و
زکوة وخمس وحج چنانچه بعضی محققین ادعا نموده اند که نیت
زکوة وخمس وصوم جزو زکوة وخمس وصوم است همچنین نیت
وضو وغسل وتیمم چنین است حال در نیت صلوة ونیت
در همه از جمله شرایط است لکن از شرایطی که نمیداند است
که اخلال بان سهوا وعمدا مفسد است بدانکه هرگاه کسی در نیت

متعرض صفتی شود که موصوف متصف بان صفت
باشد مثل وجوب در واجب واستحباب در مستحب
واداء در ادا وقضا در قضا وهکذا تشکیکی در صحت
نیت نیست وهرگاه از راه اشتباه متعرض خلاف
شود باین معنی که میداند که نماز ظهر مثلا واجب
است یا نماز شب مثلا مستحب است میخواهد نیت
وجوب کند اول و مستحب در ثانی نماید لکن اشتباها قصد
استحباب در اول و وجوب در ثانی نمود پس در صحت
این قسم هم شکی نیست واگر متعرض خلاف شود عامدا
مثل اینکه با علم بمستحب بودن قصد وجوب نماید یا بعکس
ظاهر این است که صحیح بوده باشد واگر متعرض خلاف
شود جاهلا مثل اینکه نیت وجوب نماید در مستحب

باعتقاد

وتفاوتی در این باب نیست ما بین اینکه اخلال بنفس
آن بوده باشد یا بجزء آن یا بامر معتبر در آن واخلال بجزء اعم است
از اینکه احد جزئین تکبیره بوده باشد یا بعض اجزاء هر یک
از جزئین خواه تبدیل بوده باشد یا باسقاط وهمچنین است
حال اداء حروف از مخرج حروف دیگر که نمون در جمیع این
صورتها نماز باطل خواهد بود وهمچنین است حال در صورت
زیاد کلمه واما زیادتی حروف پس اگر بسبب غیر اشباع
است نماز باطل است واگر بسبب اشباع حرکت است پس
تحقیق مسئله بنحویکه شامل ما نحن فیه وغیره شود این
است که حرفیکه اشباع حرکة یا ضمیر غایب است اگر ضمیر غایب
یا این است که ماقبل از ضمیر غایب ساکن است یا متحرک
اگر ساکن است اشباع حرکة آن ضمیر بنحویکه مولد حرف بوده

باشد جایز نیست مثل علیه و منه و عنه و اگر ما قبل آن ضمیر
غایب متحرک است پس اگر مکسور است اشباع حرکت
بنحو مذکور لازم است و اگر وقف نماید حاجت باشباع
نیست و اگر مضموم یا مفتوح است مشخص است که در
حالت وقف اشباع نمیباشد و اما در غیر حالت وقف پس
ظاهر اینست که معهود و معتاد در امثال اینمقام اشباع
ضمه ضمیر است بنحویکه مولد واو شود بنابر این اکتفا بکسر
از این محل اشکال است و اگر حرکت حرفی است که آن حرف
ضمیر غایب نیست پس آن چند قسم است قسم اول
آنستکه بعد از آن حرف حرف مد میباشد لکن حرف
مد در خط نیست بلکه همان ملفوظ است در این صورت
اشباع حرکت آن حرف که مقدم بر حرف مد ملفوظ نیست
ی عید

بی عیب است اگرچه اشباع حرکة آن حرف مولد حرف دیگر
باشد خواه مولد واو بوده باشد مثل آن یا مولد الف
بوده باشد مثل ص و ق یا مولد یا بوده باشد مثل
حم و الم و نحوها مخفی نماند که کلام در اشباع بحدیکه
اصل سبب حرف مد حاصل شود نیست بلکه در علاوه از آن
مقدار است قسم دویم آنستکه بعد از آن حرف که اشباع
حرکة آن منظور است یکی از حروف مد است و آن حرف
مد مکتوب میباشد در این صورت سبب مد یا
موجود است یا نه در صورتیکه سبب مد موجود است
یا همزه است یا سکون و در صورتیکه همزه بوده باشد
یا الهمزه با حرف مد در یک کلمه میباشد یا در دو کلمه
و در صورتیکه سبب مد سکون بوده باشد این سکون

یا ذاتی است یا عارضی پس متصله بر چند قسم میشود
اول آنستکه سبب مد همزه بوده باشد لکن با حرف مد
در یک کلمه جمع شده باشد در این قسم ظاهر اینستکه
اشباع حرکت آن حرف مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد
بحدیکه مولد حرف بوده باشد دوم مثل اینستکه لکن سبب
مد همزه است در اول کلمه ثانیه بوده باشد در این صورت
اگرچه حکم بلزوم اشباع حرکت آن بنحو مذکور مشکل است
لکن شبهه در جواز آن نیست تعبیر از قسم اول بمد متصل
مینمایند و از قسم ثانی بمد منفصل سیم آنستکه سبب مد
سکون لازم بوده باشد مثل دابه و تحاجونی و و لا الضالین
در اینصورت نیز ظاهر اینستکه اشباع حرکت آن حرف
مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد بتعبیر از این بمد سکون لازم
مینمایند

مینمایند چهارم آنستکه سبب مد سکون عارض بوده
باشد در این صورت نیز اشباع حرکت آن حرف بنحویکه
مولد حرف بوده باشد بی اشکال جایز است مثل العالمین
و نحو آن پنجم آنستکه حروف مد منقلب از سبب مد بوده
باشد باین معنی که همزه و سکون بعد از حرف مد نبوده
باشد خواه مقدم بر حرف مد بوده باشد مثل آمن
و اوتی و ایمانا یا مقدم نبوده باشد مثل رحمن و غفور
و شدید در غیر حالت وقف در جمیع اینصور اگرچه
در اخلال باشباع حرکت آن حرف که قبل از حرف مد است
مطلقا حرجی نیست لکن حکم بعدم جواز اشباع حرکت آن بنحویکه
ضعف مثلا معتبر حاصل شود بلکه حکم بحسن آن مثلا سیما
مشکل است بلکه ممکن نیست بنا بر این هرگاه اشباع

در ضمه فا غفور رحیم نموده بنحویکه امتداد منجر شود
بقدر دو واو حکم بعدم جواز آن ممکن نیست و همچنین
در کسر حاء رحیم در غیر حالت وقف و همچنین در امثال
آن مثل امتداد الف لفظ جلاله در مثل الله اکبر و اشباع
الف اعلی در سبحان ربی الاعلی و نحو اینها ششم اشباع
حرکة است در غیر اقسام مذکوره و این منقسم به پنج
قسم میشود اول آنستکه اشباع حرکه نماید بنحویکه مولد
حرف بوده باشد و آن حرف در مثل این مقام موضوع
بجهة معنی باشد و آن معنی مقصود قاری نیز باشد
مثل اینکه اشباع فتحه قاف نموده در خلق در آیه کریمه سبح
اسم ربک الاعلی الذی خلق بحدیکه الف حاصل شود معلوم
است که الف در مثل این مقام موضوع است از برای علامت

تثنیه

٢

تثنیه و این معنی را قصد نیز نماید لتشکیکی در عدم جواز
و در بطلان عمل در این صورت نیست دوم مثل آنست که
در قصد اینجه راکه زیادتی مقتضی این بوده یعنی قرائت
نموده با اشباع فتحه قاف در آیه شریفه بنحو مذکور لکن
قصد این معنی که صیغه تثنیه است ننموده یا اینکه قصد عدم
آن نموده مختار در این قسم عدم جواز بطلان عمل است

٣

سیم آنستکه آن حرفیکه از اشباع حرکه حاصل میشود
اگرچه در مثل این مقام موضوع نیست بجهة معنی لکن موجب
اندراج کلمه مزید فیها میشود در تحت بعضی الفاظ موضوعه
مثلا اشباع در فتحه قاف ملک بحدیکه بگوید ملاک و
حرف زاید بسبب اشباع فتحه در این مقام اگرچه وضعی
بجهة معنی نداشته است لکن باعث این شد که این لفظ

مندرج شود در تحت بعض الفاظ موضوعه نظر بانیکه
اکباد جمع کبد است وکر نقاره و دهل را گویند و این نیز
بر دو قسم است بجهة آنکه این معنی یا منوی نمازیست
یا نه در صورت اول تشکیکی در فساد آن نیست واما
در صورت ثانیه پس مختار نیز فساد است وفرقی در این باب
ما بین آنکه اکتفا بآن نماید یا اعاده بر وجه صحیح نماید نیست
مگر در صورتیکه فرض شود که این اشباع سهوا شده باشد
در این صورت اگر عالم بحقیقه حال شد با بقای محل تلافی
لازم و با تجاوز از محل تلافی تنبیها و در هر دو صورت عمل
صحیح است و از آنچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام
خمسه معلوم شد قسم سیم از اقسام مسئله آنستکه
اشباع حرکت نماید بنحویکه مولد حرف شود لکن نه از قبیل

اول بوده باشد و نه از قبیل قسم ثانی مثل اشباع ضمه
دال الحمد لله بنحویکه واو حاصل شود و اشباع کسره ها
جلاله بنحویکه یاء حاصل شود و نحو اینها ظاهر حکم بطلان
عمل است در اینصورت بدانکه تفاوتی نیست در حکم بفساد
در اقسام مذکوره ما بین اینکه نماز بوده باشد یا غیر نماز
مثل تلاوت قرآن که بر آن شخص لازم شده باشد بسبب
اجاره یا غیر اجاره بلی فرقیکه هست ما بین تلاوت قرآن
مثلا و نماز آنستکه اگر اتیان بچنین عملی در تلاوت نماید
اجتزاء بان میتوان نمود لکن باید اگر تلافی بنحویکه
اخلال در ترتیب نشود عمل بی عیب و صحیح است واما
واما در نماز پس اگر سهوا چنین عملی از او صادر شده باشد
و از محل تجاوز ننموده باشد لازم است تلافی نماید

و با تلافی نماز محکوم بصحت است و اگر بعد از تجاوز از محل
مذکور شود تلافی ضرور نیست بلکه جایز نیست و نماز صحیح
است و اما هرگاه عمداً نموده باشد پس ممکن است تفصیل
داده شود در این مقام باین نحو که این زیادتی موجب
اینمیشود که مزید فیها خارج از قرآن و دعا و ذکر شود
یا نه اگر اول است مثل کلمه اکبار که مصداق هیچ یک نیست
در این صورت حکم شود ببطلان نماز و اعاده مثمر ثمری
نخواهد بود و اگر چنین نبوده باشد اگر چه صورت
اجزاء بان نماز فاسد خواهد بود لکن هرگاه اعاده
نماید بر وجه صحیح نماز صحیح خواهد بود و از آنچه مذکور
شد ظاهر میشود حکم چنین اشباعی در اذکار مستحبه نماز
بانحو که اگر اشباع موجب خروج از ذکر بودن شود نماز
باطل

باطل خواهد بود و اگر نه فسادی نخواهد بود در صورت
عمد و اما در صورت سهو مطلقا موجب بطلان نیست
اگر امتثال بان ذکر موصوف در صحیح کرده خواهد بود
مخفی نماند که آنچه مذکور شد در صورتی بوده باشد که
اشباع حرکت حرفی نماید که از جمله اقوال ثابته در نماز
بوده باشد خواه در قرائت بوده باشد یا در ذکر واجب
یا اذکار مستحبه و اما هرگاه غیر از اینها بوده باشد
مثل اینکه در اثناء نماز تکلم بحرفی نماید یا اشباع حرکه با
نحویکه مولد حرف بوده باشد اشکالی در آن هست
ظاهر است که اگر متعمداً چنین نماید باعث بطلان میشود
و اما اگر ساهیا بوده باشد ضرری نداشته باشد یعنی
موجب بطلان نماز نشود اگر چه موجب سجده شود

بدانکه بعد از انکه این مباحث معلوم شد تا عود میکنیم بجزئی
که کلام در آن بود پس میگوئیم که در تکبیرة الاحرام هرگاه
اشباع فتحه در همزه نماید یا بنحوی که بگوید آالله اکبر مثل
آالله آذن لکم پس اگر قصد معنی استفهام نماید
شبهه در بطلان نماز نیست و هرگاه این معنی منوی
نبوده باشد مختار اینست که موجب بطلان نشود اینیافت
ان لازم بوده باشد مگر در صورتیکه سهوا بوده باشد
در اینصورت ظاهر اینستکه هرگاه اعاده نماید بنحو
صحیح نماز صحیح خواهد بود مگر در صورتیکه سهوا
و اما هرگاه امتداد ما الف جلاله یعنی الف متحلل ما بین
لام وها جلاله را زیاد نماید بضعف انچه بیان امثال
حاصل میشود ظاهر این که حکم بفسا ولزوم استینا
نمیتوان

نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینستکه صحیح بوده باشد و اما هرگاه ضمه
ها جلاله را اشباع نماید بنحوی که واو حاصل شود پس
قاعده اشتغال مقتضی حکم بفسا و عدم حصول امتثال
است و اما اشباع فتحه با اکبر بنحوی که مولد الف بوده باشد
پس حکم بفسا آن اظهر است اگرچه ناوی نبوده انچه را
مثل اینست موضوع بازاء او بوده باشد و همچنین حال
در اشباع فتحه اکبر بعد مذکور سبع چهار در لزوم
قیام است در جمیع اجزاء تکبیرة الاحرام بدانکه لازم است
بر مکلف در صورتیکه متمکن از قیام بوده باشد اتیان
تکبیرة الاحرام نماید در حال قیام اگرچه در حق ماموم
مسبوق بوده باشد و چنانچه واجب است رعایت
قیام در حال تکبیرة الاحرام واجب است رعایت جمیع

واجبات نماز در آن مثل طهارت از حدث و خبث و
استقبال قبله و استقرار و ستر عورت و غیر ذلک
پس هرگاه اخلال بهر یک از اینها نماید اگر چه جزئی از
اجزاء تکبیرة الاحرام بوده باشد نماز باطل خواهد [بود] مبحث پنجم
در بطلان نماز است بسبب زیادتی تکبیرة الاحرام بدانکه
تکبیرة الاحرام از اجزاء رکنیه نماز است چنانچه نماز باطل
میشود بسبب اخلال بآن باطل میشود بسبب زیادتی
آن خواه عمدا بوده باشد یا سهوا بنابر این هرگاه تکبیرة
الاحرام را بعمل آورد ثانیا نماز باطل میشود و هرگاه
ثالثا بعمل آورد نماز صحیح خواهد بود و همچنین است حال
در فرد از آن نماز صحیح میشود و در زوج باطل میشود
مبحث ششم اگر کسی نیت نماید که تکبیرة الاحرام است
این تکبیره
لکن

لکن مجزی از تکبیر رکوع مثل ماموم مسبوق برکوع مقتدی
از صحت آن نداریم بخلاف آنکه قصد تشریک نماید
چهارم از واجبات نماز قرائت است و در آن چند
مبحث است مبحث اول بدانکه وجوب قرائت در
نماز بر دو قسم است عینی و تخییری اما وجوب عینی
پس هر دو رکعت از نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز
ظهر و عصر و عشا در سفر و نماز کسوف و خسوف و ز
لزله و جمعه و عیدین و همچنین در هر دو رکعت اول
از نماز چهار رکعتی و سه رکعتی بنحوی که متعین است
قرائت حمد در اینها بالاتفاق و اما وجوب تخییری پس
در رکعت ثالثه از نماز مغرب و رکعتین اخیرتین از
نماز چهار رکعتی نظر باینکه مکلف مخیر است در اینها

مابین قرائت حمد و تسبیحات اربع و مختار این است که
امتثال در نماز مستحب ممکن نیست مگر بدو صورت
واتیان نافله با قرائت حمد و سوره یا اقتصار حمد تنها
مبحث دوم بدانکه هرگاه کسی اخلال نماید بقرائت سورهٔ
حمد عامدا در نماز نماز باطل است قطعا و همچنین است هرگاه
اخلال بآیه یا کلمه از آن نماید عمدا یا جهلا بلکه چنین
است حال اگرچه اخلال بحرفی از حروف آن نماید و از آن
قبیل است هرگاه تبدیل حرفی از حروف آن نماید بحرف
دیگر و بدانکه حروف منقسم میشود بسه قسم حلقی
و فمی و شفوی اما حلقی پس شش حرف است همزه است
ها و عین است حا و غین است خا و مخرج همزه و ها
اول حلق است بنابر آنکه اعتبار اولیت از جانب سینه

شود

شود و آخر حلق است بنابر اینکه اعتبار اولیت از جانب دهن شود
و مخرج عین و حاء بی نقطه وسط حلق است و مخرج غین و خاء
با نقطه آخر حلق است بنابر اعتبار اولیت از سینه و اول حلق است
بنابر اعتبار از جانب دهن و اما فمی پس هیجده حرف است
اول قاف پس مخرج آن آخر زبان است و آنچه محاذی آن است
از کام بالا و دویم کاف است و مخرج آن بعد از تجاوز از مخرج
قاف است قریب بآن از جانب سر زبان سیم و چهارم و پنجم
جیم و شین و یاء دو نقطه در تحت و مخرج این سه حرف
وسط لسان است ششم ضاد نقطه دار است و مخرج آن
لثا است که منضم شود ببعضی از ضواحک فوقانی یا ببعضی
از طواحن در فوق خواه از جانب یمین بوده باشد یا یسار
لکن از جانب یسار آسان تر است هفتم لام است مخرج آن

طرف زبان است که نزدیک بسر زبان بود و باشد با انچه
محاذی انست بالثه رباعیات و انیاب بجانب فوق از جانب
جیم هشتم نون است مخرج ان سر زبان است با بن ثنایات
در فوق یعنی بیخ دندان ها پیش بالا نهم رای بی نقطه است
مخرج ان بعد از تجاوز از مخرج نون است از جانب پایین
زبان مجملا مخرج او طرف زبان است که گذارده شود بیخ
بعضی از ضواحک در جانب بالا دهم یازدهم دوازدهم
طاء و دال بی نقطه و تاء دو نقطه در فوق ابجد جماعتی تصریح بان
نموده اند انست که مخرج این سه سر زبان است با بیخ
ثنایای فوقانی لکن لسان باید میل نماید در وقت
اداء بسوی حنک اعلی و در وقت اداء تا بسوی لب پایینی
و در وقت اداء دال بایین دو تحدید لکن ظاهر این است که
تفرقه

تفرقه شود ما بین تلفظ طاء و تاء و دال در مخرج خصوصا
در وقتیکه طاء جزء کلمه باشد مثل صراط الذین با این نحو که
مخرج طاء یکی باز سر زبان بوده باشد قریب بمخرج
شین با انچه محاذی اوست از حنک بالا سیزدهم
چهاردهم پانزدهم ظاء با نقطه و ذال با نقطه
و ثاء مثلثه است و مخرج این سه حرف زبان است با سر
ثنایای فوقانی و مذکور در جمله او شانزدهم صاد
بی نقطه هفدهم سین بی نقطه هیجدهم زای
با نقطه است اختلاف کرده اند در مخرج این سه حرف
بعضی گفته اند مخرج این سه حرف میان زبانست با طرف
ثنایای فوقانی و مذکور در جمله از رسایل مؤلفه در علم
قراءت اینست که مخرج اینها طرف زبانست با زیر ثنایا ظاهر

اینست که انچه مستفاد از ظاهر این اقوال میشود
هیچ یک صحیح نبوده باشد بلکه صحیح اینست که
مخرج صاد پائین تر از سر زبان است با ملتصق بلثه
ثنایای بالا که اول کام است و قول ابن حاجب که مخرج
اینها طرف لسان است با خود ثنایا بود نیست
کما اشتباه شده باشد بتلفظ بنفس این حروف که
صاد و سین و زا بود باشد و این توهم است بجهت اینکه
صاد مرکب از سه حرف است ص و الف و دال و هریک
از اینها مخرج دارند بلکه مراد در اینمقام تعیین مخرج
انچه مصدر باین سه حرف است و مخرج آن طرف لسان
و نفس ثنایا نیست بلکه مخرج آن بنحو ایست که مذکور
شده و ممکن است توجیه شود کلام ابن حاجب بنحوی که

راجع شود بانچه ذکر شد باین نحو که مراد از طرف پائین
تر از سر زبان بوده باشد و مراد ثنایا منبت لثه بوده
باشد که بیخ ثنایا در جوف گوشت و پوست بوده باشد
بنابر این امر سهل و قول اول اسهل است پس همه
راجع میشود بانچه گفته شد و اما مخرج سین و زا پس آن
بالاتر از مخرج صاد است یعنی از میان سر زبان با بیخ دندانهای
پیش و اما شفوی پس عدد آن چهار است اول فاء و مخرج
آن وسط لب پائین است با طرف ثنایای فوقانی دوم
واو سیم میم چهارم باء موحده است مخرج این سه حرف
میان دو لب است میم از خارج و با در داخل و واو
از میان داخل و خارج و ظاهر است که این رعایت
دقایق که مذکور شد موقوف علیه صحت قرائت نبوده بلکه

بلکه لازم است همان قدر که تلاوة شود بنحوی که امتیاز

مابین حروف متحقق شود و علاوه بر آن از محسنات

قرائت است بجملا معتبر در تلفظ حرف انست که در حین

تلفظ هر کاه اهل لسان مطلع شوند کویند این شخص فلان

حرف را تلفظ نمود و اکر چنین نباشد محکوم ببطلان خواهد

بود بعد از انکه این مطلب مشخص شد میکوییم که مطلب

این است که اخلال بحرفی از حروف فاتحة الکتاب نشود

و همچنین است کل اذکار واجبه در نماز مثل تکبیرة الاحرام

و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام اخلال بحرف

واحد از هر یک که بوده باشد عمدا موجب بطلان نماز است

خواه ترک ان حرف بوده باشد یا تبدیل بحرف دیکر و

چنانچه نماز باطل میشود بجهت اخلال بحرف در انچه مذکور شد

همچنین

همچنین باطل میشود باخلال بتشدید و اما مد متصل

پس رعایت این نیز لازم است و اما سکون لازم مدغم

پس رعایت ان نیز لازم است و اما مد فواتح سور

ظاهر اینست که رعایت ان لازم نبوده باشد و همچنین

مد ابدال و اما مد منفصل پس ظاهر اینست که حکم بعدم

لزوم ان در نماز و در غیر نماز اشکالی نداشته باشد

و اما مد عارض سبب حکم بلزوم ان نمیتوان نمود

بلکه ظاهر نیست که لازم نبوده باشد و اما اخلال باعراب

و حرکات پس اکر مخالف قواعد عربیه و مغیر معنی

بوده باشد مثل الحمد لله بکسر دال و ضم هاء الله در

اینصورت نیز حکم ببطلان نماز با اشکال است و اکر موافق

قواعد عربیه است لکن مخالف قرائت مشهور است

شکی در بطلان نماز در این صورت نیست و اگر مخالف قواعد عربیه نباشد لکن مغیر معنی بوده باشد هم

مثل رب العالمین بنصب و رفع با حکم بعدم جواز خالی از اشکال
نیست لکن لعتنا احوط بسبیل نجات است **مبحث ششم**
بدانکه مکلف در رکعت ثالثه نماز مغرب و در ثالثه و رکعتین
مخیر است ما بین قرائت حمد و تسبیحات اربع اگرچه اخلاء
بسوره حمد نموده باشد در هر یک از رکعتین اولیین پس
امتثال میشود بقرائت حمد در هر یک از رکعتین اخیر
تین با تسبیحات در هر یک از آنها یا بقرائت حمد در ثالثه
و تسبیحات در رابعه یا عکس آن اما تسبیحات افضل است
در حق امام و ماموم و منفرد و اما عدد تسبیح پس
آن چهار است باین نحو که سبحان الله والحمد لله ولا
اله الا الله والله اکبر همین قدر واجب است و علاوه
بر این واجب نیست بلی افضل و مستحب آن است که باین سه مرتبه

اتیان

اتیان نماید دفعه اولی واجب و دو دفعه بعد مستحب و
احوط بلکه اظهر تعیین اخفات و عدم جواز جهر است
در تسبیحات و هرگاه شروع نمود یکی از سوره مبارکه حمد
و تسبیحات اربع ظاهر اینست که آنچه را شروع نموده
در حق او متعین است عمدا و عدول از آن بدیگری جایز نیست
بلی هرگاه مقصود مکلف قبل از شروع بنماز این بود که
تسبیحات اربع را خوانده باشد و باین قصد شروع کرد
نماز نمود لکن در محل تسبیحات غفلة شروع نمود بحمد در
اثنا حمد متذکر شد بحقیقة حال در این وقت ظاهر
اینست که اجتزاء باین حمد نتوان نمود و لازم است عدول
از آن نماید و از این قبیل است جریان عادت بعنوان استمرار
بقرائت تسبیحات بلکه چنین است اگر متذکر شود بحقیقه

حال بعد از فراغ از قرائت سوره مبارکه حمد مادامیکه
داخل در رکوع شرعی نشده باشد و همچنین است حال هرگاه
مقصود او این بوده که سوره حمد را تلاوت نموده باشد
و بغفلت شروع نمود بتسبیحات اربع بعد از آن متذکر شد
بحقیقت حال او در این صورت نیز ظاهر این است که اکتفا
بانچه در آن شروع نموده نتوان نمود بلکه لازم است عدول
از آن نمود ظاهر این است که جایز است بعد از عدول از انچه
شروع نموده همان را نیت نماید و آن را بعمل آورد مبحث
چهارم شبهه نیست که بسم الله الرحمن الرحیم
جزء از سوره فاتحه است بلکه جزء از سور قرآنیه
میباشد مگر سوره برآة و چونکه والضحی و الم نشرح
یکسوره است پس هرگاه کسی در نماز فریضه قرائت این

دوکره

دو سوره نماید اعاده بسمله در اثنا ضروری نیست بلکه
مشکل است مبحث پنجم در وجوب تعلم فاتحة
الکتاب است بدانکه هرگاه کسی هیچ نداند فاتحة الکتاب را
یا خوب نداند بلا تشکیک واجب است بر او تعلم آن با تمکن
از آن و این تعلم گاهست که واجب عینی فوریست بتاخیر آثم
خواهد بود و این در صورتیست که در آن وقت متمکن از تعلم
است و بتاخیر عالم بعدم تمکن از آن بلکه عالم بتمکن از آن نیست
و گاهست که واجب تخییری است مثل کسی که متمکن است
از نماز جماعت در وقت معینی چنانچه متمکن است در آن
حالت ممکن است که بگوئیم که تعلم فاتحة الکتاب در آن وقت
در حق این شخص فوری مطلوب نباشد لکن در صورتیکه قاطع
بوده باشد متمکن از آن فیما بعد اشکالی که در اینمقام میتوان

نمود اینست که علم بتمکن از اتیان بنماز جماعت بسیار مشکل است
نظر بقیام احتمالات متکثره از قبیل امری که مفسد نماز بوده
باشد در اثناء نماز در حق امام حادث بشود مثل تطرق حدث
در اثناء نماز یا آنکه شروع بنماز نماید باعتقاد طهارت و در
اثناء نماز فساد اعتقاد او بر خود امام ظاهر شود یا موت
در حق او اتفاق افتد یا در اثنا مطلع شد بر فسق امام
یا بعضی از این اموری که مبطل نماز است در حق خود
ماموم طاری شود در اثناء نماز مجملا چونکه تکلیف بنماز
در حق او ثابت است علم بتمکن از ادراک جماعت با
این احتمالات متکثره مشکل است بنا بر این معنی تعلیق مطلوبیت
تعلم فوراً نخواهد بود لکن ممکن است که گفته شود که
گاه هست در صورت اطمینان بسیار از حال امام علم عادی
میشود

میشود باستیفاء امور مذکوره بنا بر این مخیر خواهد بود در
آن حین ما بین تعلم فاتحة الکتاب و اتیان بنماز جماعة
و اگر متمکن نیست از قرائت از حفظ مختار این است که
جایز است قرائت از مکتوب اگرچه احتیاط در اجتناب است
و هرگاه مضیق باشد بنوعیکه هرگاه مشغول بتعلم شود
متمکن از درک نماز در وقت نخواهد بود ظاهر این است که
اشتغال بتعلم در این وقت در حق او جایز نبوده باشد
بلکه لازم است که نماز را بعمل آورد بهر نحو که مقدور او بوده
باشد لکن در این مقام تفصیل است بیان آن این است
که این شخص با استجماع شرایط تکلیف در سعه
وقت اگر متمکن از تعلم بوده مع ذلک اخلال بآن
نموده تا ضیق وقت ممکن است که گفته شود نماز مطلوب

در اینوقت در حق چنین شخص نماز با فاتحة الکتاب است
بالاخلال بان شخص آثم و باتیان نماز با عدم فاتحة الکتاب
امتثال در حق او نیست و اگر متمکن نبوده پس اگر بعض
از فاتحه معلوم او هست و همچنین بعض از قرآن غیر فاتحه
نیز معلوم او هست درین صورت ظاهر اینست که اکتفاء
قدر معلوم از فاتحه میتوان نمود و انضمام قرآن و فاتحه
بحدیکه معادل فاتحه شود ظاهر اینست که لازم
نبوده باشد و همچنین تکرار مقدار معلوم از فاتحه بقدر
فاتحه این نیز لازم نیست و اگر هیچ چیز از فاتحه معلوم او
نیست لکن مقداری از قرآن غیر فاتحه معلوم او هست
خواه مقدار معلوم معادل فاتحه بوده باشد یا نه درین
صورت ظاهر اینست که عدول از قرآن نتوان نمود بلکه

لازم

لازم است قدری از قرآن نماید و احتیاط مقتضی این است
که با امکان اقتصار باقل از مقدار فاتحه ننماید و انسب آنست
که با امکان عدد حروف و آیات را مراعات نماید اگر آیات
مختلف بوده باشد با آیات فاتحه در حروف جهة تحصیل
نمودن شش آیه در قرآن که معادل با کلمات و حروف
شش آیه فاتحه بوده باشد بسیار مشکل است و
تعلم چندین مقابل اسهل است از آن و اما هرگاه عالم بقرآن
مطلقا نباشد لکن عالم بذکر بوده درین صورة اگرچه
اجتزاء بمطلق ذکر جایز است و رعایت مقدار فاتحه
واجب نیست لکن احتیاط در اشیاء تکبیر و تهلیل و تسبیح
است بقدر فاتحه **مبحث ششم** در بیان کیفیت قرائت
اخرس است یعنی کنگ بدانکه واجب در حق او در جمیع

اجزاء قولیه این است که زبان را حرکت داده باشد و در
حین حرکت دادن لسان اعتقاد نماید بقلب خود که این حرکت
بجهت تکبیر است یا بجهت قرائت یا غیر اینها و ظاهر این
است که همان عقد قلب کفایت کند حاجت بانگشت
اشاره کردن نبوده باشد مبحث هفتم بدانکه در صلوة
مندوبه از این حیثیت که صلوة مندوبه است
قرائت سوره در آنها معتبر نیست بخلاف صلوة مفروضه
که بنا بر مختار و مشهور در حال اختیار و سعت
لازم است قرائت فاتحة الکتاب در آن واجب است قرائت
سوره پس لازم است در هر رکعتی از نماز دو رکعتی
و در هر رکعتی از رکعتین اولیین نماز سه رکعتی و چهار
رکعتی بعد از قرائت سوره حمد یک سوره قرآنیه از قرآن

مذکور خواهد شد

مذکور خواهد شد تلاوت نماید و الحال آنکه جایز نیست مگر در
چند صورت اول مریض اگر چه مشقتی که مناط سقوط تکلیف
است در حق او متحقق نبوده باشد دوم مستعجل پس
مجوز است در حق کسی که بعد از دخول در نماز وصف استعجال
عارض او شود اقتضا نماید بجهت مثل اینکه ایستاده
نماز بود از دخول در نماز متذکر شد که با مومنی وعده کرده بوده
است که بجهت انجام امر مهمی نزد او برود و غفلت نموده همان وقت
شروع نماز نموده میداند آن شخص موعود منتظر است یا اینکه
شروع در نماز نموده شخص غریبی حاضر شده مطلب مهمی با او دارد
و نحو اینها و هر گاه وصف استعجال
در کل الاستعجال قبل از شروع در نماز حاصل بوده باشد پس
آن بر دو قسم است قسم اول آنستکه هر گاه نماز در آن وقت
نماید بجهت اشتغال بانجاح حاجت تشویش فوت

صلوة در وقت دارد قسم دوم آنستکه چنین نبوده باشد
ظاهر اینستکه اقتصار بحمد تنها و ترک سوره در هر دو صورت
ثابت بوده باشد خصوصا در صورت اولی و ظاهر اینستکه
اینحکم من باب الرخصة است باینمعنی که ترک قرائت سورة
در حق مریض و در صورت استعجال بنحویکه مذکور شد
جایز بوده باشد نه آنکه ترک در حق او متعین بوده باشد
که قرائت سوره نسبت باو جایز نبوده باشد بلکه قرائت
سوره نیز جایز خواهد بود بلکه دور نیست نسبت ببعض
عبارات اصحاب کسی ادعا نماید که قرائت سوره اقرب باحتیاط
هست مگر در صورت تغیری که مناط سقوط تکلیف بوده باشد
قسم سیم در ضیق وقت است باینمعنی که وسعت وقت قرائت حمد
و سوره هر دو را ندارد در این مقام چند احتمال است اول
آنستکه

آنستکه آنکس مستجمع شرایط تکلیف نبوده مگر در آخر
وقت و بعد از استجماع درک وقت را ننموده مگر بقدری
که کفایت یک رکعت با فاتحه بدون سوره نماید پس لازم است
اتیان بیک رکعت نماید با اقتصار در آن بحمد و ترک سوره
جایز بلکه متعین است دوم مثل اول است مگر وقت
باقی وسعت چهار رکعت یا هشت بدون سوره دارد
و ممکن است گفته شود اقتصار بحمد مجوز باشد سیم
آنستکه در اول وقت مستجمع شرایط تکلیف بوده لکن نظر
باحتمال ابر سعه وقت تاخیر نمود یا غفلة تاخیر اتفاق افتاد
وقتی ملتفت شد که ظاهر شد وقت وسعت قرائت
حمد و سوره هر دو را ندارد دور نیست حکم این قسم مثل
دو قسم مذکور بوده باشد اگر باقی از وقت کفایت یک رکعت

بدون سوره نماید اتیان نماز با اقتصار بحمد جایز بلکه متعین
است لکن در رکعت اولی و اما در رکعت ثانیه پس اقتصار
بحمد جایز نیست بلکه قرائت تا سوره بعد از فاتحه لازم است
و اگر وقت باقی بکفایت چهار رکعت بدون سوره نماید
در اینوقت ظاهر این است که اقتصار بحمد و ترک سوره
در هر دو رکعت جایز بوده باشد **چهارم** آنستکه متعمدا
تاخیر در نماز نموده تا بحمد مذکور در این صورت ظاهر اینست
که در این تاخیر آثم بوده باشد و اقتصار بحمد و ترک سوره
در حق او جایز نبوده باشد در هیچ یک از رکعتین بلکه
نماز او در چنین صورت قضا است و تدارک با حمد و سوره
در رکعتین بعلاوه توبه لازم است **پنجم** خایف است و آنکه
تحت مستعجل ظاهر است و حکم این مفصلا بیاید **مبحث هشتم**

دربیان

در بیان عدم جواز قرائت بعض سوره قرآنیه است در نماز
بدانکه جایز نیست قرائت نمودن سوره طویله که وقت
بسبب قرائت آن فوت شود و همچنین جایز نیست
قرائت نمودن سوره عزایم یعنی سوره الم تنزیل
و سوره فصلت و سوره والنجم و سوره علق
و منع از قرائت سوره مذکوره مختص بفرایض است
خواه یومیه بوده باشد یا غیر یومیه مثل نماز کسوف
و خسوف و غیر اینها پس منع در صلوة مندوبه ثابت
نیست و چنانچه حرام است قرائت این سوره در صلوة
مفروضه موجب بطلان نماز نیز میشود و فرقی
در این باب ما بین جاهل و عالم نمیباشد در هر دو صورت
قاری آثم و نماز باطل است مگر در مقام تقیه که در انوقت

قرائت این سوره جایز و نماز صحیح است و همچنین جایز
نیست خواندن آیه سجده که قرائت آنهم موجب بطلان
نماز است واما قرائت بعض از این سوره که غیر آیه سجده
بوده باشد پس مکلف ناوی قرائت کل سوره سجده بوده
باشد بقصد سوره واجبه در نماز و بعد از قرائت بعضی
از آن که غیر آیه سجده است باشد نادم شد و عدول بسوره
دیگر نمود یا بنیت قرائت کل سوره شروع در قرائت
سوره نمود لکن نه بقصد قرائت سوره واجبه در نماز
ظاهر این است که هیچ یک از این دو صورت جایز نبوده
باشد لکن صورت اولی بعلاوه حرمت باعث بطلان نماز
میشود و در ثانی حکم ببطلان مشکل است احتیاط مقتضی
اعاده نماز است بعد از اتمام و هرگاه ناوی بعض سوره غیر آیه

سجده

سجده بوده باشد و قرائت همان بعض را نماید نه بقصد
قرائت نماید در نماز ظاهر اینست که حرمتی در این قسم نبوده
باشد در هر موضعی از مواضع نماز که بوده باشد
اگرچه در محل قرائت سوره باشد و اگر آن بعض را بقصد
قرائت در نماز قرائت نماید جایز نیست بلکه موجب بطلان
است و آنچه مذکور شد در صورت عمد یا جهل بود و اما
هرگاه سهوا بوده باشد اگر متذکر شد بقرائت سوره
عزیمه بعد از دخول در رکوع تشکیکی در صحت نماز نیست
واگر متذکر شد بعد از فراغ از سوره و قبل از رکوع

دخول در

ظاهر اینست که اکتفاء بسوره عزیمه که خوانده شده نتوان
بلکه لازم است عود نموده قرائت سوره دیگر نماید نماز او که
اینصورت صحیح خواهد بود واگر متذکر شد بعد از فراغ از سو

سجده قبل از اتمام سوره لازم است عدولا از ان نموده قرائت
سوره دیگر کند نماز را اتمام نماید اما حکم سجده در اقسام ثلثه
مذکوره پس میگوئیم ناسی در اینمقام یا ناسی حکم است یا اینمعنی که
میداند نیست که این چهار سوره مشتمل بر آیه ایست که قرائت آن موجب
سجده است لکن فراموش نمود فرض میکنیم نسیان او مستند
بتقصیر نبوده باشد نظر باینکه ناسی مقصر حکم عامد است
و نماز او باطل خواهد بود یا اینکه مراد از ناسی این است که بر غفلت
و ذهولا شروع نموده بقرائت این سوره خواه ناسی حکم باینمعنی
که مذکور شد بوده باشد یا نه ظاهر اینست که در هر یک از اقسام
ثلثه که بوده باشد سجده بر او واجب بوده باشد لکن بعد از فراغ
از نماز اما هر گاه ناسی حکم باینمعنی بوده باشد یعنی نمیدانسته که
قرائت سوره عزایم در نماز جایز نیست و این معنی را فراموش

وقرائت

و قرائت نمود بعد از فراغ آیه سجده بعمل آورد و بعد از ان
متذکر شد خواه بعد از رکوع بوده باشد یا قبل از دخول
ظاهر این است که نماز او باطل باشد استینافا نماز لازم بوده
اگرچه آثم در حق او نبوده باشد و اما هر گاه قبل از اتیان بسجود
متذکر شود ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد لکن
اتیان سجده بعد از فراغ از نماز نماید و لازم است عدول
از ان سوره بسوره غیر عزیمه نموده نماز را اتمام نماید
و در جمیع این صور احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام
و اما هر گاه متذکر شود بحقیقت حال در اثناء قرائت
سوره لکن قبل از بلوغ بنصف سوره بلکه قبل از تجاوز
از نصف در این صورت بی اشکال است و عدول از ان
سوره بسوره دیگر لازم است و لکن تشکیکی در صحت نماز

نیست واگر متذکر بجهة قصد حال شد بعد از تجاوز
از نصف قبل از شروع بقرائت آیه سجده یا متذکر شد
در اثناء قرائت آیه سجده در این دو صورت بنابر ظاهر
اینستکه عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم و نماز
بعد از عدول صحیح و سجده هم در صورت اخیره لازم
بنوده باشد اگرچه بعد از فراغ از نماز بوده باشد
ومخفی نماند که چنانچه قرائت آیه سجده در نماز واجبه
جایز نیست همچنین استماع آیه سجده در نماز واجبه
جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است مصرح فیه در
کلام جماعة از فقها لزوم ایماست بجهة سجود در اثنای
نماز و لزوم سجود است بعد از فراغ بنابر این احتیاط مقتضی
این است که اتمام همچنین نحو نموده بعد از اتیان بسجود نماز را

اعلم

اعاده نماید مبحث نهم بدانکه حرام است تلفظ
بلفظ آمین بعد از فراغ از سوره حمد و موجب
بطلان نماز نیز هست و ظاهر اینست که فرقی در اختصاص
ندارد به بعد از فراغ از سوره حمد بلکه حرمت آن ثابت
است در جمیع احوال نماز مگر در حال قنوت و ظاهر
اینستکه این حکم در صلوة میت وبه نیز ثابت باشد
و ظاهر این است که در قنوت در جمیع نمازها جایز بگوید
بوده باشد مبحث دهم در عدم جواز قران میان
دو سوره است در نماز سوره واجبی بدانکه قران
در این مقام عبارة است از جمع نمودن میان دو سوره
یا یک سوره و بعض سوره دیگر بعد از فراغ از
سوره مبارکه حمد بقصد آنکه از قرائت مطلوب در

نماز است و ظاهر این است که جایز نبوده باشد بلکه
موجب بطلان نماز میشود پس هرگاه کسی شروع بسوره
نمود بعد از حمد در اثناء قرائت مشخص شد که یک کلمه
از آن سوره فراموش شده در این صورت هرگاه
در اثناء نماز چاره نتواند نمود که کلمه منسیه را
تلاوة نماید لازم است عدول بسوره دیگر نماید زیرا
قرآن منهی عنه خواهد بود و همچنین شروع بسوره نموده
غفلة یعنی قبل از آنکه تعیین آن سوره نماید اگرچه بعد از
فراغ از قرائت کل سوره متذکر شده بحقیقت حال در
اینصورة ظاهر این است که اکتفاء بسوره نتوان نمود
بلکه لازم است عود نموده قرائت سوره دیگر نماید
بعد از تعیین یا همان سوره را تعیین نموده قرائت

نماید

نماید و قرانی در این مقام نخواهد بود اگرچه بعد از
نیت قرائت سوره دیگر نماید و همچنین حال در صورتیکه
شروع بسوره نموده قبل از تجاوز از نصف عدول نماید
بسوره دیگر در صورتیکه عدول از آن سوره جایز
بوده باشد این نیز از جمله قرانی منهی عنه نیست و اوضح
از اینها در عدم صدق قران قرائت آیات قرآنیه است
در قنوت پس مطلقا اشکالی در آن نیست و اما صلوة
مندوبه پس جواز قران در آن محل تأمل نیست

مبحث یازدهم در بیان رعایت جهر و اخفات است

بدانکه اقوال ثلاثه در صلوة یومیه از حیثیت جهر و اخفات
منقسم میشود بسه قسم لازم الجهر و لازم الاخفات
و جایز الامران و اما لازم الجهر پس آن قرائت حمد و سوره

است در رکعتین از فریضهٔ فجر و رکعتین اولیین از مغرب
و عشا و اما لازم الاخفات پس آن قرائت حمد و سوره است
در ظهر و عصر سفری و رکعتین اولیین از ظهر و عصر
حضری و همچنین قرائت حمد یا بدلها و از تسبیحات
در رکعتین اخیرتین ظهر و عصر و عشا و رکعت ثالثه
مغرب و اما جایز الامرین پس آن ما عدای اینهاست
بدانکه مهم در اینجا اینستکه تنبیه بر چند
امر شود اول آنستکه اقل مرتبهٔ جهر اینستکه فرض شود
قرائت بنحویکه اگر شخصی با اعتدال قوه سامعه در جنب
او بوده باشد جوهر صوت او را در همه حروف
بشنود و ادنی مرتبه اخفات اینستکه قرائت بنحوی بوده
باشد که سماع نسبت بخود قاری در صورت اعتدال
قوه

قوهٔ سامعه متحقق شود نه بغیر و مرتبه فوق آن این
استکه سماع فی الجمله نسبت بخود قاری متحقق میشود
نسبت بغیر نیز متحقق شود لکن نه جوهر صوت دوم
آنستکه حکم جهر در قرائت در صلوة مذکوره مخصوص
برجال و در حق النساء ثابت نیست پس زن مخیر است
مابین جهر و اخفات مگر در صورتیکه معلوم او بوده
باشد که اجنبی صوت او را میشنود در این صورت
اخفات در حق او متعین است و هرگاه زن امامت زنها
نماید لازم نیست جهر در قرائت بنحویکه سماع در حق ماموم
مین متحقق شود و اما در لزوم رعایت اخفات در قرائت
و بدل او در موضعی که مذکور شد فرقی مابین رجل و نسا
نمیباشد و آنچه مذکور شد در جهر لازم بود و اما در جهر

مستحب مثل جهر در بسمله و ادعیه و اذکار در صلوة
جهریه پس ظاهر اینست که در حق نساء این مستحب نباشد
بلکه انتفا جهر در اینجا بطریق اولی خواهد بود سیم
بدانکه مختار در استحباب جهر است در بسمله در صلوة
اخفاتیه پس مستحب است جهر بسمله در غیر نماز صبح
در رکعتین اولیین عشائین مطلقا خواه رکعتین او
لیین ظهرین بوده یا رکعتین اخیرتین مثل رکعتین اخیر
تین عشا و رکعت ثالثه مغرب هرگاه قرائت حمد اختیار
نماید خواه در حق امام بوده یا منفرد و اما در حق ماموم
ظاهر اینست که چنین نبوده باشد بلکه مستحب در حق
او اخفات است خصوصا در صورتیکه امام بشنود
هرگاه جهر نماید چهارم آنستکه هرگاه کسی اخلال بجهر و

اخفات

اخفات نماید عامدا یا جاهلا یا ناسیا اگر عامدا باشد
نماز او باطل خواهد بود قطعا اگرچه اخلال او در کلمه
بوده باشد و اگر اخلال جاهلا بوده باشد باین معنی که
نمیدانست که رعایت جهر در قرائت در نماز صبح لازم
بوده باشد و رعایت اخفات در نماز ظهر لازم بوده اخفات
در اول و جهر در دوم نموده یا اینکه عالم بوده لکن بسبب سهو
و غفلت چنین نموده نماز صحیح است خواه جاهل
عالم شود بعد از دخول در رکوع یا قبل از دخول در
رکوع لکن بعد از فراغ از قرائت یا در اثناء قرائت و
همچنین است ساهی خواه متذکر شود بعد از دخول
در رکوع یا قبل از دخول در رکوع بعد از فراغ از قرائت
یا در اثناء آن بمحل اخلال در جمیع احوال نماز صحیح است و عیب

است وظاهر این که چنین بوده باشد اگرچه عالم
شود یا متذکر شود در اثنای آیه انچه را اگر قرائت
نموده محکوم بصحت است اکتفا بهمان نماید و اعاده
آن ضرور نیست اگرچه بخلاف کیفیت معتبره در آن
در آن اتیان نموده باشد و در ما بقی بعد از علم و
تذکر لازم است که رعایت کیفیت معتبره در ان نماید
و اما هرگاه عالم شود در اثنای کلمه و جمله ظاهر
این است که در اینصورت اعاده آن بعض کلمه که قرائت
نموده با کیفیت معتبره در ان لازم بوده باشد و همچنین
است حال هرگاه متذکر شود در اثناء مثل کلمه و جمله
مثل اینکه جار و مجرور یا ما بین مضاف و مضاف الیه
در این صورت اعاده جار یا مضاف با رعایت کیفیت
معتبره

معتبره در آن نماید و اخلال بجهر یا اخفات ساهیاً نماید ظاهر
این است که سجده سهو واجب نبوده باشد و هرگاه کسی
عالم بوجوب جهر و اخفات بوده باشد لکن اشتباه در محل آن
نموده مثل اینکه جهر نموده در اخفاتیه و اخفات نموده در جهریه
ظاهر این است که حکم آن بعینه حکم جاهل بوده باشد پس هرگاه
عالم شد بحقیقت حال اگرچه بعد از فراغ نماز بوده باشد
اعاده نماز لازم است بلکه دور نیست که چنین بوده باشد
اگرچه عالم ~~بجهر~~ شود در اثنای نماز قبل از دخول
در رکوع بوده باشد و باید دانست که آنچه مذکور شد در
رعایت جهر در قرائت مما ذکر ظاهر این است که این حکم
مختص بغیر ماموم مسبوق بوده باشد و اما ماموم
مسبوق ظاهر این است که جهر در قرائت در این صورت

واجب بر او واجب نبوده باشد بلکه دور نیست
که جهر جایز نبوده باشد لکن احوط در صورتیست که
باقی به وصف اتمام بوده باشد والا رعایت جهر نکند
مبحث دوازدهم در بیان موالات است بدانکه رعایت
موالات لازم است در آیات حمد و سوره و همچنین
میان دو سوره یعنی آیات را متوالی یکدیگر تلاوت
نماید یعنی در اثناء قرائت آیات هر یک از فاتحه
و سوره احداث چیزی ننماید که ماحی صورت قرائت
حمد یا قرائت سوره بوده باشد همچنین مابین حمد
یا بین حمد و سوره خواه شیء متخلل از قرآن بوده باشد
یا دعا یا ذکر یا سکوت یا هر گاه احداث چنین چیزی
نماید اگر عمدا بوده باشد اثم و موجب بطلان قرائت

است

است و اگر سهوا یا بجهت عذری بوده باشد بطلان قرائت
ثابت است اگرچه اثم منفی است و اگر آن فعل که متخلل شد
ماحی صورت صلوة هم هست موجب بطلان نماز است
مطلقا خواه عمدا بوده باشد یا سهوا قول بوده باشد
یا محض سکوت یا هر دو و اگر ماحی صورة صلوة نیست
لکن ماحی صورة قرائت است اگر عمدا بوده باشد ظاهر
اینست که استیناف نماز لازم بوده باشد و اگر سهوا
بوده باشد دور نیست که نماز صحیح بوده و اکتفای
بهمان استیناف قرائت نماید **مبحث سیزدهم** در بیان عدول
از سوره بسوره دیگر است پس میگوئیم مسئله چند
صورت است **اول** آنستکه از سوره منویه بسوره
دیگر بعد از تجاوز از نصف در غیر روز جمعه عدول

نماید اشکال چنین عدول جایز نیست اگر چه سوره که
غیر جحد و توحید باشد و سوره که خواهد عدول نماید
سوره موظفه در آن نماز بوده باشد پس لازم است
که نماز را بجای سوره که شروع نموده باتمام رساند
چنانچه از سوره بسوره دیگر جایز نیست همچنین عدول
از فرض بنفل جایز نیست دویم مثل اینست که در روز
جمعه و عدم جواز عدول در این صورت نیز محل تامل
نیست لکن اگر عدول نماید از نماز فریضه بنماز نافله
و اتمام نماز نماید به نیت نافله بعد از آن اتیان بنماز
فریضه نماید بسوره جمعه و منافقین لکن در صورت
نسیان یا بنحوی که شروع نمود در آن نماز بسوره قل هو الله
یا غفلت و یاد ذهول از اینکه روز روز جمعه است یا از استحباب

دو سوره

دو سوره در ظهر روز جمعه مثلا بنا بر این هرگاه
بالتذکر برآنکه روز جمعه است و سوره جمعه و منافقین
در آن مستحب است شروع نمود بسوره قل هو الله احد
در چنین صورة بعد از تجاوز از نصفه نه عدول از
سوره بسوره دیگر و نه عدول از فرض بنفل هیچ
یک جایز نیست مخفی نماند که حکم مذکور که عبارة از
جواز عدول از فرض بنفل بوده باشد مختص بنماز ظهر
جمعه است و در نماز شب جمعه ثابت نیست و همچنین
در نماز صبح نیز جایز نیست فظاهر اینست که در نماز
عصر روز جمعه ثابت نبوده باشد بلکه ثبوت حکم
در نماز جمعه نیز محل اشکال است پس حکم مختص بنماز
روز جمعه خواهد بود آیا حکم مذکور مختص برکعت

اولی از نماز ظهر یا در رکعت ثانیه نیز ثابت است خالی
از اشکال نیست اگرچه ثبوت در رکعتین اقرب بصواب
است سیم عدول است از سوره جحد و توحید قبل
از تجاوز از نصف پس اگر در غیر روز جمعه است بی
اشکال عدول جایز نیست اگرچه عدول بسوره جمعه
و منافقین بوده باشد و اگر در روز جمعه است پس اگر
سوره معدول علیها غیر سوره جمعه و منافقین است
شکی در عدم جواز عدول بان نیست و اگر
سوره جمعه و منافقین است پس عدول جایز نیست
اگرچه در غیر صورت نسیان بوده باشد و این حکم ثابت
است بعنوان اطلاق خواه در نماز جمعه بوده باشد
یا ظهر جمعه یا عصر آن بلکه حق ثبوت آن است در نماز صبح

روز جمعه و همچنین جایز است در صلوة مذکوره عدول
از غیر سوره جحد و توحید در صورت عدم تجاوز از نصف
بسوی جمعه و منافقین. و اما عدول از سوره جمعه و
منافقین بسوره جحد و توحید یا بغیر این دو سوره پس
آن ثابت نیست بلکه قطعی الانتفاء است و باید دانست
که عدولیکه از توحید و جحد ثابت است بسوره جمعه و منافقین در
صلوة مذکوره باطلاق نیست بلکه این نحو عدول نماید که در
رکعت اولی از توحید یا جحد بسوره جمعه و در رکعت
ثانیه از هر یک از سورتین بسوی منافقین پس عدول
از هر یک بسوره منافقین در رکعت اولی جایز نیست چنانچه
عدول از هر یک بسوره جمعه در رکعت ثانیه جایز
نیست و اما در حکم عدول از غیر سوره جحد و توحید از سایر

سوره قرآنیه قبل از تجاوز از نصف این نیز یا در روز
جمعه است یا غیر روز جمعه اشکالی در جواز عدول در هر
دو صورت نیست خصوصا در روز جمعه بسوره
جمعه و منافقین و مخفی نماند که آنچه مذکور شد از
اول تا در این مقام در صورتیست که سوره معدول عنها
منوی مکلف بوده باشد در وقت شروع در قرائت
و اما هرگاه فرض شود که در وقت شروع منوی مکلف
نبوده باشد بلکه از غفلت و ذهول شروع نمود ظاهر اینستکه
در اینوقت این سوره از محل کلام خارج است بلکه عدول
از آن سوره لازم است باینمعنی که اکتفا بقرائت چنین
سوره نمیتوان نمود اگرچه متذکر شود بعد از فراغ
از سوره لکن قبل از دخول در رکوع و اگر بعد از دخول

در رکوع

در رکوع بوده باشد نماز صحیح است و اما قبل از دخول
در آن خواه بعد از فراغ از قرائت سوره باشد یا در
اثناء آن ظاهر اینستکه اعتماد باین قرائت نمیتوان نمود
بلکه لازم است که عود قرائت همان سوره مقرره نماید
بعد از قصد آن یا قرائت همان سوره منویه سابقه
که قرائت نماید یا سوره دیگر مغایر با هر دو و اعاده بسم الله
در اول کلیهم لازم است و اما در دویم که قرائت سوره منویه
را خواسته باشد بعمل آورد پس ممکن است تفصیل
داده شود ما بین اینکه مشخص است که تخلل سوره مقروه
موجب اختلال بموالات است و ما بین اینکه مشخص است
عدم آن یا مشتبه الحال است در صورت اولی اعاده
بسمله لازم است و در صورتین اخیرتین لازم نیست

واما هرگاه سوره معینه منوی مکلف نبوده باشد پس محتمل
در نزد حقیر آن است که تعیین سوره قبل از بسمله
لازم است اگرچه اشکال در آن میتوان نمود لکن در اینکه تعیین
سوره قبل از بسمله اوفق باحتیاط واقرب بسبیل
نجات است تشکیکی نیست بلی هرگاه هست که عادت مکلف
جاری شده بقرائت سوره معینه در نماز در چنین صورت
همان عادة معین آن سوره است دیگر احتیاج بتعیین
دیگر نیست مگر در صورتیکه خواسته باشد بخلاف
معتاد معمول داشته باشد در اینصورت البته محتاج
بتعیین است پنجم از افعال نماز رکوع است
ودر ان چند مبحث است اول در حقیقه رکوع
است بدانکه رکوع در شریعت در حق مختار عبارت

از انحناء

انحنائی است که بعد از قرائت یا بدل او حقیقة او اعتقادا
او حکما که متمکن شود بسبب او از رسانیدن دو دست
بدو زانو وفاقد الیدین یا ناقص الیدین یا طویل الیدین
منحنی میشود بقدر مستوی الخلقه بدانکه رکوع
واجب است در هر رکعت یکمرتبه مگر در نماز آیات
که در هر رکعت آن مشتمل بر پنج رکوع است و این
رکوع چنانچه واجب است در صلوة مفروضه رکن
نیز هست پس باخلال او زیادتی آن نماز باطل میشود
خواه عمدا بوده باشد یا سهوا در نماز چهار رکعتی بوده
باشد یا غیر آن ودر رکعتین واخیرتین بوده باشد یا غیر آن
متذکر شود بان در حال سجود یا بعد از ان ظاهر این
است که تذکر بان بعد از دخول در سجده اولی کفایت

میکند در حکم ببطلان نماز اگرچه قبل از اشتغال
بذکر واجب بوده باشد واما هرگاه متذکر شد بآن
قبل از دخول در سجود ظاهر این است که نماز صحیح بوده
مادامیکه جبهه بمحل سجود نرسیده باشد و واجب
است که بعد از تذکر بحقیقت حال بایستد اولا
بعد از آن منحنی شود بجهت رکوع دویم در تحقق
انحنائیست که با آن رکوع شرعی متحقق میشود
لابد است در تحقق شرعی در حق قائم مختار از انحناء
بقدریکه ممکن بوده باشد بسبب آن از رسانیدن
کفین برکبتین این بدو نحو متحقق میشود یکی انحناء
که سینه دست بزانوها برسد و یکی بحدیکه
باطن انگشتها بزانوها برسد ظاهر این است که هر
دوکف



هر دو کفایت میکند واین در حق رجالست واما
نساء پس هرگاه زن منحنی شود بحدیکه رئوس
اصابع بزانوها برسد این قدر کفایت میکند
در تحقق رکوع ولیکن دور نیست که گفته شود
بکفایت اولی از این بقلیل بلکه راجح در حق زن
آنست که انحنای او در رکوع اقل از انحنای مرد بوده
باشد اگرچه مثل انحنای مرد نیز کفایت میکند
در حصول امتثال واما در رکوع قاعد و غیر مختار
پس کیفیت انحنای این نیست چنانچه سابق مذ
کور شد و ممکن است کسی بگوید رکوع در شریعت
عبارتست از انحناء بحد مذکور و آنچه در حق
مختار مذکور شد مثل ایماء بعینین مثلا این رکوع نیست

بلکه قائم مقام رکوع است و ایماء بعین و ایماء براس مثلا قائم مقام
رکوع است در احکام پس هرگاه کسی که تکلیف او ایماء
براس بوده باشد مثلا در مقام رکوع اخلال بآن کرده باشد سهوا
بعد از دخول در سجود یا بعد از فراغ از سجود متذکر شد
خواه سجود احتیاطی باشد یا قائم مقام آن مثل ایماء براس
در صورت عدم تمکن از سجود نماز فاما اینست آیا بغیر
مسئله محل اشکال است ظاهر اینکه حکم ببطلان نماز نتوان
نمود پس نماز صحیح خواهد بود و استینافا لازم نخواهد
بود لکن احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام و دقیقه که
در اینمقام است این است که عود بجهة تدارک منسیه
لازم است یا نه ظاهر تفصیل است ما بین آنکه سجود
این شخص بطریق معهود بوده باشد یا بطریق ایماء در

او حکم

او حکم میکنیم بعدم لزوم عود بمنسی در صورتیکه متذکر
شود بعد از دخول در سجود بخلاف دویم پس حکم بعدم
جواز عود بمنسی در صورت اشکال میتوان نمود مگر آنکه
بگوئیم عود بجهة تدارک منسی مستلزم زیادتی در
نماز میشود با اخلال بایماء سجودی عامدا هر یک موجب
بطلان نماز نه نظر باینکه هرگاه عود بجهة تدارک منسی
یعنی ایماء بجهة رکوع یا اعاده میشود باید ایماء بجهة سجود را
ماینه اگر اعاده نمود لازم میاید زیادتی در اجزاء نماز و الا
لازم میاید اخلال به سجود بالخلال نباید مثلا و بعد
از رکوع یا قائم مقام آن و علی التقدیرین نماز باطل میشود
اما بنا بر ثانی پس ظاهر است نظر بخصوص لزوم تقدم رکوع
بر سجود و اما بنا بر اول نظر بحدیث صحیح مروی فی الکافی

از جناب فخر الاوایل والاواخر امام محمد باقر که فرموده
إذا استيقن أنه زاد في صلاته المكتوبة
لم يعتد بها واستقبل صلاته استقبالاً
إذا كان قد استيقن يقيناً سیم در بیان رکوع
شرعی است بدانکه هرگاه کسی منحنی بوده باشد خواه
در اصل خلقت بوده باشد یا باعتبار امر عارضی مثل
مرض یا بجهة پیری اگر انحناء او کمتر از حد رکوع شرعی
بوده باشد لازم است در حین رکوع منحنی شود
تا بحد رکوع شرعی برسد و اما هرگاه انحنا بحد رکوع
شرعی بوده باشد پس اگر متمکن باشد از تقلیل انحناء
بای معنی که متمکن است از کم کردن بحدی که از رکوع شرعی
میل بقیام نماید ظاهر این است که این تقلیل لازم بوده باشد

بعد از

بعد از آن منحنی میشود رکوع و اگر متمکن نبوده باشد
از این لکن متمکن از انحناء زیادتر بوده باشد
لازم است این انحناء زیادتر را بعمل آورد بقصد رکوع
تحصیلا للامتثال و اما هرگاه بنحوی بوده که تقلیل
انحناء در حق او ممکن نبوده باشد پس همچنین
زیادتی ظاهر این است که ایماء بجهة رکوع در حق او متعین
بوده باشد پس اکتفا بهمان انحنا بجهة رکوع نمیتوان
نمود چهارم در واجبات رکوع است بدانکه واجب
متعلق برکوع چند چیز است اول باقی بودن است
در حال رکوع بقدر ذکر رکوع و بعبارة اخری لازم
است شروع بذکر واجب نماید بعد از بلوغ بحد رکوع
شرعی تا رفع راس ننماید قبل از فراغ از آن پس هرگاه شروع

و شروع

نمود بذکر واجب قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی یا رفع
راس نمود قبل از فراغ از آن عامداً نماز باطل خواهد بود
پنجم طمانینه است بقدر ذکر واجب در حال اتیان بآن
و مراد از طمانینه در اینمقام سکون بدن مصلی و استقرار
آنست پس حرکت بعضی اصابع بلکه حرکت دست مضر و
منافی با طمانینه بمعنی مذکور نیست پس هرگاه اتیان
بذکر واجب نماید کلا او بعضا در حالت عدم استقرار
بدن عمداً نماز باطل خواهد بود و مخفی نماند که طمانینه
بقدر ذکر واجب واجب است اگرچه فرض شود
عالم بذکر نبوده باشد ششم در ذکر است بدانکه
ذکر واجب در رکوع در حالت اختیار تسبیح و حمد
کبری است یا سه تسبیح صغری و مراد بر تسبیح کبری

دراینمقام سبحان ربی العظیم و بحمده است و مراد
بتسبیحه صغری سبحان الله است لکن تسبیح کبری
افضل است از سه تسبیح صغری بلکه احوط آنست
و در حال ضرورت اکتفا بیک سبحان الله میتوان کرد
هفتم رفع راس از رکوع بنحویکه راست بایستد
لکن لازم است که رفع راس بعد از فراغ از ذکر واجب بوده
باشد چنانچه لازم بود که شروع بذکر واجب بعد از
بلوغ بحد مذکور و استقرار بوده باشد پس هرگاه شروع
بذکر نمود قبل از بلوغ بحد مذکور و استقرار یا شروع
نمود برفع راس از رکوع قبل از فراغ از ذکر واجب نماز باطل
خواهد بود هرگاه عمداً بوده باشد بلی تنقیح مقام مقتضی اینست که
گفته شود که اگر قبل از بلوغ بحد رکوع در آن شروع

نمود یا قصد استحباب در آن نمود یا قصد وجوب یا نه
قصد استحباب در آن نمود و نه قصد واجب و بر جمیع
تقادیر یا اکتفاء بهمین ذکر نموده در ذکر رکوع یا نه
بلکه بیک ذکر تام در ذکر رکوع نمود و بر همه تقادیر
یا سهوا چنین عمل نمود یا عمدا پس اگر مسئله متصور
بلد و صورت میشود در شش صورة سهو تاملی در
صحت نماز نیست لکن مشروط بر اینکه در صورت اکتفا
بهمان ذکر متذکر شده باشد بحقیقة حال مگر بعد
از رفع راس از رکوع اگر چه قبل از انتصاب بوده باشد
و اما هرگاه متذکر شد بحقیقت حال در رکوع و اکتفاء
بهمان ذکر نمود شبهه در بطلان نماز نیست و اما
شش صورة عمد پس شکی در بطلان نماز در صورت
آن نیست

آن نیست و آن در صورتی است که اکتفا بهمان ذکر
نموده باشد یعنی ذکری که قبل از بلوغ بحد رکوع
شروع در آن نموده عالما خواه عالم بوده باشد
بحد رکوع یا جاهل چنانچه در حق بسیاری از عوام که
اعتقاد نموده اند که اتیان باین ذکر هم میباید بعد از
منحنی شدن نمود خواه بحد رکوع شرعی رسیده
باشد یا نه خواه قصد وجوب در آن ذکر نموده باشد
یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب کرده باشد و نه قصد
استحباب و اشکال در که در سه صورت باقیه است یعنی در
صورت عدم اکتفا بآن ذکر است یا اتیان ذکر تام
در حد رکوع شرعی خواه عالم بوده باشد یا جاهل
لکن متمکن است که گفته شود این موجب بطلان نماز گر

میشود نه اصل نماز نظر باینکه فرض اینستکه اتیان
بذکر رکوع در محل شرعی آن نموده است مگر در صورتیکه
مقصود این شخص در حین اصل بصلوة این بوده باشد
که ذکر رکوع باین نحو اتیان نموده باشد در این صورت
ممکن است که گفته شود نهی متوجه اصل نماز میشود
پس مقتضی فساد نماز خواهد شد لکن ممکن است اشکال
با قطع نظر از این مفروض در بعض صور از مسئله از
راه دیگر توضیح آن اینستکه هر یک از سه صورت
مفروضه متصور میشود بسه صورت پس اقسام
در این سه صورت منقسم میشود اول آنستکه قصد
وجوب نموده در آن ذکری که شروع در آن نمود قبل
از بلوغ بحد رکوع پس در ذکری که اتیان مینماید
بآن

بآن در حد رکوع یا قصد وجوب مینماید یا قصد استحباب
یا نه قصد وجوب مینماید و نه قصد استحباب و در صورت
اول لازم میآید قصد وجوب در دو جزء کرده باشد
و حال اینکه واجب یکی است و در ثانی لازم میآید قصد
استحباب در واجب نظر باینکه آنچه را قبل از بلوغ بحد
رکوع شرعی شروع نموده بود بنیت وجوب مطلوب در
نماز بوده است پس واجب آن ذکریست که اتیان
بآن مینماید در حد رکوع شرعی مفروض این استکه قصد
استحباب در آن نموده است در قسم ثالث اگرچه سالم
از این محذور است لکن اتیان کرده است در نماز بقصد
مطلوبیت جزء برا وحال اینکه در آن حالت مطلوب نبوده است
و از آنچه مذکور شد تصویر شش قسم باقی و در حال

اینها مشخص میشود ممکن است حکم کرده شود در این
اقسام بعدم حصول امتثال نظر باینکه داخل کرده است در
عبادت مطلوبه غیر مطلوبه را بقصد مطلوبیة بنا بر این
ممکن است تفصیل داده شود ما بین اینکه اتیان
نماید بقصد مطلوبیة در آن حالت و ما بعد یا بقصد
مطلوبیة فی الجمله یعنی میداند ذکر در رکوع مطلوب
است لکن نمیداند در چه حالت مطلوب است پس اتیان
بذکر مینماید بقصد اتیان بمطلوب در اول حکم شود
بفساد نماز بخلاف ثانی مجملا ظاهر این استکه در جمیع
صور عمدیه مذکوره نماز باطل باشد لکن احتیاط مقتضی
اتمام نماز است بعد از فراغ اعاده نماید مخفی نماند که انچه
مذکور شد حکم شروع بذکر واجب رکوع بوده قبل از بلوغ

بحد رکو

بحد رکوع و اما حالت رفع راس از رکوع قبل از فراغ
از ذکر پس حکم در این چندان اشکالی ندارد نظر باینکه
آن ذکر یا واجب است یا مستحب و علی التقدیرین
یا سهوا این عمل واقع شد یا عمدا در صورت سهو
نماز صحیح است و در صورت عمد اگر ذکر واجب بوده است
نماز باطل و اگر مستحب بوده نماز صحیح مگر در صورتیکه
تجویز کنیم تقدیم مستحب را بر واجب در این صورت
نیز نماز باطل خواهد بود از امور واجبه متعلق
برکوع طمانینه بعد از رفع راس است مراد از طمانینه
در این مقام اینست که بعد از آنکه رفع راس از رکوع
نمود بنحوی بایستد که صادق باشد بر این که بدن
آنشخص ساکن و مستقر است همین قدر مسمی کافی

است چنانچه سابق بیان شد حرکت بعض اصابع بلکه مثل اعضا
حرکت ید مضر نیست و بدانکه امور مذکوره که عبارتست از
انحناء بقدر مذکور و ذکر و بقاء در حد رکوع بقدر
ذکر واجب و طمانینه بقدر آن و رفع راس از رکوع و
طمانینه بعد از آن مختص نیست بفرایض بلکه در نوافل هم
اگر ایستاده بعمل آورد ظاهر آنست که لازم باشد رعایت
کل امور مذکوره یعنی اخلال بهیچ یک جایز نبوده باشد
و اگر نشسته بعمل آورد هیچ یک از امور مذکوره
لازم نیست مگر ذکر بلکه در رکوع و سجود اقتصار مینماید
با ایما بانکه واجب در رکوع و سجود همان اوست خواه
قصد وجوب در آن بکند یا نه مبحث ششم از افعال واجبه
نماز سجود است بدانکه سجود در شرع عبارتست

از وضع

از وضع جبهه بر ارض در حالت اختیار یا وضع
چیزی که قائم مقام جبهه بوده باشد در حالتیکه
متمکن از وضع جبهه نبوده باشد بر زمین یا بر چیزی که
قائم مقام زمین است و کلام در اینمقام بر چند بحث
است بحث اول در وجوب سجده است در نماز بدانکه
واجب است در هر رکعتی از نمازهای واجبه دو سجده
بوجوب شرعی اگرچه شرطیت آن ثابت است در جمیع
صلوة مندوبه باشد یا مفروضه و چنانچه واجب
است دو سجده در هر رکعت از رکعات نماز مفروضه
از اجزاء رکنیه نیز هست که اخلال بهر دو موجب بطلان
نماز است اگرچه سهوا بوده باشد و همچنین زیادتی
هر دو و فرقی در این باب نیست ما بین آنکه نماز دو رکعتی

بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و در چهار رکعتی
ما بین اینکه در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخریین پس
نسیان سجدتین در رکعت واحده در هرجا که بوده باشد
موجب بطلان نماز است در صورتیکه متذکر نشود مگر
بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر و اما نسیان سجده
واحده که متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکوع رکعت
دیگر مختار اینستکه موجب بطلان نماز نمیشود مطلقا
خواه در رکعتین اولیین بوده باشد یا غیرها لکن قضا
سجده منسیه بعد از تسلیم واجب است مبحث

در بیان امور واجبه در سجده است و آن شش چیز است

اول گذاردن هفت عضو است بر زمین و این هفت عضو
عبارت است از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین

یعنی

یعنی پیشانی و دو کف دستها و زانوها و انگشتها
بزرگ دو پا اما جبهه پس عبارت است از مقداری
که احاطه کرده است بر آن از فوق رستنگاه موی
سر و از هر دو طرف یمین و یسار جبین و از تحت
امتداد آن حاجبین و موضع خالی از موی بین حاجبین
پس جبهه یعنی پیشانی عبارت است از این مقدار که
محل وضع سجده در اربعه مذکوره و اما کف دست
پس متبادر عرف کف عبارت است از منتهی الیه انگشتها
قریب بزند و اما رکبتین عبارت است از محل اجتماع
اوله استخوان ران و استخوان ساق پا و اما
ابهامان پس مراد از آن دو انگشت بزرگ دو پا است
و ظاهر این است که بگذاردن این دو انگشت امتثال

حاصل شود خواه سر آن دو انگشت بوده باشد
یا ظهر آن یا بطن آن بهر یک از این سه نحو که بوده اکتفاء
میتوان نمود بمسمی در ابهامین و یدین و رکبتین
محل تامل نیست واما جبهه پس مختار این شکسته آنهم
مثل اعضاء سته مذکوره است پس اکتفاء میشود
در جبهه نیز بمسمی و واجب است وضع اعضای سبعه
مذکوره بنحوی بوده باشد که اعتماد مکلف بهمه
اینها بوده باشد پس هرگاه بسبب معاونفس بوده
ثقل بدن بیک طرف بیندازد مجزی خواهد بود لکن
تسویه مابین مساجد لازم نیست پس هرگاه اعتماد
نسبت به بعض اعضاء زیادتر شود نسبت بدیگری باکی
نیست بلکه نسبت بمحل جبهه راجح است

کهازوه

که آن جبهه است که محل سجده بر آن صحیح باشد
و رعایت ما یصح السجود علیه در محل کعبین و رکبتین
و ابهامین الرجلین لازم نیست و اما سجود بر محمول ما یصح
السجود پس اگر آن محمول منفصل و جدا است از جبهه
بنحوی که در حال سجود جبهه را بر آن متمکن سازد آن صحیح
و باطل است و اگر لکن محمول بنحوی است که ملاصق بجبهه بوده باشد
یعنی محمول است که بجبهه چسبیده است مثل لنگه مهر را در خمیر
مسما بنده باشد جبهه و کلاه که بنحوی که در حال قیام و غیره ملاصق
بوده باشد پس بنحوی که حالت سجود از جبهه موضوع بوده باشد
بر جبهه مثل حالت قیام ... و هم ظاهر است در حال اختیار
جایز نبوده باشد سیم اعم که مساوی بوده باشد محل جبهه
با محل وقوف یا بلندتر بوده باشد بقدر لبنه و بس و این متحقق میشود

بمنحنی شدن مصلی تا بآن حد پس انحنا واجب است من
باب المقدمه و اگر کسی منحنی شود بعد از رکوع
بقصد سجود شک نیست در صحت آن و اگر منحنی شود بقصد
امری غیر سجود بحث در نظر حقیر این است که لازم است که
برخیزد و ثانیاً منحنی شود بقصد سجود و فرق است در این باب
ما بین اینکه منحنی شود بقصد چیزی یا نه مثل آنکه افتاده در این
میگوئیم لازم نیست بایستد بعد از آن منحنی شود بقصد سجود بلی
هرگاه فرض کنیم افتاد که یکه جبهه او بمحل سجود واقع شد
و مطلقا قصد سجود نداشت در این صورت با این وضع
جبهه بر ارض بنحو مسطور اکتفا نمیتواند نمود بلکه لازم است رفع
راس نموده که یکه بعد از آن صادق باشد که وضع
جبهه بجبهه سجود کرده و ظاهر این است که جایز است که بایستد
بعد از آن

بعد از آن بقصد سجود منحنی شود قول بعدم جواز اکتفا
خواه منحنی شده باشد بقصد غیر سجود یا نه بقصد سجود
و نه بقصد غیر سجود قوی نیست لکن بطلان در صورت
اجرای بان و عدم عود با قیام بجهة انحناء سجود است
و اما هرگاه عود نماید بقیام و بعد از آن منحنی شود
بجهة سجود نماز صحیح خواهد بود لکن این در صورتی
است که منحنی شده باشد بقصد غیر سجود یا قصد
در انحناء نداشته باشد و اما هرگاه منحنی شده باشد
بقصد سجود در غیر سجود دور نیست که اکتفا
تواند
بآن نمود بلکه عود بقیام در این صورت مشکل است
و احتیاط در اعاده بعد از اتمام بهمان حالت است مجملا
معتبر در صحة نماز در حال اختیار این است که محل جبهه بلندتر

از محل وقوف [قدم] نبوده باشد باکثر از مقدار لبنه و آیا
امر در انخفاض مثل امر در ارتفاع است در اینجه منه
کور شد ظاهر اینست که تحدید در انخفاض
نیست اگر چه احتیاط اینست که زیاده از لبنه
نباشد و تحدید لبنه در کلام جماعتی از اعاظم
شده بمقدار ارتفاع چهار انگشت مضموم و
مختار در این حکم که عبارتست از عدم جواز
ارتفاع مسجد از موقوف باکثر از مقدار لبنه
بوده باشد آنستکه در محل جبهه نسبت بموقف
و عدم اعتبار اینست در محال اعضای دیگر و احتیاط
در رعایت است و مختار این استکه اگر موضع قدم
اخفض بوده باشد از محل سجود باکثر از مقدار لبنه جایز نیست

خواه

خواه در ارض منحدره بوده باشد یا علو قائم و اما
عکس این یعنی محل جبهه اخفض بوده باشد از محل وقوف
ظاهر اینستکه در ارض منحدره مضر نبوده باشد اگر چه
علاوه از لبنه بوده باشد لکن حسن احتیاط در امور دینی ظا
هر است و هرگاه جبهه واقع شود بر موضع مرتفعی که ارتفاع
آن علاوه از قدر لبنه بوده باشد پس اگر متمکن از کشیدن
جبهه بموضع مساوی یا مرتفعیکه بقدر لبنه فنازلا بوده باشد
یا نباشد رفع جبهه متعین است و اگر متمکن از کشیدن جبهه
بوده باشد بمحل جواز مختار اینستکه مخیر است مابین اینکه
رفع جبهه نماید بمحل یا بکشد جبهه را بمحل معتدل و احوط
این استکه وضع جبهه اگر بر مرتفعیکه ارتفاع اکثر از قدر
لبنه بوده باشد سجده متحقق هست و مساوات محل

بموقف محل مثلا این واجبی از واجبات صلوة است
ولهذا ظاهر این است در سجود شکر و سجده تلاوت
اکتفا بان سجده میتوان نمود و هرگاه جبهه واقع شود
بر مکانی که مساوی با موقف بوده باشد یا ارفع از ان بوده باشد
بمقدار لبنه نه زیاده لکن در هر دو حالت جبهه واقع شده
باشد بر چیزی که سجده بر آن جایز نبوده باشد و عالم
بتحقیق حال شده باشد قبل از فراغ از ذکر واجب مخیر
این است که مخیر است ما بین جر جبهه تا رسانیدن بما
یصح السجود علیه را بجبهه بلکه دور نیست که رسانیدن
ما یصح السجود را بجبهه ببعض جهات اعتبار بر اولی باشد
وابعد باشد از بعض مناقشات وارده و هرگاه عالم
شود بتحقیق حال بعد از اتیان بذکر واجب خواه بعد از

رفع راس

راس بوده باشد یا قبل از ان در هر دو صورت
سجده صحیح است و چیزی بر او نخواهد بود خصوصا
هرگاه عالم شود بعد از رفع راس از سجود بلی هرگاه
عالم شود بان در سجود بعد از فراغ از ذکر واجب و
قبل از اتیان بذکر مستحب در حق او این است که جبهه
را بکشاند تا برساند بما یصح السجود علیه یا ما یصح السجود
علیه را برساند بجبهه و از انچه مذکور شد ظاهر
میشود حکم اینکه هرگاه عالم شود بتحقیق حال بعد از
اخذ بذکر واجب و قبل از فراغ از ان در این صورت
ظاهر اینست که انچه را بعمل اورده صحیح است لازم است
اتمام ان نماید بعد از رسانیدن ما یصح السجود علیه را
بجبهه یا بالعکس الا لکن این در صورتی است که طولی

نداشته باشد رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه
یا بعکس که موجب اختلال نظم کلام شود اما هرگاه طولی
داشته باشد که موجب اختلال نظم ذکر شود اینجا
آن بعد از ایصال ما یصح السجود علیه را بجبهه یا ایصال
جبهه را بآن لازم است و این در صورتیست که ممکن
از تحصیل مذکور بوده باشد و اما هرگاه ممکن
از هیچ یک نبوده باشد مگر بارتکاب فعل منافی
در اینصورت اگر این در سعه وقت بوده باشد
قطع نماز لازم است و بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه
استیناف نماز نماید و اگر در ضیق وقت بوده باشد
باین نحو که قطع نماز و تحصیل ما یصح السجود علیه موجب
انقضای وقت نماز شود در اینصورت ظاهر اینست

که اعتبار

که اعتبار ما یصح السجود علیه ساقط است
لکن بتفصیلیکه در مباحث ما یصح السجود علیه بیان شد
مخفی نماند که انچه مذکور شد در حق کسی بود که عالم
بحقیقت حال بود لکن با اعتقاد انکه محل ما یصح السجود علیه
هست وضع جبهه بر آن نمود بعبارة اخری عالم بحکم بود
لکن جاهل بموضوع در این محال فساد اعتقاد او منکشف
شد و اما هرگاه عالم بموضوع بود لکن جاهل بحکم چنین
میدانست که این جز فراموش است مثلا الحال لکن نمیدانست
که سجده بر فرش جایز نیست در اثناء سجده عالم بحکم شد
پس اگر این در غیر سجده اولی بوده باشد پس هرگاه بعد از
فراغ از ذکر واجب بوده باشد ظاهر اینست که باز نماز او
باطل بوده باشد و دور نیست که چنین باشد اگر چه قبل از

فراغ از ذکر واجب بوده باشد ظاهر این است که باز نماز باطل نبود
و اما هرگاه در سجده اولی بوده باشد لکن قبل از شروع
بذکر واجب بوده باشد و اما هرگاه در سجده اولی در این وقت
عالم شد بحکم در اینصورت هرگاه اتصال ما یصح السجود علیه
نمود بجبهه یا اتصال جبهه نمود بآن بعد از آن اتیان بذکر نمود
دور نیست که حکم بشود بصحت نماز خصوصا در صورتیکه
وقت ضیق بوده باشد و این شخص تقصیر در تعلم نکرده باشد
بدانکه هرگاه کسی عاجز از انحنا بوده باشد بحدیکه مذکور شد
پس آن چند قسم است (اول) آنکه متمکن از انحنای بقدر
معهود نیست لکن متمکن از انحنا فی الجمله هست و همچنین
متمکن از وضع جبهه هست بر چیزی که سجده بر آن صحیح است
بعد از انحناء مقدور یا گذاردن جبهه را بر موضع بلندی

سجده

سجده بر آن صحیح بوده باشد یا بمعونت بلند کردن ما یصح
السجود علیه تا بآن حد که بعد از انحناء مقدور وضع جبهه
نماید بآن در اینصورت انحنی بقدر ممکن لازم است و همچنین وضع
جبهه بعد از انحنی مقدور در اینصورت عدول از انحناء
مقدور بایما بسر یا بعین جایز نیست (وجه دوم) مثل اول است
مگر اینکه متمکن از وضع جبهه بما یصح السجود علیه نیست
نه بوضع جبهه بر موضع مرتفع و نه برفع نمودن ما
یصح السجود علیه ظاهر اینست که در اینصورت منحنی
شدن بقدر مقدور لازم نباشد بلکه جایز است
اکتفا نماید بایماء بسر مخفی نماند که در قسم اول که متمکن از
وضع جبهه هست از ما یصح السجود علیه بطریقیکه
مذکور شد ظاهر اینست که لازم بوده باشد وضع اعضای

سابقه قبایه مثل یدین و ابهامین مثلا بر ارض و اشکالی
که هست که اینمقام اینستکه هرگاه وضع جبهه بر ما یصح
السجود علیه موقوف بوده باشد بر اینکه خود این شخص
میباید اینرا بلند نماید تا جبهه بر آن بگذارد و این
مستلزم است که وضع یدین را بر ارض نتواند نمود
ظاهر اینستکه رفع ید از وضع ید نماید تا وضع جبهه
بما یصح السجود علیه میسر شود اما در قسم ثانی
که متمکن نیست از وضع جبهه بچیزیکه سجده بر آن
صحیح بوده باشد و ظاهر نیست که باز واجب باشد وضع
اعضای باقیه بر ارض پس لازم است که بعد از رکوع بنشیند
بجهة وضع یدین و رکبتین بر ارض و بعد از جلوس ایماء
بسر نماید بجای سجود و در حال ایماء وضع یدین و ابهامین

و رکبتین

و رکبتین نماید بر ارض **قسم سیم** آنستکه متمکن از انحنی مطلقا
نیست لکن متمکن از ایماء بسر هست **قسم چهارم** مثل سیم
است مگر اینکه متمکن از ایماء بسر نیست بلکه متمکن ایماء بچشم است
حکم در این دو قسم اینستکه در اول ایماء بسر بجهة سجود
معین است چنانچه در ثانی ایماء بچشم لازم است و کیفیت
وضع اعضای باقیه بنحویستکه مذکور شد لکن ممکن است
اشکالی در حکم بوجوب آن شود **چهارم** از امور سته
مذکوره طمانینه است در سجود بمقدار ذکر واجب
و در آن چند مبحث است **مبحث اول** در تفسیر طمانینه
است بدانکه ظاهر اینستکه مراد از طمانینه واجبه در
احوال صلوة خواه حالة تکبیرة الاحرام باشد یا حالت
قرائت یا حالت رکوع و بعد از رفع راس از رکوع و حالت

سجود و بعد از رفع راس از سجود اینستکه مکلف مستقر
و ساکن باشند یعنی در عرف بگویند که این شخص در انجا
ساکن و مستقر است مشخص است صدق این معنی
موقوف بسکون کلا اعضا مثل اصابع یدین بلکه
کل یدین نیست پس حرکت اصابع یدین مثلا با تحقق طمانینه
باینمعنی نیست و استقرار و سکون جمیع اعضا و جوارح
معتبر در تحقق طمانینه نیست و واجب نخواهد بود
همین قدر که صادق است که مکلف ساکن است عرفا
در اینجا اکتفا میکند بحث ۴م آنستکه طمانینه که
بمعنیکه مذکور شد از واجبات غیر رکنیه است
در اینمقام و همچنین در مباحث رکوع و اخلال با و سهوا
موجب بطلان نماز نیست پنجم از امور واجبه

سجود

سجود و دیگر امت مختار نزد احقر انام تعیین تسبیح نیست
که مکلف مخیر است ما بین تسبیح کبری اعنی سبحان
ربی الاعلی و بحمده و سه تسبیح صغری اعنی سبحان
الله با افضلیت واحده کبری از سه صغری ششم
رفع راس از سجود است یعنی سر برداشتن از سجده
خواه اولی باشد یا ثانیه فرقی نیست بعد از رفع راس
از سجده اولی لازم است جلوس با طمانینه اگرچه قلیل
بوده باشد بخلاف سجده ثانیه که بعد از رفع راس
در آن جلوس لازم نیست و چونکه ظاهر این استکه
تمامیت سجود برفع راس از آن است خواه سجده اول
بوده باشد یا ثانیه لهذا رفع راس را از جمله امور واجبه
در سجود گفتن بی عیب است بدانکه هرگاه در بعض اعضا

جبهه مانعی بوده باشد وضع جزء دیگر متعین نه نحو
که بوده باشد و اگر عذر مستوعب باشد و متمکن
نبیح نحو مثل حفر کودال وغیر آن نباشد لازم است که سجده
بر جبین نماید و با عدم امکان این سجده بر ذقن نماید
و لازم است در صورت سجود بر جبین تقدیم جانب
ایمن بر ایسر نماید با امکان و در صورت سجود بر ذقن
اگر ذقن مستور باشد بغیره شعر لحیه ظاهر این است
که کشف آن لازم نبوده باشد و کشف شعر لحیه ظاهر این
است که لازم نبوده باشد مسئله در سجده تلاوة قرآن
است بدانکه اجماع علماء امامیه معتقد است بر آنکه
سجود در تلاوت منحصر است در چهار موضع اول در سوره
اقرأ باسم ربک دوم در سوره والنجم سیم در سوره حم فصلت

در سوره

چهارم در سوره الم تنزیل و مختار اینست که محل سجده
بعد از فراغ از تمام آیه است و چنانچه سجده تلاوت واجب
است در حق قاری واجب است در حق مستمع یعنی
کسی که باختیار خود گوش داده و شنیده و چنانچه وجوب
سجده در حق قاری قرائت کل آیه است بنا بر این تلاوت
بعض آیه اگرچه لفظ سجده و امر بسجده بوده باشد
موجب سجده نمیشود و ظاهر اینست که در حق مستمع
نیز چنین بوده باشد پس استماع بعض آیه موجب
سجده نمیشود اگرچه استماع امر بسجود باشد و ظاهر
این است که لازم است در سجده تلاوت وضع نمودن
جبهه و چنانکه سجده بر آن صحیح بوده باشد و فرقی
از این جهه ما بین سجود نماز و این سجود نیست و اما وضع

اعضاء سته باقیه پس مصرح به در تحریر و بیان و
کنز العرفان وجوب است و حکم بوجوب در منتهی مثل ابهامین
بسیار بعید است و مختار اینست که شرط نیست طهارت از
خبث و حدث پس جایز است سجده با نجاست ثوب
و بدن و حق محدث بحدث اصغر و اکبر بلکه واجب است
یعنی اخلال آن در حق جنب و غیره و بسبب نجاست
ثوب و بدن جایز نیست و در عدم وجوب استقبال
هم اشکالی نیست و ستر عورت هم لازم نیست و اما ذکر
این سجود مظنون اینست که قائل بوجوب ذکر در این
سجود در میان علماء شیعه نبوده باشد و اما
تکبیر پس قبل از سجده یا در حال دخول در آن ثابت
نیست باتفاق علماء شیعه و اخبار معتبره بر نفی آن

مستفیض است و اما بعد از رفع از آن شبهه در رجحان
آن نیست و ظاهر استحباب است و رعایت احوط است
و اما تشهد و سلام پس احدی از علماء قائل به ثبوت
آن نشده بدانکه معتبر در سببیت استماع تحقق آنست
خواه قاری مجمع شرایط تکلیف بوده باشد یا نه ذکور بوده
باشد یا اناث قاری معروف مستمع بوده باشد یا نه
محرم بوده باشد یا نه قریب بوده باشد یا نه و هرگاه
استماع آیه سجده از نائم یا از بعض طیور نموده مثل
طوطی احتیاط مقتضی عدم اخلال است و ظاهر این است که
هرگاه استماع از زن غیر محارم نموده سجده واجب بوده
باشد هر چند صوت عورت باشد در حالتی که ریبه و
التذاذ بوده باشد و اما هرگاه سبب وجوب سجده منکر

شد پس آن چند صورت دارد اول آنستکه سجده
متخلل شده مابین سببین در این من غیر اشکال اتیان
بسجده ثانی لازم خواه سبب ثانی مماثل با اول باشد یا مغایر
دویم آنستکه سجده متخلل نشده باشد ولکن فصلی که منافی
فوریت بوده باشد آن نیز متخلل نشده باشد و متعلق
قرائت در ثانی عین متعلق آیه اول بوده باشد یا متعلق
استماع در ثانی عین استماع در اول بوده یا شنیدن در این
صورت دور نیست که بجهت آن بسجده واحده تواند نمود
خصوصا در صورتیکه در بعد واحد منظور او این بود
کرد و دفعه متصل بهم قرائت نموده یا استماع
باشد بعد از آن سجده نماید سیم مثل ثانی است لکن با
تخلل فصل که منافی با فوریت بوده باشد حکم بتحقق تعدد

سبب

سبب در اینمقام بی اشکال است و تعدد سبب
مقتضی مسبب است لکن احتمال تداخل در مقام اراده امتثال
متعدد است چهارم آنستکه اتیان بسجده بجهت ثانی
نماید یعنی حین شروع بدخول در سجده نیت نماید
که این سجده بسبب قرائت ثانیه یا استماع ثانی است
و سجده بجهت قرائت اولی یا استماع اول بعد از آن آو
رد پنجم عکس این است که یعنی سجده اول را نیت نماید
بجهت قرائت اولی یا استماع اول و سجده ثانیه را
بجهت قرائت ثانیه یا استماع ششم آنستکه قصد تداخل
نماید یعنی یک سجده بعمل آورد و قصد نماید که بجهت
هر دو بوده باشد و این مختار است هفتم آنستکه متعلق
قرائت در ثانی مغایر بوده باشد یا متعلق قرائت در اول

وهمچنین متعلق استماع خواه فصلی متخلل شده باشد

ما بین سببین در هود و مقام یا نشده باشد که این

قسم تشکیکی در تعدد نیست بجهت آنستکه ایقاع سبب بدون

نماید و سبب ثانی مغایر بوده باشد با اول در نوع

مثل اینکه اول استماع آیه سجده نموده بعد از آن تلاوت

آیه سجده نمود یا عکس آن خواه مفرد لهما علیحده

مستمع لهما بوده باشد یا غیر آن این قسم نیز یا با تخلل یک

فصل است بین سببین متغایرین یا با عدم تخلل فصل

است حکم این نیز از آنچه در سابق بیان شد ظاهر این

است و ملخص در همه اقسام جاری بوده باشد بلکه در بعضی

از صور مفروضه اولی از انفراد بوده باشد و بدانکه

کفایت نمیکند در اتیان سجده موجب سجده بجهة او

متحقق

متحقق شد ظاهر بلکه مقطوع باینستکه رفع جبهه

از ارض متعین است و اکتفا به ابقاء جبهه بلکه بجز آن

اگرچه بموضع لخفض بوده باشد نمیتوان نمود و معتبر رفع

راس است بقصد معتد به اگرچه بحد انتصاب نرسد

پس هرگاه در حال قرائت بطریق معهود منحنی باشد در

آنحالت قرائت آیه سجده نموده لازم است در حق او

منتصب شود بعد از آن بسجود رود بلکه بهمان حالت

که هست میتواند بسجود رفته تحصیل امتثال نماید

چنانچه هرگاه قرائت در حال سجود اتفاق افتد اکتفاء

براس فی الجمله نمیتواند اگرچه جزم در دین رعایت انتصاب

است در جمیع احوال و بدانکه این سجده مطلوب است

فورا یعنی لازم است بر مکلف بعد از تحقق سبب مبادرت

در اتیان سجده نماید و تاخیر در حق او جایز نیست
در سجدات واجبه پس در صورت تحقق سبب هرگاه
کسی با علم عذر ترک مبادرت در اتیان بسجود نماید
آثم خواهد بود و هرگاه کسی اخلال بسجود واجب
یا مستحب نمود فورا تدارک ثابت است بعنوان وجوب
در واجب و بطریق ندب در مستحب و مختار اینست
که این تدارک اداست و نه قضا **و فصل هشتم** از افعال
نماز تشهد است و در آن چند مبحث است **مبحث اول**
در عدد تشهد واجب است بدانکه تشهد واجب است
در هر نماز دو رکعتی یکمرتبه خواه نماز صبح بوده باشد یا
نماز سفر یا نماز جمعه یا نماز آیات و عیدین و واجب است
در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه یکی بعد از

رفع راس

رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه بعد از جلوس
مطمئنا و دویم محلش بعد از رفع راس از سجده ثانیه در
رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی و در رکعت رابعه
در نماز چهار رکعتی بعد از انکه مطمئن شده در جلوس
مخفی نماند که انچه مذکور شده در حال اختیار است و اما
در حالت اضطرار اگر متمکن از رفع راس از سجود نیست
لکن قائم مقام آن هست **مبحث دویم** در بیان تشهد
و کیفیت قدر واجب آن است و در ان چند مقام
است **مقام اول** در بیان تشهد است بدانکه تشهد
عبارت است از شهادتین و صلوات و اعتبار
شهادتین یعنی شهادت بر وحدانیت و
شهادت بر رسالت در تشهد ایست تشکیکی

مقام دویم در بیان کیفیت قدر واجب
از تشهد و این است مختار اینست که قدر واجب
عبادت است از اَشهدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ
وحدهُ لا شریکَ لهُ و اَشهدُ اَنّ محمّداً
عبدُهُ و رسولُهُ و ادنی چیزی که معتبر در تشهد
نماز است همین است مقام سیم معتبر در صلوة
بر سرور انبیا و بر سید رسل و بر آل طاهرین
آن سرور در تشهد اول و تشهد ثانی معین است
اللهم صل علی محمد و آل محمد مقام چهارم
از افعال واجبه در نماز سلام است بدانکه
صیغه سلام دو است یکی اَلسّلامُ
عَلَینا وَ عَلی عِبادِ اللهِ الصّالحین و دیگری
السلام

اَلسّلامُ عَلَیکُم وَ رَحمةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ
پس مکلف مخیر است در اختیار هر یک
از دو صیغه که بوده باشد پس هرگاه اختیار
نمود صیغه السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین را عمل آورده است تسلیمی که
معتبر است در خروج از نماز چنانچه هرگاه
اختیار نماید السلام علیکم را چنین خواهد
بود لکن در صورت اختیار السلام علینا
خروج از نماز متحقق میشود و بی اشکال اتیان
صیغه السلام علیکم بعد از آن مستحب است
و اما هرگاه اختیار نماید السلام علیکم را در حکم
ما استحباب السلام علینا بعد از آن اشکال است

نظر بعلم معلومیة مستند لکن نظر بصد و فتوی
بان انجماعت از اعیان اصحاب حکم باستحباب دو
نیست واما کیفیت هر یک از دو صیغه اما صیغه
اولی ظاهر این است که واجب بوده باشد اتیان
بمجموع السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و معتبر
در این صیغه خصوص الفاظ مذکوره است بهیئت
مذکوره و اما صیغه ثانیه ظاهر اینستکه اکتفا بصیغه
السلام علیکم توان نمود انظام ورحمة الله وبرکاته
اولی واحوط است لکن لازم نیست اما رعایت
هیئت مذکوره ظاهر اینستکه لازم بوده باشد پس هرگاه
علیکم را مقدم دارد یا اسقاط الف ولام نماید و بگوید
سلام علیکم صحیح نخواهد بود و مختار این استکه تسلیم جزء

آخر نماز است

آخر نماز است پس حاجت بنیت مخرج نخواهد بود
و مختار در نظر حقیر این استکه تعیین مخرج احتیاج نیست
پس در صورت اقتصار بهر یک از دو صیغه که بوده
باشد همان مخرج است خواه تعیین نماید یا نه و اما در
صورت اتیان بهر یک از دو صیغه و تقدیم السلام
علینا و تاخیر السلام علیکم همان صیغه اولی مخرج است
اگر چه تعیین ننماید که مخرج باشد و همچنین صورت عکس
پس مخرج از نماز هر یک از دو صیغه مذکوره است که اول
اتیان بآن نموده اگر چه قصد ننماید که آن مخرج باشد اجمالا
تعیین نمودن باینکه این صیغه مخرج است لازم نیست
و همچنین ظاهر اینستکه لازم نیست در حال تسلیم نیت این نماید
که من از نماز خارج میشوم بلکه امور مستحبه در اثنای نماز

بسیار است و از جمله آنها قنوت است پس میگوییم محتمل
استحباب قنوت است در جمیع صلوة مفروضه بوده
باشند و به فرایض یومیه بوده باشند یا غیر مفروضه
یومیه پس قنوت در همه آنها مستحب خواهد بود
مگر در صلوة عیدین که ظاهر این است که قنوت
در رکعتین از نماز عیدین واجب بوده باشد در
صورت وجوب صلوة عیدین لکن در فرایض
اهتمام در آن بیشتر است و در جهریه سیما صلوة
غداة و مغرب مبالغه در اهتمام در محافظت آن
بیشتر است و محل قنوت در غیر از رکعتین ثانیه
صلوة جمعه بعد از فراغ از قرائت حمد و سوره و قبل
از رکوع است خواه در رکعت اولی بوده باشد مثل

صلوة جمعه یا در رکعت ثانیه بوده باشد مثل قاطبه صلوة
و بدانکه مستفاد از اخبار و کلام اخیار آنست که هر
دعائی که خواهد بود میتوان اکتفا نمود در قنوت پس
معتبر در قنوت اصل دعا بمعنی اعم است هر چه مصداق
دعا باین معنی بوده باشد اکتفاء بآن میتوان نمود
تحدیدی در این علاوه بر آنچه مذکور شد نیست
و همچنین تحدیدی در آن در جانب کثرت نیست
و اما در جانب قلت پس اکتفاء از اخبار بچند نوع
شده اول اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف
عنا فی الدنیا والآخرة انک علی کل شیء قدیر
دوم رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک
انت الاعز الاجل الاکرم وانت ارحم الراحمین

سیم سبع مرتبه سبحان الله چهارم سه مرتبه سبحان
الله پنجم سه مرتبه بسم الله الرحمن الرحیم و از
آنچه مذکور شد ظاهر میشود که اقتصار کردن
بتحمید در قنوت بغیر آن از ذکر و دعا خوب نیست
بلکه میباید جمع نمود مابین هر دو باین نحو که قنوت
ذکر مخصوص است یا دعاء مخصوص هست در اثناء نماز
و اما در جانب کثرت پس آن تحدید ندارد و مصرح به
در کلام شیخ طایفه در مبسوط و مصباح و جمعی
از اعاظم فقها آنستکه افضل ادعیه در مقام
قنوت کلمات فرج است و مختار این است که کلمات
الفرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله
العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع

و رب

و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب
العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین و اما قنوت
بغیر لغة عرب پس در آن دو مقام است   آنستکه مناجات
و تکلم با قاضی الحاجات و طلب حاجت و استدعای مطلب
هر لسانی که بوده باشد در جمیع احوال نماز جایز است
اگر چه غیر حالت قنوت باشد و اگر چه قدرت بعربی
داشته باشد   اقتصار بر آن قدر و اجتزای بآن
قنوت موظفه در صلوة پس آن ثابت نیست بلکه ظاهر
این است که مراعات عربیت در آن متعین باشد و بدانکه
هر نمازی قنوت در آن در رکعت واحده است مگر صلوة
عیدین که قنوت در آن در هر رکعت است بلکه در هر یک
از دو رکعت متعدد است و همچنین صلوة جمعه که مختار این است

که قنوت در آن متعدد است در رکعت اولی قبل از رکوع
و در رکعت ثانیه بعد از رکوع است و بدانکه اگر اخلال
بقنوت نماید بعمد تدارک بجهة آن ثابت نیست و هرگاه
اخلال بان نماید سهوا پس اگر متذکر شد بان بعد از
میل بجهة رکوع و قبل از دخول در رکوع شیخنا ظاهر اینست
که جایز است عود نموده تدارک نماید و بعد از آن برکوع
رود و اگر متذکر شود بعد از بلوغ بحد رکوع خواه قبل
از اشتغال بذکر باشد یا در اثنا و یا بعد از فراغ از ذکر
مستحب است که بعد از رفع راس از رکوع قنوت را
بعمل آورد و اگر متذکر شد او بعد از رفع راس از رکوع
و قبل از انحنا بجهة سجود و قبل ظاهر اینستکه در حال
حالت استحباب ثابت باشد و اگر متذکر شد بعد از

انحنا

انحنی بجهة سجود و قبل از بلوغ بحد سجود یا بعد از
وصول بحد سجود یا در سجده ثانیه یا فیما بین السجدتین
یا بعد از رفع راس از سجده ثانیه لکن ماقبل از دخول
در قیام رکعت ثالثه مختار عدم ثبوت تدارک است
و همچنین هرگاه متذکر شود بعد از دخول در قیام ثالثه
الی آخر صلوة مجملا در جمیع صور مذکوره تدارک قنوت
منسی در اثناء نماز ثابت نیست و اما رجحان تدارک
بعد از فراغ از نماز پس مختار ثبوت رجحان است پس
راجح این استکه بعد از فراغ از نماز خواه قبل از انتقال
از مکان یا بعد از انتقال و وقت باقی باشد یا نه ظاهر
این استکه رجحان تدارک ثابت باشد پس در حالت
تذکر اگر مستقبل قبله است بهمان حالت قنوت را بعمل

میاورد والا مستحب این است که وضو را و تجدید نموده منسی
را بعمل آورد

در احکام شک است

شک عبارت از تردد ذهن میان دو احتمال متقابل
بنحویکه رجحان برای احد طرفین بر دیگری نباشد
اگر رجحان در یکطرف باشد طرف راجح را ظن گویند
و طرف مرجوح را وهم و شک یا در شرط نماز است یا
در جزء نماز یا در نفس نماز اما شک در شرط نماز پس
آن یا قبل از شروع در نماز است یا در اثناء نماز یا بعد
از فراغ از نماز اگر قبل از شروع است لازم است که
بعمل آورد و نماز بدون آن جایز نیست و اگر بعد از فراغ
از نماز است اعتناء باین شک نیست اعم از اینکه شک
در اصل شرط باشد یا جزء آن یا شرط آن بلکه آن مطرد است

در جمیع

در جمیع عبادات و اگر در اثناء نماز است نماز را تمام نماید
و احتیاط مقتضی این است که بعد از طهارت اعاده
آن نماز را نماید و اما شک در نفس نماز یا بمعنی که
شک دارد نماز را بعمل آورده است یا نه اگر این در وقت
بوده باشد لازم است که آن نماز را بعمل آورد و اگر
بعد از خروج وقت است قضا لازم نیست اگر چه عیب
هم ندارد و اما شک در اجزاء پس آن یا شک
در عدد رکعات است یا غیر آن پس اگر شک در غیر
رکعات است پس اگر قبل از دخول در فعل دیگر است
لازم است که مشکوک فیه را بعمل آورد و اگر بعد از
دخول در فعل دیگر است اعتباری بان شک نیست
یعنی بنا بر صدور مشکوک فیه میگذارد و حکم در



اجزاء مستحبه مثل اجزاء واجبه است اعم از آنکه شک در جزء
مستحب نماید بعد از دخول در جزء دیگر از آن مستحب
یا شک در واجبی از واجبات نماید بعد از دخول در مستحبی
از مستحبات یا عکس این در جمیع این اقسام بنا بر [illegible]
مشکوک فیه میگذارد و ظاهر این است که دخول در
مقدمات مانع از عود نباشد مثل میل نمودن بجهت
ایستادن یا نشستن در سجده یا تشهد و اما هرگاه شک
در رکوع نماید بعد از میل بسجود و قبل از وصول بحد
سجود پس احتیاط مقتضی آنست که عود نماید و نماز را
تمام نماید و بعد از فراغ اعاده نماید و فرقی در این مقام نیست
ما بین شک در رکن و غیر رکن تفاوتی که هست این است
که اگر قبل از دخول در جزء دیگر مشکوک فیه را بعمل
آورد

آورده و بعد از آن مشخص شد که بعمل آورده است اگر مشکوک
فیه رکن است نماز باطل است و استینافش لازم است
و اگر غیر رکن است نماز او صحیح است و فرقی نیست در آنچه
مذکور شد ما بین نماز واجبی و سنتی و اما شک
در عدد رکعات بدانکه این شک اگر در نماز دو رکعتی
است یا سه رکعتی نماز باطل و استینافش لازم است اگر بمجرد شک
بدون تروی مشتغلا فعلی از افعال واجبه نماز شد
خواه بعد از آن مظنه باحد طرفین بهم رسد یا نه
بلکه هر چند قاطع شود بحقیقت حال و همچنین است
هرگاه تامل نمود و ظن او باحد طرفین نه شد ولکن
مشتغل نشد و تامل نمود و بعد از تامل ظن یا قطع باحد
طرفین بهم رسانید ظاهر این است که نماز صحیح است و اگر

در نماز چهار رکعتی بوده باشد پس اگر ما بین یک
و دو است یا ما بین یک و سه یا ما بین یک و چهار
یا ما بین یک و دو و سه و چهار نماز در جمیع اینها
باطل است و استیناف لازم است در صورتیکه
بعد از طروی احد احتمالین مظنون نشود و با حصول
ممکن عمل بمقتضی آن لازم است و اگر شک میان دو و سه
باشد یا میان دو و چهار یا میان دو و سه و چهار پس اگر
قبل از رفع راس از سجده ثانیه است نماز باطل است
و اگر بعد از رفع راس از سجده ثانیه است نماز صحیح
است در اول بنا را بر سه گذارد و بعد از اتمام نماز یک
رکعت ایستاده بجای آورد یا دو رکعت نشسته و یک
رکعت ایستاده افضل است بلکه احوط است و در ثانی

بنا را

بنا را بر چهار گذارد و بعد از سلام دو رکعت
ایستاده بجا آورد و در ثالث نیز بنا را بر
چهار گذارد و بعد از فراغ از سلام دو رکعت
ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد
و دو رکعت ایستاده را مقدم میدارد و دو
رکعت نشسته و اگر شک میانه سه و چهار
است بنا را بر چهار میگذارد و بعد از اتمام
یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد
و دو رکعت نشسته افضل است و اگر شک میانه
دو و پنج است نماز باطل است و اگر شک
سه و پنج است پس اگر در حال رکوع است
یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده اولی یا

بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه است
یا بعد از رفع راس از آن نماز باطل است و اگر قبل
بلوغ بحد رکوع است ممکن است که بگوییم
قیام را منهدم ساخته بنشیند و شک او
بعد از اکمال سجدتین
راجع میشود به دو و چهار و حکم آن مشخص شد
و اگر شک میان چهار و پنج است پس اگر در حال
رکوع یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده اولی
یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه ظاهر
اینست که نماز باطل است و اگر بعد از رفع
راس از سجده ثانیه است بنا بر چهار میگذارد
و نماز را تمام میکند و بعد از آن دو سجده سهو
بعمل میاورد و اگر در حال قیام است قبل از
شروع

شروع در قرائت یا در اثنای قرائت یا بعد از فراغ
از قرائت قبل از هوی بجهت رکوع یا بعد از هوی قبل از بلوغ
بحد رکوع ظاهر این است در این صورت نماز صحیح بوده باشد
پس این رکعت را منهدم ساخته می‌نشیند و شک او
راجع میشود به سه و چهار و حکم آن گذشت و احتیاط
دو سجده سهو بجا میاورد و احتیاط مقتضی این است
که بعد اتمام نماز و نماز احتیاط و سجده سهو اعاده
اصل نماز را   در جمیع اقسام شک که مذکور شد
خواه شک مبطل بوده باشد یا نباشد اول مرتبه باید مکلف
تامل و تفکر نماید تا بدان راهی شود که مفید قطع
یا ظن باحد طرفین شود بعد از تامل هرگاه ظن متعلق
شد لازم است عمل بمقتضای ظن نماید که لازم است

که در اقسام شکوک مذکوره یا آنچه مذکور شد
پس اگر عمداً این نماید و استیناف نماز نماید
پس اگر مبطلی بعمل آورد و استیناف نماز نماید ظاهر
این است که نماز او باطل است و اگر بعد از منافی
نماز استیناف نماز نماید ظاهر این است که نماز او
باطل است و اگر بعد از منافی نماز استیناف نماید
ظاهر این است که از برای استیناف نموده صحیح است
لکن اثم است بدانکه هرگاه یکی از شکوک مذکوره
در حق کسی که تکلیف او نماز نشسته باشد
پس هرگاه شک در دو و سه باشد ظاهر این است
که اکتفا بیک رکعت نشسته تواند نمود و همچنین
در شک میانه دو و سه و اگر میانه دو و چهار است
اکتفا نماید

اکتفا مینماید بدو رکعت نشسته و اگر میانه دو
سه چهار است اکتفا مینماید بسه رکعت نشسته
بعد و سلام این نمود و رکعت بیک سلام رکعت
دیگر بیک سلام و در جمیع صور اعاده نماز است و اگر
در حالت نماز متمکن از قیام نبوده و بعد از فراغ از نماز
متمکن باشد ظاهر این است که حکم این شخص در رعایت
وصف قیام و جلوس در نماز احتیاط حکم کسی است که
متمکن از قیام باشد در هر دو حالت و اگر در حالت
نماز متمکن از قیام نبوده باشد ظاهر حکم این شخص حکم
کسی است که متمکن از قیام در هر دو حالت نبوده
باشد و اما کیفیت نماز احتیاط پس بدانکه ظاهر این است که
این نماز نماز مستقل است و معتبر است که او نیت و تکبیرة الاحرام

نیت را این چنین مینمایم که اتیان بیک رکعت نماز ایستاده
مثلا مینمایم بجهة شکی که از من صادر شده است در میانه
سه و چهار مثلا واجب قربة الی الله بعد از آن تکبیرة الاحرام
و بعد از آن شروع مینماید بقرائت حمد و قرائت سوره
ثابت نیست و ظاهر اینست که حمد متعین نبوده باشد و
عدول از حمد بتسبیحات اربعه جایز نبوده باشد بدانکه
لازم است مبادرت بنماز احتیاط بعد از تسلیم بلا
فاصله خواه نماز ادائی یا قضائی بلکه باید قبل از تکبیر بعد
از تسلیم بوده باشد بلکه میتوانند دعا نمود که بعضی
از ادعیه و اذکار و قرآن که در اثناء نماز خواندن اینها
در نماز جایز نبوده در اینمقام یعنی بعد از تسلیم و قبل از
نماز جایز نبوده باشد و ظاهر اینکه جایز نیست که مکلف عمدا
حدث

حدث از خود صادر نماید قبل از نماز احتیاط و هرگاه
اتفاق افتاد حدثی از مکلف صادر شد اقوی عدم بطلان
نماز است بلکه لازم است که بعد از عمل آوردن طهارت
که نماز احتیاط را بجا آورد و احوط مقتضی اعاده
اصل نماز است بعد از فراغ از نماز احتیاط بلکه چنین حال
اگر چه حدث عمدا بوده باشد پس موجب بطلان
اصل نماز نمیشود اگر چه در اینصورت آثم بجهة اخلال
بمبادرت و همچنین حال در جمیع منافیات نماز بلکه
حکم بحرمت تکلم فی الجمله است که منافی فوریت بنماز احتیاط
بوده باشد نمیتوان نمود ممکن است تفصیل ما بین
نقص در صلوة و عدم در اول حکم شود ببطلان نماز
مثل حدث و استدبار بر خلاف ثانی بدانکه هرگاه نماز

احتیاط را فراموش نمود بعد از شروع بصلوة لاحقه
متذکر شد پس اگر وقت صلوة لاحقه مضیق است
پس قطع آن جایز نیست و عدول بنماز احتیاط هم
جایز نیست و بعد از اتمام آن نماز نماز احتیاط را بعمل
آورد لکن و اگر وقت آن موسع است ظاهر این استکه
اتمام آن نماز جایز بلکه لازم است و بعد از اتمام نماز
نماز احتیاط را بعمل آورد لکن اگر احتیاط نماید باعاده
نماز اول بلکه دوم شاید اوفق باشد و هرگاه قبل
از شروع در نماز احتیاط مشخص شود که وقت نماز
دوم مضیق است لازم استکه ترک نماز احتیاط نموده
مشغول بنماز دوم شود و اما کیفیت قرائت نماز
احتیاط پس ظاهر این استکه مکلف مخیر است در قرائت

مابین

مابین جهر و اخفات و اخفا اوفق باحتیاط است
و اما جواز اقتدا در نماز احتیاط پس در آن چند صورت
است آنستکه امام و ماموم هر دو شک نمودند
در نماز ظهر مثلا ما بین سه و چهار و امام اختیار دو رکعت
نماز نشسته نماید و ماموم اختیار یک رکعت ایستاده
ظاهر اینستکه اقتدا جایز نیست عکس این است
و این خالی از اشکال نیست آنستکه هر دو
اختیار یک رکعت ایستاده نمایند ۳ آنستکه
هر دو اختیار دو رکعت نشسته نمایند که در اینصورت
ظاهر اینستکه اقتدا جایز باشد ۴ آنستکه هر دو
مکلف شک کردند در نماز لکن یکی در میان دو و چهار
و دیگری در میان سه و چهار در اینصورت ظاهر

اینستکه اگر دویم احتیاط یک رکعت ایستاده کند جایز باشد
اقتداء نمودن باولی که تکلیف او دو رکعت ایستاده
است و همچنین بالعکس و اما هرگاه اختیار دو رکعت
نماید اقتداء صاحب دو رکعت ایستاده بآن جایز
نیست و عکس آن محل اشکال است   آنستکه
احدهما شک در نماز ظهر کرده و دیگری در نماز
عصر ظاهر اینستکه حکم این مثل صورتهای سابقه در
جواز و عدم جواز اقتداء   آنستکه نماز احتیاط
را اقتداء نماید بغیر نماز احتیاط   عکس این است
و اقتداء در این دو صورت ثابت نیست بدانکه
اگر قبل از شروع بنماز احتیاط مشخص شد که آنچه را
بنا بر آن گذارده مطابق واقع است ظاهر اینستکه حاجت

بنماز

بنماز احتیاط نیست و اگر قبل از شروع بنماز احتیاط
مشخص شد خلاف آنچه بنا را بر آن گذارده مثل آنکه بنا را
بر چهار گذارده مشخص شد که سه بوده است ظاهر
اینست که باز حاجت بنماز احتیاط نیست بلکه میخیزد
بدون نیت و تکبیرة الاحرام یک رکعت نماز را بجای آورده
بجهت زیادتی سلام سجده سهو مینماید و اگر حقیقة
حال بعد از صدور حدث بوده باشد ظاهر اینست
که لازم است اعاده نماز بعد از طهارت و چنین است
حال در هر منافی که سهواً و عمداً موجب بطلان است مثل
استدبار و اگر در اثناء نماز مشخص شد که آنچه
بنا گذارده مطابق واقع بوده نماز او صحیح است
و صحت آن موقوف بنماز احتیاط نیست لکن اتمام

نماز احتیاط بنیت نافله اگرچه رکعت واحده بوده باشد
واگر در اثناء نماز مشخص شد که انچه بنا گذارده
مخالف واقع بوده است ظاهر اینستکه اتمام نماز کفایت
میکند خواه احتیاط موافق نموده مثل اینکه مشخص شد
که نماز سه رکعت بوده و این شخص یکرکعت ایستاده را
اختیار نموده یا اختیار مخالف نمود لکن موافق را نموده باشد
مثل اینکه اختیار دو رکعت نشسته را نموده هرگاه انچه را
اختیار نموده مخالف یا ناقص بوده باشد مثل اینکه در صورت
مفروضه یعنی شک مابین سه و چهار اختیار یکرکعت ایستاده
نموده و قبل از فراغ این یکرکعت مشخص شد که نماز
او دو رکعت بوده ظاهر اینستکه در اینصورت باید یک
رکعت دیگر را علاوه نماید بر آن یکرکعت که شروع نموده

بعد از

بعد از اتمام زیادتی نیت و تکبیره مضر نخواهد بود مثل
اینکه در شک دو و چهار بنا را بر چهار گذارده
بعد از تسلیم شروع نمود بدو رکعت نماز ایستاده
و در اثناء نماز مشخص شد که نماز او دو رکعت
بوده پس اگر قبل از دخول در رکعت ثانیه است دیگر
نیست که اتمام همین رکعت کفایت کند حکم بصحت
نماز یکی لازم شده باشد که چنین نماید و همچنین
است حال اگرچه در قیام رکعت ثانیه عالم شود بحقیقت
حال اگرچه بعد از فراغ از قرائت حمد مادامیکه برکوع
رکعت ثانیه داخل نشده باشد لکن در این حال قیام
را منهدم نموده بنشیند و اتیان بتشهد و تسلیم
نماید و اتیان بسجده سهو نماید بجهت زیادتی احتیاط

واینها همه در صورتیست که منافی از منافیات نماز
که مبطل بوده باشد سهواً و عمداً بعد از تسلیم
و قبل از شروع بنماز احتیاط مکلف صادر نشده باشد
و اگر چنین منافی در اینوقت از مکلف صادر شده ظاهر
اینستکه نماز باطل بوده باشد پس استیناف نماز بعد از
تعیین حقیقت حال لازم خواهد بود و اما اگر عالم
بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه شده باشد
پس حکم این دارد که عالم بحقیقت حال شده باشد بعد از
فراغ از دو رکعت آن و آن مذکور خواهد شد و اگر بعد از
فراغ نماز احتیاط مشخص شد که انچه بنا بر آن گذارده
مطابق واقع بوده نماز او صحیح است و نماز احتیاط بمنزله
نافله خواهد بود و اگر اینحال مشخص شد که انچه بنا گذارده

بوده

بوده مخالف واقع بوده در اینمقام نیز همان تفصیل
سابق جاریست باین نحو که بعد از ظهور حقیقت
حال و علم بتحقق نقصان در نماز و مخالفة ما بقی بعد
از نماز احتیاط اگر چه ناقص شده اکثر است از انچه
اتیان نموده از نماز احتیاط مثل اینکه شک در سه
چهار بوده بنا را بر چهار گذارده و احتیاط یک رکعت
ایستاده را بعد از تسلیم نمود و یا دو رکعت نشسته
بعد از فراغ از نماز احتیاط مشخص شد که دو رکعت
از اصل نماز کم بوده در اینصورت ممکن است که توقف
گذارده شود میان اینکه این علم بحقیقت حال قبل
از تخلل فعل منافی که مبطل صلوة بوده باشد سهواً
و عمداً یا بعد اگر قبل بوده باشد میگوئیم لازم است

که برخیزد و یک رکعت نماز دیگر اتیان نماید و بعد از
تسلیم اتیان بسجده سهو نماید احتیاطا و اگر بعد از
تخلل چنین منافی بوده باشد حکم شود ببطلان نماز
و لزوم اعاده اگرچه احتیاط مقتضی اعاده نماز در اول
نیز هست و اگر ناقص شده و از نماز کم بوده و آنچه
اتیان نموده از نماز احتیاط مثل شک در سه و چهار
بعد از تسلیم اتیان بدو رکعت نماز احتیاط متشخص
شد که اصل نماز سه رکعت بوده پس ظاهر این است
که نماز باطل و اعاده آن لازم باشد لکن با بقای وقت
و اما هرگاه وقت باقی نبوده باشد و تقصیری در اعاده
نماز علم بحقیقت حال نموده باشد حکم بوجوب قضا
نمیتوان نمود اگرچه احتیاط مقتضی عدم اخلال بآن است

و اما

شکوک بسیار

و اما ترتیب شکوک پس عمل بمقتضی شک اخیر لازم
است و اگر هر دو شکوک ظن الحکم بشک خواهد بود
و اما کثیر الشک بدانکه مراد از کثیر الشک چنانچه
جماعتی از فقها فرموده اند آنست که در یک نماز سه
شک یا در سه نماز متوالی شک نماید و این مختلف
میشود باختلاف احوال انسان باعتبار جمع هواس
و تفرق آن کاهست کسی باعتبار تفرق هواس مکرر شک
میکند لکن این کفایت نمیکند در صدق اینمعنی بلکه
مرجع در این باب آنست که ملاحظه کرده شود حال
این شخص را نسبت بغالب افراد انسان در اعتدال
احوال متشخص شد که شک این بیشتر است آنوقت
این شخص را کثیر الشک میگویند و اما حکم کثیر الشک

بدانکه کثیر الشک در جمیع امور بنا را میگذارد
بر تحقیق مشکوک فیه مگر در صورتیکه تحقق آن
موجب بطلان نماز شود در اینصورت بنا را بر عدم
میگذارد و همچنین کثیر الشک در نماز دیگر اعتنا و التفات
بشک او نیست و جمیع موارد بنا را بر صحت میگذارد
چنانچه شک او در نماز اعتباری ندارد همچنین است در شرایط
نماز و هرگاه کسی کثیر الشک است در نماز نه در شرایط نماز
آیا حکم در شک کثیر الشک است یا نه حکم آن در مسئله
خالی از اشکال نیست اگرچه ظاهر این است که حکم شک
در شرایط در اینصورت حکم کثیر الشک نبوده باشد
و بدانکه اگر کثیر الشک ظن او متعلق شود بتحقق امر
مبطل حکم ظن او حکم شک است و بنا را بر علم میگذارد

و همچنین

و همچنین اگر علم چیزی است که انتفای آن مبطل است
بنا را بر وجود میگذارد و مجملاً حکم کثیر الشک بنا بر اتیان
مشکوک فیه و عدم اعتنا بآن شک است پس هرگاه خلاف
آن نماید باینمعنی که اتیان بمشکوک فیه نماید نماز او
صحیح نخواهد بود   حکم مظنه است بدانکه
ظن یا متعلق بنفس صلوة است یا بشرط صلوة یا بجزء
صلوة اگر متعلق بنفس صلوة است پس اگر وقت باقی
است و مظنون او آن است که نماز را بجا آورده است پس
اگر این ظن مستند بسببی از اسباب شرعیه است مثل
اینکه دو نفر عادل اخبار نموده اند باینکه نماز را بجا
آورده اعتماد بظن میتوانند نمود و همچنین است هرگاه
عادل واحد اخبار نماید بعدد نماز و اگر مستند

بسبب شرعی نبوده اعتماد باینظن نمیتواند نمود
بلکه لازم است که نماز را بجا آورد و اگر بعد از انقضاء و
قت است پس اگر ظن متعلق بصدور نماز است هم
اینست که حکم بوجوب قضاء نمیتوان نمود و اگر ظن
متعلق بعدم صدور باشد پس اگر مستند بسبب
شرعی است مثل اخبار دو نفر عادل قضاء آن نماز لازم است
بلکه دور نیست که چنین باشد اگر چه مستفاد از اخبار
واحد بوده باشد و اگر مستند بسبب شرعی نبوده
باشد حکم بوجوب قضا مشکل است لکن احتیاط
عدم اخلال بقضا است اگر چه احتمال اتیان بنماز
در وقت مظنون بوده باشد لکن در صورتیکه ظن مستند
باخبار عدلین نبوده باشد و اگر ظن متعلق بشرط نماز است

پس اگر

پس اگر متعلق بانتفاء آن گشته و قبل از شروع در نماز
است تحصیل آن شرط لازم است و با عدم استعانت
نماز جایز نیست بلکه در صورت شک هم چنین است
چنانچه سابق مذکور شد هر گاه ظن بتحقق نجاست
داشته باشد که مستلزم ظن انتفاء طهارت ثوب یا بدن
است پس اگر این ظن مستند بسبب شرعی است مثل اخبار
دو عادل بلکه یک عادل یا بیش از این علم بوده
نجاست ثوب یا بدن حال اعتبار باعث
علم رفع شده لکن مظنه نجاست حاصلست
اجتناب لازم است و اگر ظن ابتدائی بوده
باشد مثل اینکه جامه از کسی گرفت مظنون
اینست که این شخص اجتناب از نجاست نمینماید بل

یا نجاستی در جامه توشح نمود و ظن بحصول آن
ببدن مصلی یا ثوب او حاصل شده اجتناب
لازم نیست و همچنین است ظن بحدث در
صورتیکه مسبوق بوده باشد بقطع بطهارت
و هرگاه ظن بعد از فراغ از نماز بوده باشد
مطلقا اعتنائی بآن نیست و حکم در این مقام
حکم شک بعد از فراغ از عمل است مگر در صورتیکه
این مظنه نسبت بتحقق حدث بوده باشد
و مظنه مستند بوده باشد بسبب شرعی
مثل اخبار عدلین مثل اینکه بعد از فراغ از
نماز ظهر دو نفر عادل اخبار نمودند که نماز تو
با حدث بوده در بعضی صور ظاهر اعاده نماز

بعد از اتیان

بعد از اتیان بوضو لازم بوده باشد و همچنین است
حال در قبله در صورتیکه عدلین اخبار نمایند که نماز در
خلف قبله شده است یا بجانب مشرق یا مغرب واقع
شده لکن بشرط بقای وقت نماز در خلاف این صورت نیز تلافی
نمازیکه بعمل آورده لازم است و در غیر این دو صورت
اعاده لازم نیست مثل اینکه مظنون او شد که در حال
نماز ملبوس او از جمله لباس بوده که نماز در آن صحیح نبوده
یا مظنه بهم رسید که آنچه بر آن سجده نموده سجده
بآن جایز نبوده است یا در حال نماز بدن او یا ثوب او نجس
بوده در جمیع این صور اعتنائی باین مظنه نیست اگرچه مستند
بوده باشد باخبار عدلین بلکه حال چنین است اگرچه
علم حاصل شود اما ظن با انتفای شرط پس اگر در اثناء نماز است

پس اگر مظنه بانتفاء طهارت ثوب یا بدن بوده باشد
مطلقا التفاتی بان مظنه نیست در صورتیکه مستند
بسبب شرعی نبوده باشد و اگر مستند بسبب شرعی بوده
باشد مثل اینکه دو نفر عادل اخبار بنجاست ثوب او
پس اگر نزع ان لباس ممکن بوده باشد بنحویکه مستلزم
فعل کثیر نبوده باشد لازم است نزع آن ثوب نجس
نموده اتمام نماز نماید و اعاده نماز ضرور نیست اگرچه
مشخص شود که در حین شروع در نماز این نجاست
بوده بشرط اینکه بعد از اخبار عادلین بنجاست ثوب
سکوت ننموده مباشر فعلی از افعال نماز نشود تا
نزع ان ثوب نماید و الا نماز باطل خواهد بود و استیناف
لازم است و اگر اخبار بنجاست در اثناء نماز نسبت بکسی

مصلی بوده باشد پس اگر تطهیر آن در اثناء نماز ممکن
بوده باشد بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد لا
زم است که تطهیر نماید و نماز صحیح خواهد بود و لکن بشرطیکه
مذکور شد و الا نماز باطل و استیناف آن متعین است
و اگر بحیثیت از نزع ثوب و تطهیر ممکن نبوده باشد مگر
بعد از ارتکاب فعل منافی در اینصورت قطع نماز لازم است
و استیناف آن متعین است و اگر مظنه بانتفای طهارت
از حدث بوده باشد پس اگر این مظنه مستند بسبب
شرعی بوده باشد متعین است قطع نماز و استیناف
آن بعد از طهارت لازم است و اگر طهارت مستند بسبب
شرعی نبوده باشد پس اگر این مظنه مسبوق بعلم
بطهارت بوده باشد حکم ببطلان نماز ممکن نیست بلکه

ظاهر اینستکه این شخص شرعا متطهر است پس نماز محکوم
بصحت است و امّا سایر شروط مثل اینکه در اثناء نماز شک
کرد که جامه او از جمله لباسی است که نماز در آن صحیح است یا نه
و مظنون عدم صحت شد یا مظنون شد که مکان غصبی
است در اینصورت اگر ظن بسبب شرعی بوده باشد اجتناب آن
لازم خواهد بود و الّا لازم نیست و امّا هرگاه چنین فرض در
محل سجده متحقق نشود یعنی مظنون این شد که سجده بر آن
جایز نیست پس اگر از سجده در سابق ذکر شد محکوم بصحت
است و در لاحق ظاهر این است که اجتناب لازم بوده باشد
پس وضع جبهه نماید بغیر آن و با عدم امکان قطع نماز
نماید و امّا ظن بتحقق شرط پس این ظن قبل از شروع در
نماز است و مستند است بسبب از اسباب شرعیه ممتنع است

مطلقا

مطلقا و اگر مستند بسبب شرعی نیست پس اگر هر یک
از حدث و خبث در حالت سابقه مقطوع به بوده کما هو
اینستکه اکتفا بچنین مظنه نتوان نمود و هرگاه تحقق
هر یک از حدث و خبث در حالت سابق شخص نبوده
باشد بلکه قطع بر خلاف آن بوده مثل اینکه اتیان بوضو
یا غسل نموده بود و حال آن طهارت مظنون البقاء است یا تطهیر
از خبث نموده باشد و بقای آن مظنون است در نظر او
در اینصورت اشکال عمل بآن مظنه میتواند نمود بلکه
چنین است اگر چه ظن مبدل بشک نشود بلکه در نخست
که چنین بوده باشد اگر چه مبدل بوهم شود و اگر
ظن بتحقق شرایط در اثناء نماز بوده باشد یعنی در حین
شروع بنماز قطع بتحقق شرایط داشت و در اثناء نماز قطع

مبطل الظن شد ظاهر اینست که عمل بمقتضی آن ظن میتواند
نمود اگرچه مستند بسببی از اسباب شرعیه نبوده باشد
و اگر ظن بتحقق شرایط بعد از فراغ از نماز باشد معلوم شد
سابق بر این که شک بعد از فراغ اعتنا باو نیست پس
حال ظن معلوم است و اما اگر ظن متعلق بجزء صلوة است
پس اگر ظن دارد باتیان جزئی از اجزاء نماز مثل تکبیرة الاحرام
یا قرائت یا بعض اجزاء آن یا رکوع یا سجود هکذا عمل بمقتضای
آن مینماید خواه محل قبل از دخول در رکن باشد یا بعد
از آن پس لازم نیست عود باجزاء بلکه جایز نیست مطلقا
خواه آن جزء رکن باشد یا غیر رکن و اگر ظن دارد بعدم اتیان
جزء پس اگر این مظنه قبل از دخول در رکن است عود باو
لازم است خواه داخل در جزء دیگر شده باشد یا نه

و اگر

و اگر حصول این مظنه بعد از دخول در رکن بوده باشد
پس اگر آن مظنون الاخلال غیر رکن بوده باشد نماز
صحیح است و عود بآن جایز نیست و اگر رکن بوده باشد
ظاهر اینست که نماز باطل و استینافش از آن لازم است و اما
هرگاه ظن متعلق بوده باشد بعدد رکعات ظاهر
اینست که در اینجا نیز بنا بر مظنون میگذارد و در
جمیع صلوة خواه نماز دو رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح و
ظهرین و عشاء در سفر یا سه رکعتی بوده باشد یا چهار
رکعتی و در نماز چهار رکعتی خواه متعلق برکعتین
اولیین بوده باشد یا رکعتین اخیرتین و اگر ظن حاصل
شود بعد از فراغ باینکه بعضی ارکان را اخلال نموده
یا زیاد نموده یا مظنون او این شد که یک رکعت زیاد نموده

یا کم نموده پس اگر بعد از فراغ از نماز بدلیلی فاصله این
منکشف بهم رسید اگر غیر رکن است نماز صحیح است و اگر
رکن بوده باشد نماز باطلست مگر در صورتیکه نقص
اخلال بدو سجده در رکعت اخیره بوده باشد در این
صورت اعاده نماز لازم نیست بلکه دو سجده را بعمل می‌آورد
و بعد از آن تشهد و سلام را بجا می‌آورد و اگر ظن
بعد از تحقق فصل حاصل شود ظاهر اینست که نماز صحیح
بوده باشد و اعاده نماز ضرور نبوده باشد

در احکام سهو است بدانکه سهو یا در شرایط
نماز است یا در اجزاء آن و علی التقدیرین یا منکشف
در اثناء نماز یا بعد از فراغ از نماز پس در اینمقام چند
مبحث است   در شرایط نماز است که منکشف

شده

شده باشد در اثنای نماز و این چند قسم است
سهو است در طهارت از حدث مثل اینکه شروع در
نماز نمود باعتقاد اینکه باوضو است و در اثناء نماز منکشف
شد که وضو نداشته نمازش باطل است و همچنین است
حال در غسل و تیمم   سهو از طهارت از خبث
باینطریقکه عالم بود بنجاست ثوب یا بدن خود و غافل شد
از تطهیر آن قبل از شروع در نماز و در اثناء نماز منکشف
شد که ثوب او یا بدن او نجس بوده با علم از ازاله
آن نجاست شروع بنماز نموده در اینصورت بنی ظاهر
این است که نماز باطل باشد   سهو در قبله است
پس اگر در اثناء نماز مشخص شد که ابتدا نماز را
نموده پشت بقبله یا بسوی یمین یا یسار بوده ظاهر

اینستکه نماز باطل است و اگر مشخص شد که فیما بین یمین
و یسار بوده ظاهر اینستکه نماز صحیح بوده باشد و لکن
لازم است بعد از اطلاع بلافصل متوجه سمت قبله شود
و در حین توجه اشتغال بافعال واجب نماز ننماید بلکه
افعال مستحبه نیز چنین است   سهو است در چیزیکه
سجده بر آن نموده یعنی در اثناء نماز مشخص شد که
انچه سجده بر آن نموده جایز نبوده پس اگر مطلع شد
بحقیقت حال بعد از رفع راس از سجود نماز او صحیح است
لکن انچه از سجود نماز که باقی مانده سجده بر آن جایز
نیست بلکه اگر بعد الاطلاع متعمدا سجده بان نماید نماز
باطل خواهد بود و اگر در حین سجده عالم بحقیقت
حال شد پس اگر بعد از فراغ از ذکر واجب است نماز

او صحیح است و اگر قبل از اتیان بذکر واجب است پس
این با ممکن است از رسانیدن جبهه بان جز از
مقدم بدارد برسانیدن انچیز را بجبهه مگر در صورتیکه
انموضع که سجده بر آن جایز بوده باشد بلندتر بوده
باشد از آن موضعی که جبهه بر آن واقع شده در
اینصورت اولی این است که انچیز را برساند بجبهه
بعد از ان ذکر را بعمل آورده اگر متمکن از این نبوده
باشد پس اگر این امر بر سجده آخر نماز مشخص شد
لازم است که ذکر را بعمل آورده نماز را اتمام نماید و اگر
غیر سجده اخیره بوده باشد خالی از این نیست که
بعد از رفع راس متمکن خواهد بود از تحصیل ما
یصح السجود علیه با عدم ارتکاب فعل منافی یا نه

اگر متمکن بوده باشد لازم است که نماز را بعمل آورده و
در همان حالت و بعد از رفع راس تحصیل ما یصح السجود
علیه نموده وضع جبهه بر آن نماید در سجودات باقیه
و اگر متمکن نبوده باشد قطع نماز لازم است در همان حالت
سجود و اتیان ذکر سجود در آن حالت بقصد اتمام نماز
جایز نیست بلکه لازم است قطع نماز نموده بعد از تحصیل
ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید مگر در صورتیکه
فرض شود که این واقعه در ضیق وقت واقع بوده
باشد بحدیکه اگر قطع نماز نماید بجهة تحصیل ما یصح
السجود علیه درک نماز را در وقت نتواند نمود
در اینصورت همان سجده را بهمان حالتیکه هست تمام
نموده در بقیه سجودات سجده بر ثوب معمول از
قطن

قطن و کتان و با علم سجود از چنین ثوب سجود
بر ثوب معمول از پشم نماید و با علم تمکن سجود بر
ثوب سجده بر کف نماید سهو است در مکان
باینمعنی که باعتقاد اباحه مکان شروع در نماز نمود
و در اثناء نماز مطلع شد که مغصوب بوده پس
قطع نماز متعین است و استیناف نماز در مکان مباح
لازم است مگر در صورتیکه وقت مضیق بوده باشد
پس انچه از نماز بعمل آورده است صحیح است و بقیه
نماز را در حین خروج از آن مکان مغصوب بعمل
میآورد سهو در لباس است پس اگر در اثناء
نماز مشخص شد که لباس او لباسی است که نماز
در آنحالت جایز نیست و جاهل بود پس اگر نزع آن

ممکن است بنحویکه موجب فعل منافی نشود نزع نموده
اتمام نماز نماید والّا قطع نماید و استیناف نماز را
با تلبس بلباس بی عیب نماید   در حکم سهو
در شرایط نماز است که متذکر آن شده باشد بعد از
فراغ از نماز و این چند قسم است   سهو از طهارت
از خبث است باینمعنی که مطلع بر نجاست ثوب یا بدن
خود بوده و در حین شروع از نماز غافل شده از ازاله
آن و بعد از فراغ از متذکر شد   سهو از طهارت
از حدث باینمعنی که باعتقاد وضو داشتن داخل
در نماز شد و بعد از فراغ از نماز خلاف آن ظاهر شد
در این دو صورت نماز باطل است اگرچه بعد از انقضای
وقت متذکر شود و همچنین است حال در غسل و تیمم

سیم

در قبله است باینمعنی باعتقاد اینکه این
سمت سمت قبله است نماز را بعمل آورده و بعد از
فراغ از نماز مشخص شد که اشتباه نموده پس اگر
نماز مابین یمین و یسار واقع شده نماز او صحیح است
و اگر بسوی یمین و یسار و یا بخلاف قبله شده است
پس اگر عالم بحقیقت حال شد اعاده نماز لازم است
و اگر بعد از انقضای وقت شد اعاده نماز لازم نیست
لکن احتیاط مقتضی عدم اخلال بقضاست   سهو
از مایصح السجود علیه است باین معنی باعتقاد اینکه
این چیز چیزیست که سجده بر آن صحیح است و همچنین است
حال در مکان و بعد از فراغ از نماز مشخص شد خلاف
آن در اینصورت نماز صحیح است مطلقا اگرچه عالم بحقیقه

حال با بقای وقت بوده   سهو در لباس است
سهو در مکان باین معنی که در حال نماز معتقد این بود
که این لباس لباسی است که نماز در آن صحیح است همچنین
است حال در مکان و بعد از فراغ از نماز مشخص شد
خلاف آن در هر دو صورت نماز صحیح است اگرچه متمکن
از اعاده آن در وقت بوده باشد   سهو در اجزاء صلوة
است یاد امریکه متعلق باجزاء صلوة بوده باشد و متذکر
بآن شد در اثناء نماز و این بر دو قسم است   اول آنست
که عود بآن جایز نیست اگرچه متذکر شود قبل از دخول
در رکن و این اخلال بطمانینه است در اجزاء صلوة مثل حال
تکبیرة الاحرام یا حال قیام قرائت حمد و سوره یا در حال
اتیان بذکر رکوع و سجود پس هرگاه کسی اخلال بطمانینه

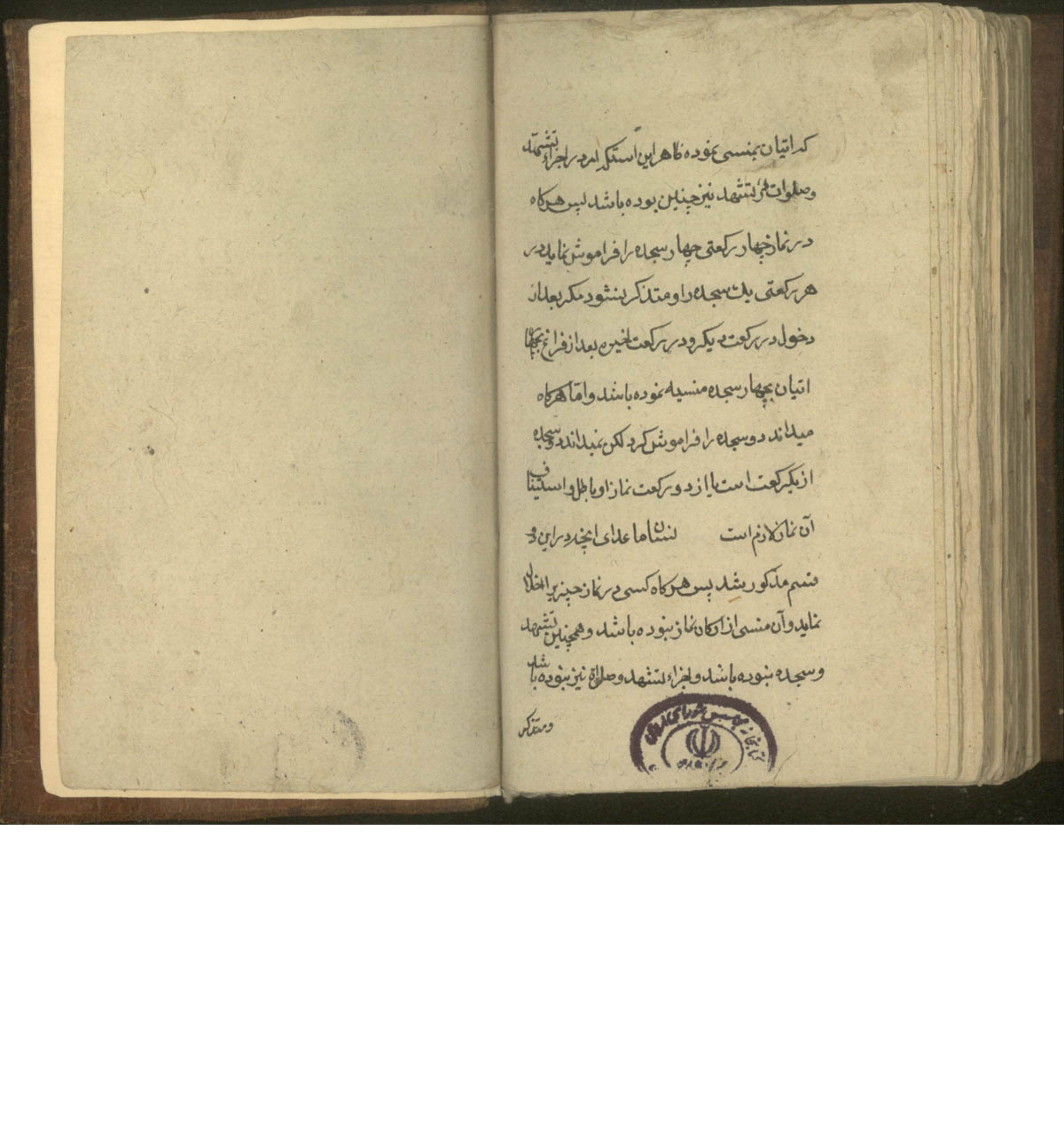
دریکی

در یکی از اینها که مذکور شد نماید سهواً و متذکر شود
باین قبل از طلب عود بجهت تدارک آن لازم بلکه جایز نیست
اگرچه متذکر شود باین قبل از دخول در فعل دیگر همچنین
هرگاه اخلال نماید سهواً بکیفیت معتبره در قرائت مثل
اینکه اخلال بجهر نمود در صلوة جهریه یا باخلال در اخفاتیه
نماید در مواضع اخفات بعد از آن متذکر شد باین
عود بجهت تدارک آن لازم بلکه جایز نیست اگرچه قبل از
انتقال بفعل دیگر بوده باشد همچنین است حال در
ذکر رکوع و سجود یعنی هرگاه اخلال نماید بذکر رکوع
و سجود و متذکر شود باین بعد از رفع راس از رکوع
و سجود عود برکوع و سجود بجهة تدارک ذکر جایز
نیست بلکه موجب بطلان نماز است   آن استکه

عود بجهة تلافی آن لازم است هرگاه متذکر شود باطل
قبل از دخول در رکعتی که بعد از آن است و این مثل
اخلال بحمد کلا او بعضا هرگاه متذکر شد بآن قبل از
دخول در رکوع و همچنین سجود هر دو یا یکی و تشهد
کلا او بعضا پس هرگاه قبل از دخول در رکوع رکعت
ثانیه که متذکر شد دو سجده یا یک سجده را در رکعت
اولی فراموش نموده لازم است عود نماید سجده منسیه را
بعمل آورد بعد از آن اتیان بقرائت نموده نماز را اتمام نماید
و همچنین هرگاه قبل از دخول در رکوع متذکر شد که
اخلال به بعضی از آیات حمد یا به بعضی از کلمات حمد نموده
بلکه اخلال بحرکت یا سکوت نیز چنین است در اینصورت
لازم است عود نماید تلافی منسی نموده اعاده ما بعد آن نماید

و اما هرگاه

و اما هرگاه بعد از دخول در رکوع یا رکن دیگر متذکر
شود بآن پس این منقسم بسه قسم میشود یک قسم
این است که موجب بطلان نماز است و استیناف
آن لازم است و این در صورتیست که منسی رکنی از ارکان
نماز بوده باشد مثل اینکه تکبیرة الاحرام را فراموش نموده
یا دو سجده از یک رکعت را فراموش نموده بعد از دخول در سجود متذکر
شد اگرچه دخول در سجده اولی بوده باشد قسم دویم
آنستکه موجب بطلان نماز نمیشود لکن تلافی آن بعد
بعد از فراغ از نماز لازم است یا سجده سهو و آن مثل اینکه
سجده که فراموش نموده یا تشهد را فراموش نموده
و متذکر نشده مگر بعد از دخول در رکنی در اینصورت
نماز صحیح اتمام نماز نموده بعد از فراغ از بلافاصله لازم است



که اتیان بمنسی نموده ظاهر این است که امر در اجزاء تشهد
وصلوات هم در تشهد نیز چنین بوده باشد پس هرگاه
در نماز چهار رکعتی چهار سجده را فراموش نماید در
هر رکعتی یک سجده را و متذکر نشود مگر بعد از
دخول در رکعت دیگر و در رکعت اخیره بعد از فراغ بجا
اتیان بچهار سجده منسیه نموده باشد و اما هرگاه
میداند دو سجده را فراموش کرده لکن نمیداند دو سجده
از یک رکعت است یا از دو رکعت نماز او باطل و استیناف
آن نماز لازم است   [illegible] ما عدای آنچه در این دو
قسم مذکور شد پس هرگاه کسی در نماز چیزی را اخلال
نماید و آن منسی از ارکان نماز نبوده باشد و همچنین تشهد
و سجده نبوده باشد و اجزاء تشهد و صلوات نیز نبوده باشد

و متذکر

